

تاريخ افغانستان

تأليف ؟

علي قلي ميرزا اعتضاد السلطنة

(- ۱۲۹۸)

تقديم

الفقير الى الله

محمد حسين الحسيني الجلاي

احسن الله اليه

۱۴۲۷



The Open School

P.O. BOX 53573

CHICAGO, IL 60653-0398

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِهِ نَسْتَعِينُ

الكتاب و المؤلف

يعتبر هذا الكتاب من المصادر الاولى في العلاقات التاريخية الايرانية في افغانستان بعد سقوط امبراطورية نادر شاه افشار (١١٤٩-١١٧٧) للهجرة وبالتحديد حتى عام التاليف ١٢٧٣ للهجرة. ويحدد المؤلف -الذي لم يذكر اسمه في متن الكتاب- ان مقاطعات افغانستان هي: هرات و كابل و بيشاور و قندهار و كشمير و بلخ و غزني و (صص ٣-٤) التي حكمها نادر شاه ايام سلطنته (١١٤٩-١١٧٧) وذكر تاريخ التاليف عام ١٢٧٣ في عهد الصدر الاعظم ميرزا اقا خان النوري الذي له ترجمة وافية في كتاب صدور التواريخ تاليف محمد حسن خان (ت ١٣١٣) صص ٢٣٢-٢٤٨ ط ١٣٥٧ و جاء فيها انه من احفاد عبد السلام بن صالح الهروي المعروف بخواجه ابو الصلت من اصحاب الامام الرضا (ع).
و تكاد تتطابق معظم الاحداث التي يذكرها المؤلف مع ما سرده محمد تقي سبهر (١٢٩٧) المؤرخ الرسمي للدولة الايرانية في عصره في كتابه المسمى ناسخ التواريخ المتداول.

و المؤلف :

استظهر شيخنا العلامة (ت ١٣٨٩) ان المؤلف هو علي قلي ميرزا بن السلطان فتح عليشاه القاجار الملقب باعتضاد السلطنة و قال ما نصه :

﴿ ٨٦٧ : تاريخ أفغانستان ﴾ فارسي لطيف يقرب من ستة آلاف بيت
 الف باسم السلطان ناصر الدين شاه وفرغ منه في رجب سنة ١٢٧٣ ، ١٥
 وهي سنة فتح هراة ذكر أولاً جغرافية أفغانستان وبلادها المعروفة ثم
 ذكر أحوال ملوكها مختصراً وبسط القول في سلطنة احمد خان الدراني
 وذريته الدرانيين أوله (نخست مرخدايرا سپاس بيگران سزد) وهو
 مطبوع بایران لم يذكر فيه اسم المؤلف لكن صرح المؤلف في ملحقاته
 أن له ترجمه « الآثار الباقية » لأبي ريحان البيروني فلذا احتمل أنه ٢٠
 للفاضل شاهزاده علي قلي ميرزا اعتضاد السلطنة المتوفى سنة ١٢٩٨ لأنه
 صراً وفقاً لتاريخه الذي هو ترجمة وشرح للآثار الباقية .

(الذريعة ٣-٢٣٥ طبعة النجف ١٣٥٧)

قال ايضا :

﴿ ٨٦١ : تاريخ إعتضاد السلطنة ﴾ شرح وترجمة (للآثار الباقية عن
 القرون الخالية) تأليف أبي ريحان البيروني للفاضل الملقب سنة ١٢٧٢
 بـ « اعتضاد السلطنة » وبعدها بـ « وزير الموم » علي قلي ميرزا ابن
 السلطان فتح علي شاه المتوفى سنة ١٢٩٨ . الزلعي ٣ - ٢٢٣

قال الجلاي: لم اقف على النسخة المطبوعة المشار اليها بعد ويبقى السؤال قائما لماذا لم يذكر المؤلف اسمه في هذا الكتاب. و لعل من الاسباب دوره القيادي في الاحداث التي شاهدها من تحالف الدول الغربية في معاهدات رسمية في مواجهة الدولة و قد اورد المؤلف نصوصها و ايضا من جانب اخر التنافس العائلي للأسرة على الزعامة لتولي الحكم و قد ذكر محمد تقي سيهر (١٢٩٧) المؤرخ الرسمي للدولة الايرانية في عصره ان فتح علي شاه القاجار (ت ١٢٤٩) - والد المؤلف - خلف ستين ولدا ذكرا و ٤٨ بنتا اول اولاده المذكور عباس ميرزا و ثانيهم المؤلف. (راجع: ناسخ التواريخ قسم القاجارية ١-٢ ط ١٣٤٤ ش).

و ترجمه محمد حسن خان (ت ١٣١٣) المؤرخ الرسمس في عهد ناصر الدين شاه القاجار في كتابه المآثر والاثار ترجمة وافية (راجع: صص ٢٦٠-٢٦١ باهتمام ايرج افشار طبعة طهران ١٣٦٦) و تقدم النسخة كما هي عسى ان تكون خطوة في سبيل تحقيقها تحقيقا لائقا. محمد حسين الحسيني الجلاي

ترجمة المؤلف

مستلة من كتاب

المآثر والآثار

تأليف محمد حسن خان (ت ١٣١٣)

المؤرخ الرسمس في عهد ناصر الدين شاه القاجار

صص ٢٦٠-٢٦١ باهتمام ايرج افشار طبعة طهران ١٣٦٦

وزیر علوم خلف خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار.

يك دهن خواهم به پنهای فلك تا بگویم وصف آن رشك ملك

در این عهد جاوید مهد از رجال واعیان احدی بقدر وی ترویج علم ودانش و هنر نکرد. مکرر از لبهای مبارک این پادشاه خاطر آگاه مسموع افتاده است که تشویق فرموده ثلث مراحبان را علیقلی میرزا تربیت کرد و به عزت و اعتبار و انتشار اسم و اشتہار او نیز در این دولت کس نرسید. جمیع پادشاهزادگان بزرگ و دانشمندان عظیم الشان و صدور واعیان وفحول وارکان ممالک ایران در محضروی خاضع بودند و به ظاهر و باطن خویشتن را نزد او خرد می شمردند و نامش حضوراً و غیاباً به احترام و شکوهی تمام می بردند. آنچه آن دانشمندان هنرپرور از مناصب و مواجب و ثنونات و مراتب در حق اهل علم و ارباب کمال برقرار ساخت به حیطة ضبط و قید در نمی گنجید.

انسان خاصر و اسرار صدرس معصوم بود به مجلس مدرات علمیہ. رجمیع فنون عتیقة آسیائی و معارف طریقه و صناعات جدیدہ اروپائی با اساتید آنها مشارکت حاذقانه می کرد و مخصراً در حکمت متوسطہ مشرق زمینی خود از صنایع اساتید به شمار می آمد.

اول کسی که لقب وزیر علوم در ایران گرفت او بود و از منصبهای درجه اول این دولت و ثنونات و مراتب عصر خود به همگی نایل گردید، الامقام شخص اولی و صدارت عظمی که علی العاده بر ملکزادگان مجوز نیست.

از مجالست علماء و افاضل و مذاکره علوم و فضائل هیچوقت ملالت نمی یافت و کسالت نمی گرفت. ملکه سخا و علو همت او بساط شهرت قان مغول و حاتم طی طی کرد. در کثرت محفوظات و سعه دایره اطلاعات و غزارت مواد معاضرات اعجوبه روزگار بود و بر رسوخ عقاید و مقام یقین وی که از روی آثار بلانهایت و امارات غیر محدود بر همه محقق و مبرهن گردیده بود مفتیان و مجتهدین همی تحسین می آوردند.

در تاریخ و اسطراب و هندسه و بسیاری از مسائل کتابها و رسائل ساخته از خدمات و زحمات وی در راه دولت و ملت ایران لختی را برسبیل اشارت در فهرستات مطبوعه خویش و مؤلفات زمانهای پیش برنگاشته ام و شکرانه حقوق او را نسبت بدین شخصاً بگذاشته ام.

در اشعار «فخری» تخلص می کرد. امیرالشعراء بعضی از منظومات وی را در «مجمع النصحاء» بیاورده است و من العجب که تقریباً شانزده سال پیش از فوت آن دانشور بیهمال میرزا احمد نامی صورت مناسی درباره او به حضور مرحوم علامه الزمانی ملا آقای ترک داغستانی معروض داشته و آن بزرگوار صورت واقعه را به شرح در یکی از تصنیفاتش نگاشته بود. تاویل آن رؤیا در یوم عاشوراء سنه یک هزار و دوویست و نود و هشت که ملکزاده در شب آن درگذشت به تفصیل تمام ظهور یافت و متن و حواشی آن خواب باوضع و اتفاقات حمل جنازه نواب مفترت مآب به رای العین مطابق افتاد، حدوا النعل بالنعل و طبقات اهالی دارالخلافه را از ظهور آن مطابقه و انکشاف تاویل آن صورت رؤیای صادقہ حیرتی عظیم روی داد.

مزار این بزرگوار در یکی از حجرات سمت شرقی صحن شمالی مشهد حضرت عبدالعظیم الحسنی است، غفر الله.

تاريخ افغانستان

تأليف ؟

علي قلي ميرزا اعتضاد السلطنة

(- ١٢٩٨)

تقديم

الفقير الى الله

محمد حسين الحسيني الجلاي

احسن الله اليه

١٤٢٧



The Open School

P.O. BOX 53573

CHICAGO, IL 60653-0398

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ)

نخست مر خدا پر اسپاس بکوان نند که هزار گونه نند و کور و نرو
 بشه به تعبیر نند و قطرت اور از جنس یحیوانات نند
 و دیگر بخشود و پسین آید (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) در
 وی بفرموده: سُجَّانَ مَنْ جَعَلَ الْفَضَائِلَ كُلَّهَا مَجْمُوعَةً فِي
 فِطْرَةِ الْإِنْسَانِ (و در و پندیشها و مانع و در روان پاک
 مقصود آب و خاک و مسجود ملائک و افلاک سید و سر او خواجه
 لولاک محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ختم و سل خواجه
 پیغمبران که لوای رسالت از عرش بفرش کشید و سالکان
 حق را بنور هدایت از سلک ظلمات کفر نجات بخشید
 و اکرم من تحت العیضة کلها . و من فوقها اصلا و فرعا و مجتدا
 فاند اہم کن اذا ما اجتدیتہ و افضلہم حیا و نفسا و معہدا
 و برآل و اصحاب اطہاب او کہ پیشکاران کار گاہ دین اند و دانا
 عوالم علم یقین سیما بن عمد و کاشف عمدہ خلیفہ بلا فصدہ اللہ

الغالب مولانا ایہ المونہیں صلوات اللہ وسلامہ علیہ وعلیہم اجمعین
آٹا بکد در غمد ملطت و نوبت خلافت سلطان سلاطین جهان
شاہشاہ ملک کبر کشورستان مولے ملوک العرب و العجم مالک رقاب
الامم فظ بلاد اللہ ناصر عرب و لہ المومنین اسماء المظفر علی الاعدا
خدا اللہ تعالیٰ فی الارض قہرمان اہل الدین با طول و العوض معین ^{الدین}
خسرو روزین ناصر دین کہ بزرم چون رہا کہ و خدنگ اندل
سندان گذرد بین الملوک الغارین و پنے + فی الفضل
الشری و الشری + نخت خلافتہ الحمیدۃ مائے + فی الکتاب عن
کیری الملوک و قصرا خدا اللہ سلطانہ و اوضح علی
برمانہ کہ سال کبرارد و دست و شاد و ہم از جرت جناب حمی
و ہم از جلوس سمیت مانوس شاہشاہ مالک الرقاب صدر وزارت
و دست صدارت از وجود و پجو و ملیح الانام مدبر المہام کہف
غوث المحتاج شمس الوزرا و فخر الکبرا جناب جلالہاب ہر
ارفع شخص اول دولت و صدر اعظم مملکت ایران میرزا قانع
نوری ادام اللہ اجلالہ آراستہ کشت و ہمین نخت مسعود و پرو

۱۳۷۲

بهت بلند و مساعدت اقبال پیر و آل شاه عالم پناه و استصواب
 را بر ملک آرا مملکت پرایی انتخاب ملک هرات و بر ملک
 افغانستان دراز بد و پادشاهی پسند او یان جزو و ضمیمه دولت
 ایران بود و قریب سه قرن همرفت که از حوضه مملکت بدرفته و
 دیگران بقلب گرفته بودند مشغول گشته و بمضمون اعطی القوس
 بارها و آنکسین الدار با پنهان بر ملک پیر و آل شاه جهان بر فرود
 این بنده را بخاطر فاتر رسید که برخی از سوانح عظیمه مملکت را
 برشته بجزیر در آورده عیره لا اوله الا بصاریا و کار در روزگار بگذارد
 اینکاشتن این پسران پر و خجسته و من الله التوفیق و علیه التکلیف
 (تاریخ افغانستان)
 افغانستان مملکتی است وسیع و با محدوده ای که از او پیا طول آن
 از جانب مشرق بطرف مغرب هزار مایل مسافت و عرض
 از جانب شمال بجنوب بیست و هشت مایل است و از جانب
 ارسیمیر تا جلگه هرات گسترده است و اهرار و پانزده هزار
 کوه و چه پوسته جزایر ایران و تابع سلاطین آنجا بوده و شهرها
 بزرگ آن (هرات) (وکاها) (و پشاور) (و قندهار)

در افغانستان

(و گشیم) (و پنج) (و غزین است) اما شهر هرات از شهرهای
 قدیم شرقی نیست عرضش بر صد ایرانهائی و چهار درجه
 و نیمی و بیست و طویش از بخارا خالداست نه و چهار درجه و نیم است
 و بیست و انحراف قبله اش از نقطه جنوب بسمت مغرب پنجاه و
 درجه و شش دقیقه و از قمر در صد و هشتاد و پنج عرضش سی و چهار درجه
 و چهل و پنج دقیقه است و قلعه هرات در استحکام باسد و پدید
 اسکندری و عواریب از مسکنند و دیده بان بر وجش با و حرا
 سپه بزرگ و محافظین و غلله را بسنبله و گاه را بکشتان سپه
 از چهار ارکان و در پنج سموات طباق نه زبانه که کندرتی عقد
 و در پین نه ناید از دستش که پا بر کوشه باش نه در کمر
 شود آن سبعة اشربعین و دو آن چهار در پین و دور نیای
 و احوال مختلف است بروایتی هری نام و حتر ضحاک تازی از اینها
 نهاد و از آنجا است در از اهر نیز گویند بقوله از اینها جهان
 پهلوان زریان است و شاعری و تفصید بیان هرات گفته
 لهراب نهاد است هر را بنهاد کشتاب ز نوین و دیگر نهاد

۶ دقیقه
 ۱۸ دقیقه

بهن بنوعی رتے دیکر کرد اسکندر رویش بھی داد بے
و آن قلعہ است بسیار سخت و مرتفع و بوضع با مربع و ہر
۱۰ کاتے یک ہزار و ستصد کام است در ہزار ہشتاد ذرع باشد و پنج دروازہ

دارد دروازہ قدما دروازہ جنگ دروازہ ملک
دروازہ عراق دروازہ قوچاق و در نوشتات امان

درہات آن دروازہ راقطب چاق بنویسند و طہرادر صدر
دروازہ قوچاق بودہ و بلسمان افغانی تحریف شدہ است از طرف
خارج اقل خندقست و پسر از آن خاکریز کہ انہم بارشاع موب

پست و پنج کام است کہ سقط بجزش چارہ کام است و پسر
۵ کاتے از آن شیر حاجی است و پشت آن باز خاکریز دیکر است کہ از شاع

آن نیز پست و پنج کام است و پشت آن پنجمان شیر حاجی است
۵ کاتے و پشت آن شیر حاجی و پور قلعہ شہر است و پشت آن دیوار

خاکریز دیکر است در داخل شہر است محلا این شہر شتمل بر یک خندق
و نہ خاکریز و دو شیر حاجی و یک دیوار است و ہری رود در غایت
کواریز کے از برابرش روانست و اکثر اطراف شہر باغ و بوستان

و در فصدت بستان پوسته با دشمنان میوزد و اگر شمشیر انبسم
 کوهم میزد و کشفه اند کو جمع تراش الاصفهان و شمال هرات
 و ماء اتحق از زمی بقیه لمیت الناس فیها ابد او و صنف
 هرات کشفه اند کر کسر رسد ترا از شهر و خوشتر کدام و جو بار
 رات خواهر گفت اورا کوهری اینجا را اچو در پادان خن اسرا
 صدف در بهان آن صدف شهر می چون کوهری آن
 و بار و حسن حکومت ملوک غور بنوعی ابادان شد و بر دایت محمد
 محمد اکسینی صاحب زینت المجالس چهار صد و چهل و چهار هزار خانه — ۱۰۰۴
 و دوازده هزار دوکان و شش هزار حمام و کاروانسرا در و داشت
 العمدہ علی الراوی پوسته از شهر و معظم ایران بعد و غالب از
 و اوقاب پارتخت و دار الملک سلطان ایران بعد و چون
 نادر شاه فاش رید و دهان فانی کرد از حوضه ملک ایران
 بدر رفت و تبصره سلسله درانی درآمد تا ایالت آخا پاشا هزاره
 میرزا رسید و پامحمد خان الکوزائی روزی و بر روی نفی
 خانت کرده و پرا گرفت و خود بدالملک ستول کشت و چون

او در گذشت پسرش سعید محمد خان قام مقام پدر گشت و آن
 اینچنین در پادشاه در آن ملک توسط توسل و انصار دولت علییه
 بود زیرا که با محمد خان در آغاز تصاحب آن خود و دو وی اطاعت
 بر زمین نهاد و از درگاه جهان پناه ظهیر الدوله لقب یافت
 و پوسته خدمات لایق از او بطهور رسید و پسرش سعید
 محمد خان با کمال حمایت و جانبدار گشت علییه و حرمت
 لقب ظهیر الدوله با و لایق نعمت خوشتر حیات کرده عصیان
 و زبده کار هرات را چنان مغشوش ساخت که عموم خلق بر
 او شوریدند و او را گرفتند مجبور داشتند و شاهزاده محمد بن
 میرزا انواده شاه هزاره فیروز میرزا فرزند از مشهد مقدس
 شهر محرم الحرام ۱۲۶۲ هجری قمری که هزار و دویست و هشتاد و دو بجزای دارد
 هرات گشت و زمام حکومت بدست گرفت و عرضیه چاکری
 با ویل دولت علییه داشته و پادشاه دولت علییه بلا حمله آنکه
 شاهزاده محمد یوسف میرزا از خاندان حکومت و از بزرگ
 زادگان افغانستان است و هم پرورده نعمت این دولت است

۱ بحری -

حکومت اور امضو داشته و حق او کمال رحمت بندول داشتند
و در خلال این احوال امیر دوست محمد خان حاکم کابل طغیان نمود
در اول دست انداز برفتند تا رنوده و پس از آن بخیال تصرف
هرات افتادند و سرانجام امیر دوست محمد خان میرزا با شقاق اعیان هرات
سر اسیر عراض متعدد با و لیار دولت علیه نوشته از طغیان و در غیبه
(امیر دوست محمد خان) اظهار غلظ و اضطراب نموده و استدعی حمایت
و رعایت و فرستادن لشکر شده و بعد از ماموریت لشکر شایان
(محمد یوسف) میرزا و سر قریب عیسی خان بر درانی با سایر بزرگان هرات
عصیان نموده و آن لشکرچی با کمال اطمینان در اول بمبار
هرات بان و حفظ و حرارت خانه و مال ایشان هم جرب نشاء و استعلا
انها فرستاده شده بود که قمار حملات متواتره و صدمات
(افغانه هرات) شدند *جَرَّ ثَابِتٌ مِّنْ جُنِّ فَعَالِنَا جَزَاءُ*
شمار و مالکان داذیب بنا بر این افواج از پی افواج بانواب
اشرف و الاحم استلطفه سلطان مراد میرزا و الی مملکت خویش
فرستاده شد و باب تنبیه و گوشمال بر کشان هرات فراهم آمد

تجری
۱۰۵

(دورات) روز شنبه بیست و پنجم شد نصف المظفر ۱۲۱۳ هزار و دو
 و هشتاد و سه بهری مفتوح گشت لند در قائم و شمس
 شد بری بقدر کف تن طلسم بعد بگشت آن طلسم شاه ناد
 و در روز دوشنبه چهارم شد ربع الاول اینم شده بدار اختلاف
 بهره آمد (کابل) برصد ایرانیان طوشر از خوار خالدا
 پنج درجه و بیست دقیقه و عرضش نود و سه درجه و هفت دقیقه و از
 شصت و نه درجه و سی و پنج دقیقه از جنوب بطرف مغرب
 و برصد امانه اروپا عرضش سی و چهار درجه و بیست و هفت
 دقیقه شهر کاهل در کنی راجع رود بهان و رود لوگر و قنصت و
 سوت از ایشتر با چوب بر آورده اند و تخمین پنجاه هزار کس
 در ایشتر کنی دارند پیشاور بر غم را صد پن ابران طوشر
 از خوار خالدا ت نود و هفت درجه و ده دقیقه و عرضش
 از خط استوا سی و سه درجه و بیست و پنج دقیقه و از خوار
 از نقطه جنوب بطرف مغرب شصت درجه و پنجاه و شش دقیقه
 و بر غم امانه اروپا عرضش از خط استوا سی و چهار درجه و هفت

۱۰۰۷۱۲

۳۰۳۰۴

۶۰۹

۳۳۲

۵۰۵

درجه ۱۱

درجه ۳۳

۳۴

۳۱۰۰۰

۱۰۷۰

۴۰۱

۶

۹۰۶

۶۰

دقیقه و آن شهر است عظیم و از اینجه قدیم هو شهر کرم و شهر هم
 از رود است و هم در چاه در زمین بسیار هموار واقع است و در
 سی هزار خانه دارد و هم دو طبقه و یک طبقه بالا هم ساخته
 و هم بنا آن در کج و اجرات بلوکات و فواحی آن بار و روح و
 هوای کرم سبزی آنجا مرغوب و غلات و حبوبات بسیار نکودار
 خاصه برنج آنجا که لطافت در تمام روز زمین معروفست و مکان
 آنجا از احم مختلفه از قصبه ریک و تاجیک و افغان و هند و پاشند
 و جمعیت افغان از سایر فرق در آنجا و در پاده است —
 (قدمار) موافق رصد اهر اهران طوشر از جنبه اهر جاللات
 یکصد و هفت درجه و چید دقیقه و عرضش ستر و درجه و انحرافش
 بشمار و وجه پخیز درجه و نوزده دقیقه از جنوب بطرف مغرب و
 صد اهر و پانصد عرضش ستر و درجه و پخیز دقیقه و مردم
 آنجا شصت و هشتاد هزار کس میشود و شهر قدیم قدمکار که
 حکیم شاه بعد از شاه افشار بجای آنکه وضع بنا آن
 مثلث بعد از طیر نخوت در شکل مثلث است و اتصال غربی او

خانه

دقیقه ۴۰

۱۰

۳۰

نظر

بفرور کوه در سال هزار و یکصد و پنجاه هجری پس از تسخیر خراب کرد
در حوالای آن شهری بنام دسیتی بنا در آباد و از احمد شاه صدوزان
درائی بسافت و دو پهلوی شمال در پهلوی آن قلعه بنا کرده
ویرا اشرف البلاد نام نهاده و اکنون این فساد ما معروف
است چنانچه در نقشه معلوم است (کشهر) بر صد اهر ایران

طوشیر یکصد و هشت درجه و عرضش نود و پنج درجه و انحرافش ۲ درجه ۱ و ۱۰

۳ درجه ۱۰ - هفتاد و یک درجه و سه دقیقه از جنوب است بطراف مغرب

و بر صد اهر اروپا عرضش نود و چهار درجه و نود دقیقه و کشیر از شرق ۲ درجه ۲ و ۱۰

دینا د تمام کوستان است و از کمال صفا و خرمی است هندوستان

مینا ند و پاشخت انجا شد است بسیار معمور و آباد و جماعت انجا از روی

تخمین یکصد و هشتاد هزار کس میشود و کاه در تصرف سلاطین و سلاطین ۱ و ۱۰

و کاهای خزر افغانستان بر تصرف سرداران انجا نموده (بلخ)

برغم اهر ایران طوشیر یکصد و یک درجه و عرضش نود و شش درجه و ۱۰۰۱ -

۴ - چهل و یک دقیقه و انحرافش شصت درجه و نود و شش دقیقه

و بر صد اهر اروپا عرضش نود و شش درجه و چهار دقیقه و بقا خزر ۶ درجه ۱۰ دقیقه

مملکت خراسان بعد جمعیّت انجمن از ان غنیمت و از یک سو
 که بعضی از آنها در قصبات و فراء و برحی در خیمه و چادر سلسی دارند
 و پنج در قدیم از شهرهای مشهور بعد غنیمت اهر ابران شهر
 دینارست در کوه مرثیان که ده بجست حوادث چند که بر او رو
 داده چند ان آبا دینت و اکنون همه ولایت پنج شهر است
 شصت قریه است (غزنین) طوش از قردار صد اهر ابران
 یکصد و چهار درجه و بیست دقیقه و غرضش کسوت درجه و
 و پنجاه دقیقه بر صد اهر ابران و غرضش کسوت درجه و بیست و
 نام حای او غزنه است و در زمان سلطان محمود غزنوی دارالملک
 ابران بودند و ستان بعد و از یک سو آبا دای جمعیّت او را دیده
 یکصد و اکنون خراب است مملکت افغانستان از اول دولت
 سلاطین غنیمت ظهور دولت و ملت اسلام موافق تاریخ ابران و
 فرنگستان تابع و جزر ابران بوده بعد از ظهور دولت ملت
 اسلام بواسطه ضعف سلاطین غنیمت تصرف سلاطین هند قریه
 زینب و غنیمت در آمد و در او اسط دولت برای شکر اسلام

۲۴-۱۰

۲۷-در

مشوح ساخته پس از آن طاهریان و سامانیان و ساحه و غزنویان
 و خوارزمشاهیان و از پس ایشان سلاطین مغول و انکاها و
 کرت و تیموریان هر یک بدایب نبوت متصرف بودند و در
 دولت صفویه دیگر باره سلاطین هندوستان روز خید در
 طرح مداخلت افکنند و شاه عباس ثانی بحکم رویا و امر
 (امیر) ^{علیه} شهنشاه ابد الله الغالب علی بن ابی طالب صلوات الله و
 شکر کشیده قدما را مشوح ساخت و پنهان بنصرف ^{طین}
 صفویه بعد از زمان شاه سلطان حسین که کسب خان لقب شد
 خان والی کرjestان مامور بکومت قندمار گشت پیر و پس
 از بی اعتدالی عمراکان و بر باصفهان و در غوده و پناه بدار
 آن پادشاه برد در اتحاد ادرسی بنافقه بکله معظمه شتافت بعد
 از رجعت بقندمار که کسب خان بغوم تنبیه طایفه کاکری
 ساکن خارج قدما را فرستاد پیر و پس او را تسکین نموده
 بساخت کهنه و خان برادرزاده کسب خان تنبیه پیر و
 و تسخیر قدما را مامور گشت او نیز از صد مت جماعت ابدالی و علجالی

بنم خوش پوش پوست پسر از امجد زمان خان شالمو تو چو حی باشی
 ماز موگشت و نیز مقصد نارسیده روز شر بسر رسید هر پسر موگ
 از غلجای هفت هشت سال در قند ما حکومت کرد و چون وی - ارسال
 در گذشت برادرش عبد العزیز بجان و بر نشست محمود و بعد
 عثم خوش پوش گشت و خود حکومت اینجا پذیرد اخت چون دست
 تعرض از خوش پوش کوتاه و بد پیچ راه کرده کوچ بر کوچ از راه کوچ و
 با صفهان آمده آن بلد را مفتوح ساخته سلطت میکرد
 تا برض خون و جنط و مانع مبتلا شده اشرف و برکشته سلط
 شد و بعد از آن شاه سلط نحسین را با بسیار از اولاد و
 و مقتول ساخته سلطت میکرد و میرزا اقوام الدین قزوینی را
 قهرت آن سلطان شهید بزبان عربی قطعه است که انجی
 کفته اظلمت الارض لقیته امری احسانه قدلا انجا بن
 الشاه سلطان حسین الذی قد جاورت اعلامه الفرقدین
 انت فی تاریخه باقی فقال تجدید لقیل الحسین
 تا آنکه نادرش هفتاد و هشت و برخواست کمر بر دو کشید

و بساط وی در چپ دست تعدس بر پیکانها از ایران کوتاه شده
 خود بر سر پستت جلوس کرد و میرزا قوام الدین مذکور نیز در جلوس
 در این دو ماه تاریخ را بعبه و فارسی کشفه انجیر فیهای قع
 اسکدرشان بنصرتا مید و ظفر برستجم کشت عدالت کتر
 تاریخ جلوس سیمیت مانوش ذوالقرنی تاج اقبال لبر
 ۱۱۴۸
 تمام افغانستان بر تمام هندوستان و ترکستان ضمیمه ملک ایران
 شد و بعد از نا در شاه چون ایران ملوک طوایف شد احمد خان
 صدوزائے ازبائی میرزا اورانی نایب لیک آقا سر باشرادش
 که بعضی اورا یساول صحبت کشفه اند و عویش ہی کرده خود را
 احمد شاه خواند و در افغانستان بنابر حکمرانی بناد چنانکه
 شرح احوال او و اولاد او مفصلاً شرح خواهد شد

در بیان اصند و نسب افغانه و ذکر

اسم طبقات الطائفه

چون در بنی س که قبلی است بر شرح و احوال و ذکر تاریخ مملکت
 افغنستان ناچار است از ابراد نسب و طبقات طوایف افغن

از قراریکه ضبط بطون تواریخ و ثبت نمون انساب است و چون
در بدایت نسب اینطایفه در درگاه منشعب و یکجاست می شود
اختلاف بسیار است بعضی برینند که در زمان حضرت سلیمان علیه السلام
شخص افغان نامی بوده که حضرت و
پرا بر کار بنای مسجد اقصی مامور فرمود و اینطایفه را نسب
مشهدیده است و جماعتی را عقیده اینست در زریل است
بزرگوار اسم خلیفه علیه السلام اند و گوی اینطایفه را نسب
مطربند اند و بناگانشان در عهد حضرت کلیم الله در مصر فرار
بکوهستانات شرقی ایران پناهنده اند و بعضی گویند افغان
مقرب او غایت و او اسم شخص از بنی اسراییل از انارطاکو
بوده است در پسر از غلبه بر جالوت در میان بنی اسراییل بروری
و شاه مغزو مبار آمد چون طالوت تخت را نخبه تا بوی
و حضرت داود در اسروری لقب پهلایه خجک و جد علیه السلام
در زمان عدالت آنحضرت و سلیمان پسر شرعی علیه السلام
قبایل بنی اسراییل زجور و تعد و حیف و هدر آسوده در راه

آمد و غم و الا حاه در کمال آسایش و رفاه پیوده اند چون خست
 سلمان بگردان خرابه هرج و مرج در میان بزرگوار
 پدید آمد رفته رفته ماه شمر و فتنه از دایه پر رفته تا بخش انصاری
 ایشان نصرت یافته و بیت المقدس را گرفته خراب و پراکنده
 از نسا و رجال و صبی و اطفال ایشان را اسیر کرده و هفتاد
 هزار از ایشان را کشته طایفه اوغان از خوف جان و حفظ نسای
 صبیان از ولایت شامات فرار و در بدو عرب بنی استقامت
 و فرار کنند شش چند در طلائع اعراب در انوار
 و آب افتاده از قلع علوفه و تنگی از وقعه کارشان بجان
 و کار و با شخوان رسیده برورد و هور برخی بدبار منبده
 در همانجا مانده و با خالد بن ولید و زعظماء و فرشت و در زمان
 ابوبکر سه دار و سپه سالار بجهت موصلت کرده در طلائع
 او بمرسب بودند و در هنگام اسیلا عرب و ملوک عجم افغان
 از جهت وسعت معاشر بصوب فارس و کرمان فرستاده و فتنه
 چنگیزی در ایران نیز تاب استقامت نهاده از راه کنج

و مکران بسمت هند و ملتان رفته انجار احمد اقامت و مکان تفت
 قرار دادند اما چون مؤلف را وثوق و اعتماد چنانکه باید
 هیچک از این اقوال نبود چند انکه شاید کشف حقایق صبر و
 اینفرقه نپرداخت و لے شعب و قبایل بطول بر اکنون دارد و
 از سزان و سه داران آنها بطور تحقیق شفا نمائنده شد
 با سالی طبقات آنها اشاره و زان پس یکمشار حاشایان
 اسامی طبقات انطافه

سلسله اول افغان معروف بسره بند است که منشعب بسره شعبه میشود

اول ابداله در احمد شاه صدوزائے آنها را موسوم درانی ساحت
 و خود را خرد درانی و معروف این است در از اولاد حسر ابدال

که قبرش در پیشاور است و ابداله را چند طایفه است

میزند و شعبه میشود باکرانی در حدیثه ^۲ فطرا ^۳ که ان پر ^۴ نخند ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

۱	۸	۷	۶	۵
اگر زانے	شیر زانے	محمد زانے	قورترین	اگرترین
۱۲	۱۲	۱۲	۱۱	۱۰
رکوزانے	خالوزانے	مادورانے	صدوزانے	بامزانے
۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵
سهر زانے	مبکر زانے	اچکر زانے	سندر زانے	نصر زانے
۲۲	۲۲	۲۲	۲۱	۲۰
کلتق	حسور زانے	یعقوب زانے	کونیر زانے	ایوب زانے
۲۶	۲۵			

نور زانے دو شعبہ بشود
استحق زانے

غلیر زانے دو شعبہ بشود
دو طایفه

۲۰	۱۹	۲۸	۲۷
حس زانے	سلوزانے	بابوزانی	پان زانے
		۲۳	۱۳
		خوکیانے	ماکولے

دویم طایفه بردارانی واپس طوایف نیز از احمد شاه باین اسم میگویم
شدند

۲۶	۲۵	۲۴	۲۳
خلید	مندی	یوسف زانے	خنگ
		۲۸	۲۷
		شین دارنگا	صافر

۲۰	۲۱	۳۸	۲۷
داود و دوازده	خوکی لے	افری پی	بنکشی
		۲۲	۲۱
		مذار د	تیرہ

سیم طیفہ لکری			
۲	۲	۲	۱
احمد زائے	عبدلہ زائے	پنزا لے	سیران
۷	۱	۶	۵
سلیمان زائے	سندوزائے	داور	پنی
۱۱	۱۱	۱۰	۹
سینی	ارچیلے	لوانی	الوزائے
۱۶	۱۵	۱۴	۱۳
بازائے	طفہ زائے	شموزائے	سنت یا لے
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷
مخیلے	سیمر	وزیر	دو مری

سلسلہ دوم افغان ارنج است

علی جانے و آن چند طیفہ است			
۲۲	۲۲	۲۲	۲۱
اندور	سرکے	توخی	ہو تکی
۲۸	۲۷	۲۶	۲۵
ابراہیم چند	عچند	سلمان چند	سہاک
۳۲	۳۱	۳۰	۲۹
میخیل	دروک	ناصری	ہود چند

۳۲ استوریانی کندمی ۳۳ منی ۳۴ بختیاری

مزارد

در پان وقایعی که بعد از قتل نادرش افشار رور داده و
 سبط احمد شاه صدوزای از با پسرانی از دنی را و
 نقیض سبط سارا اولاد — و احفاد وی —
 بعد از کشته شدن نادرش در فتح آباد جوشان در تاسریه
 قوچان طایفه افغان اوزبک و ترکمانه در باقرباشیه معاند
 بعد از دولت نادرش را معاضد باقرباشیه جنگ در پیوسته
 و ایش از استهارد در را غارتیده هر یک از اقوام مختلفه
 راه یورت بساکن خوشپیش گرفتند و نورمحمد خان ^{علیه}
 در بعد از غل غنی خان سه دار افغان بعد با سواره ^{افغان}
 لقبند و رفتند و احمد خان صدوزای در بنیت بشان خود
 قسری دولت و هوای پسریت با ایشان همخان و تاقید
 تابع اردن نورمحمد خان پیود و چون بساکن خوشپیش و گزید

و نور محمد خان را که شایسته رتبه بزرگ نمیدانستند معزول کرده
 روپ و سرخیان هر فسخه و طایفه افغان چون حاجی جان
 خان احمد زالی از بارکزی از درانی و نور محمد خان علیزایی
 و موسی خان استخی زالی مشهور بدیلمی و محبت خان فوفل زایی
 و نصر الله خان نور زالی و مهر هزار خان الکوزالی و غیر آنها در جزایر
 سرخ هر در شهرها در آبگو و افغ بجمع گشته و بمجلس مشورت
 نشسته گفتند در پس ازین ماطایفه را در دولت ایران با امر
 فرمایند و وجه معاش صورت نخواهد گرفت بهتر آنست که بمنفرد
 که شایسته سرور و رتبه بزرگ مری داشته باشند از میان خود
 مختار و بتابعیت او با هم بکند و در زیر آیم و اشخاص منگور
 هیچکس بر سرور و بزرگو فرو نماند و در چند روز در میان
 هسنگاه قندوقال کرم بود و احمد خان که بعلو نسب زیاده
 برتر و پدر و برادرش در هرات و بی صفحات همیشه حکم
 داشته در اینمانه کوشش بکوشکوران واده افغانیت
 و بزرگواری از خوشی تن اظهار می نمودند و در شهر خاکنشین

در ز او به آنمزد فیض آید رغبت کزین بعد و از قید و قال سرداران
 افغانه ملوک کشته احمد خان را از رو کشف و کر هست شایسته
 پادشاه و لایق سلطت دیمه بر زبان آورد در این شغل از جانب
 خدای این مرتبه و حواله است شما چرا اینحال محال افتاده اینچنین
 کند می را از نه پنهان را آورده بجای تاج و فسر بر سرش درو
 افغان خصوصاً حاجی جمال خان در بقوت و شوکت از همه بزرگ
 بعد پادشاه احمد خان تن در داده پستی می رو سوار دارا
 افغان از رو و اصف بزرگ او او اذعان کرد و لیکن مردم
 مردم کلمات آن درو پسر از ارتقاء و تدایر احمد شایسته
 در این مرتبه او ان تفرخان شایسته که حسب الامر در شایسته
 و جمع آور مالیات سند و پنجاب رفته بود و در قندهار
 رشد بقدر دگر و جنس و نقد همراه داشته احمد شایسته چون
 کنج با داور آن کنوینس و نقد را بحیطه ضبط آورده و از
 فور انعام و لهای بدخواهان را رام و سر رشته امور خوشتر نظام
 داده توقف شد و رابعث احتلال کار داشته بغیر تسخیر

کابردوان کشت و ناصر خان حاکم آنجا مقاومت را تحمید و
 بصوب پشاور حرکت کرده و احمد شاه بدون سازخت کابل
 را سخر و روانه پشاور گردیده ناصر خان پنجاب در گاه احمد
 آورده احمد شاه چند بجیت نظم افغانه کوستانات پشاور
 پسر برده و تنه شکر را دیمه بطرف لاهور عازم آید حباب
 الله خان ولد زکریا خان در زمان دشت ملقب بشاهنواز و پسر
 و زفوت پدر بصوبه داری لاهور و پنجاب سه فرزند بود با توپخان
 سکین و سپاهنفر او ان بغرم مدافعه افغانه از شهر بیرون آمد
 خارج لاهور را معسر کرده و تفصید و قایع را بمحشاه بن جهان
 بن معظم شاه بن اورنگ زیب کورکانی نوشت و او را استد
 نمجست شاه چون در کیفیت واقعه آگاه شده احمد شاه و ولد
 خویش را با شکر و توپخانه بدشت بهنواز خان ارسال داشت
 و بعد از ورود احمد شاه کورکانی شاهنواز خان بعدت
 و کثرت خویش مغرور شده از لاهور حرکت و کنار رود هجاب
 را معسر کرده احمد شاه در آن چند درین طرف آفتاب

آورده چون عبور از انجار الباقیت شکل دهد تو کعبه بر خدا کرده
 روشیوش نادرش هی را دروغ و غایب داد بپاد آورده با نزار
 سوار از کد رگاهی در چند فرسخ بالاتر از آن معبر بعبه غیب بکشد
 لاهور را سپر کشتش هنوز که از دور اردو را بنحوب بق
 مسدود در کمال اطمینان در جایگاه خوشتر در رسیده در ناگاه
 عبور احمد شاه را شنیده از دور اجمالت خود بکشد و با نوجی
 از سپاه بجانب شهر لغاری کرده در او اسطش و پنجه راه با احمد
 دو چار کشته و چون جمعیتی کابله همراه مذاتش بفرمانده آمده و
 فرار و پیکرینا و چون خبر فرار از هنوار بارودی
 رسید کسان و نیز تقصیم فرار نموده در تقارن این حال احمد
 در مکر وی در آمده و تمامی را (کاتم جزا و منتشر) پراکنده
 ساخت و آن اردو و توپخانه را تصرف و آتش را در همانجا تو
 نمود و صبح زود بکربقه اردو و شکر خود را از آن معبر عبور
 روانه لاهور شد شاهنوار که سلسله جمعیش از هم گشته
 و توپخانه و اسلحه بزرگش از دست رفته بود در لاهور مجال تو

را محال یافتہ رو بہ باد و راحہ شد شاہ کورگانے اور دو وار الٹ
 لاہور پہنچے تصرف وی در آمد چون شہنواز بمعک کورگانے
 رسید بنا بر آنکہ امرای سندوستان اور اسبخت راوستی سپہ
 منسوب و از درجہ اعتبار شریک و بلسا نزد شہرچی از قدر
 و قوت افغانہ و تداپیرستخانہ در مجاہد و محافند کورستان
 و کوشش زوز و یک و دور شود امرای سندوستان صلاح و
 خوشی را بصلح یافته مصلحت چنان دیدند کہ بتوسط شاہنواز
 بطلب بمصاحبہ و دفع مضاحمہ و منارعہ بدرگاہ احمد شاہ روانہ
 دارند اما احمد شاہ درانے با شوکت نادر بعد از صسط و
 لاہور بقیہ احمد شاہ کورگانے پار غنیمت فشرده رو بہ معک کورگانے
 آورد درین اثنا امرای دولت کورگانے بطلب صلح نزد
 احمد شاہ روانہ داشتند احمد شاہ در مرد بد و از روی ملک داری
 با جبر بیدانت در مملکت گرفتن و کدہ داشتن و بدون
 آنکہ اٹھام پذیرد ملک دیگر گرفتن عاقبت با پند و نشان
 مذاقت خواہد بود ترک ارادہ خویش کردہ بمصاحبہ راضی گشت

تا از طرفین چنین قرار دادند و ولایتی را که نادرشاه از مملکت
 هندوستان موضوع کرده است پس از این بدولت افغانه
 و مرجوع کرد و از آن طرف آب رودخانه سرزند که مشهور است
 رسند است متعلق بدولت کورکاتبه باشد بدینسان عهد و
 دربان آورده احمدشاه ولایات متصرفه خویش را مقطع و
 مقدر بر او نه داشت و بصوب قندهار عازم آمد چون بالا
 بر تخت نشستن کشت حسد بر باطن بعضی از احرار غالب آمد
 از احرار افغان در قشربهدستان کشید چون نمغی
 خاطرنشان آمد نو محمد خان علیزاده هرات افغان و محبت
 خان و کدو خان و چند نفر دیگر از بزرگان افغان را که سر به
 آن فتنه میبوند در موقوفه مواخذه حاضر شد بنور عثمان خان
 توپچی را که قندنجی طووش پیچیده در پشت انداخت
 و بدینوسیله از آن مملکت نجات یافت باقی را بپاست رساند
 چون خاطر از اتفاق افغانه بدو اذیت شوق تسخیر خراب
 کرد پاشا را که قشبه بجانب هرات را بتوجه برافراخت در آن

اوقات حکومت (هرات) از جانب شاه هرخ شاهش را میرخان
 عرب تعلق داشت چون نامبرده توپچی باشی نداشت (هرات)
 بود و در عارک و ممالک در رکاب و بود و از امور آن جنگ
 و جدال محال آگاهی داشت با افغان حرفه و جنگ ندیده بود
 و بار و شهر را بر دوان کار و دهه استوار و شایخ شاه را ازین
 کیفیت اخبار نموده افغانه شهر را محصور و بهت تصور بر فتح
 شهر نمود و امیرخان قدم ثبات فشرده مدت چهار ماه بدفع
 دشمن و محافظت شهر و باره پرداخت چون از جانب
 شاه هرخ شاه کمفر سواره و پیاده بامداد و نیمه ترک و تات
 هرات از شدت قحط و غلاستوه آمده از احمد شاه امان
 خواستند و برج خاکستر ابدست داده جمعی از افغانه از
 برج برآمده امیرخان از واقعه ایشان با افغانه متحضره
 شدن در داده و در مدافعه ایشان بهشت و ماکشته گشت
 و شهر تصرف افغانه درآمد فوجی از دلبران افغان بفرمان
 اردوی شاه هرخ از شهر بیرون آمده چه در آنوقت شاه هرخ

با آنکه در جلسه بصره بر بود از وحامی عام وحشری تمام فراهم آورده
 در تربت شیخ جام رسیده بود و خبر فتح هرات و قد امیر خان
 و رودشکر افغان را شنوده فتح غنیمت کرده و بسازد
 برک هر غنیمت پر دشت شکسته رکاب و بسته غنای بارض
 اقدس مراجعت کرده افغانه با لشکر دوچار گشته و
 براغارت کردند و بجای هرات برگشته شد احمد شاه حکومت
 هرات را بدو تشلی خان هزاره داده خود با شکری پیر
 بصوب بدخشان اقدس روان گشته و آن خاک پاک را محصور
 ساخت و لیک دو نفر از هزاره دکان نصر الله پیرزاد و پیرزا
 باقلی بی از یک سو و اربابان و معدود از غلامان ^{بصفت}
 شجاعت موصوف بودند هر روزه از دروازه شهر بیرون
 آمده و چون شهر را بمطرف از دو حمله پیروند و جمع گشته
 و برخی را اسیر کرده تا افغانه بمدا فعه پیروند و چندی روی
 بطرف دیگر می آوردند و اگر اخیان و پیاکان و قرار بر پیاده
 و سوار و دوچار گشته و در حال و برگشته حمله پند آمدند

احمد شاه هر چند تدبیر اندیشید که شاید بر آن دو امیر نژاد
 دست یابد بسی چگونه میسر نشد پس از چهار ماه احمد شاه به
 شاهرورد در مصاحبه درآمده و زن او را با شاهزاده تیمور پسر
 که از زمان مادر و رارض اقدس کرده می بوهند کفیه بجانب نیشابور
 عطف غسان کرد و عباس قلی خان پات در آن زمان حکم
 نیشابور به پادشاهت افشوده بدافعہ برخوات و ابواب
 شهر را بر بست و قدم ثبات درین کار استوار نمود و از آن
 عباس قلی خان جوانی دلبر و حاجی سفید بدن پیر می تپید
 بهو چون حرف را سخت و خود را در جنب او مقهور میدانند
 ظاهراً در مصاحبه و باطناً در مقام مدافعہ شرا آمده با انواع
 لبت و عهد چند را و اعطال کرده تا رستان در میان
 آمد سپاه برف و سرمای صحرای پیاپی باز آفر و گرفت شکر احمد
 از شدت برودت هوا چنان متماصل شد که
 غایباً مشرف به لاکت بودند انگاه احمد شاه دانست که این
 مصاحبه قننی تبدیل به لاکت و در شکیان شد از شدت برودت

هوا بوده باعث کز خوش از ان جاگاه نهضت و بصوب
 هرات عطف غمان نمود و لایحه تلاش در حمد و تقدیر
 و اغروق و توپخانه نمود شد برودت هوا مانع آمده بالا
 تمامی بنه را بهمان حالت نهاد و توپها را در قنات انداخت
 با کمال بد حال بجانب هرات روی بر او و افاقا ان
 چنان سخت شد در هر منزل جمع کشتی از شدت سرمای
 مکشید تا در منزل کافر قلعه بقدر شست هزار نفر سردی
 هوا کشته بعد و جمعی هوا را که خنجر اعموره کو سو به که دو فرسخ
 راه است رسانیده در عبور از آب هر پر و دمنارانش
 خاک هستی با دفت دادند و اینجکایت بتو اثر رسید
 و بصحبت پیوت که لشکر بان احمد شاه در شب توقف کافر قلعه
 از نیمه شب تا سحر در میان شکم شران بار و مقدار شش پنجه
 شکم شران را میسکافتند و در اینجا سکنی میکرد و پس از آن
 که سه و پند از اینجا به پون آمد و شکم شران دیگر را که
 در اینجا یافتند تا از چکال مرک بدین حد پیرامان یافته است

بدین بد حال وارد هرات شده و در ولسطیخان هزاره پیکر پیکر
 هرات را آتش زبانت و طغیان بر رخا حاش معاینه
 دید از حکومت هرات مغول و شاه هزاره تیمور ولد در شت خود را
 بایات انجیام مورس حبه بجا بقتل رفت سال دیگر تبه و
 تدارک شکر کرده بغرم تسخیر خراسان خصوصاً شمشاد پور را ب
 غنیمت برافراست و در آن سفر بهر یک از سواران شکریک
 می چو دن تجویر کرده در تبرک اب بوده در شمشاد پور تسلیم نمایند پس از
 ورود در جلگه شمشاد پور بوط استادان کاروان هندوستان توپ
 ریخت در بوزن یکم هزار شغال چپ و کلوله پنج پسر از تمام آن
 توپ سعه کوب را بر حصه شمشاد پور بسته در دفعه اول آن کلوله توپ
 چون تیر در غمیر بگذرد و پوا حصار را شکافته بلکه بهر جا که رسید
 ویران ساخته نهد و دیگر که شسته ربع و سنک رفته بجاک نشست
 شمشاد پور بایان و بهیبت آن صدمت و وحشت آن صریح قرین
 فریاد و فغان آمدند و از احمد شاه امان خواستند (مؤلف گوید)
 که همایون مورخ تاریخ افغانستان سلطت سلسله در آن از

رساله و نقشه مشهور بصری دست در امور توپخانه و مقادیر بارود
 و کلوله داشته باو لوی در عراق ترسلان داشته زیرا که چند فرسنگ
 که مقدار کلوله آن توپ را نوشته است چون با پوند یکصد و شصت
 ابر این نیز همانست و مقادیر بارود و کلوله چنانکه از رد تحقیق و
 تعبیر نواب مستطاب بایب الایاله شهباده فرما میرا که در او
 کتاب جام جمیع حاشیه صحیح و غلط ابر او نموده نمودن
 مشغال صبری است کلوله توپ مذکور که بوزن چند فرسنگ
 است چهار صد و شش پوند و چتری علاوه میشود و پوند و
 نمودن مشغال است چهار صد و شش پوند و چتری زیاده خواهد
 و پوند و شش پیکصد و پست و شش مشغال است یکصد و دو
 پوند و چتر خواهد شد باقی تفصیل بر توپ با این عظمت تاکنون
 در ختم شده بلکه از صد و پست پوند بزرگتر ساخته اند و این
 است در این امری محال شد معسر است به بعد و او الحمد لله در آن
 محال آنکه چنان مهندس اگر چه از اهل اروپا باشد در آن او
 ان اهر پور تکال در هندوستان تجارت داشته نبوده العلم غدا

اگر چه با آن پشانی حالت و مخالفت رعیت عباسی خان بخت
 بیات پاشا افسرده افغان را از دخول شهر مجموع سخت و پس از
 چاره در اطاعت منحصر نداشتند و التجار و گاه احمد شاه آورده اهل جلالیت
 و سرافکندگی کرده مفید آمد احمد شاه را از طرز مرد و بیات طایفه پاشا
 خوش آمد حکومت نیشابور را بدستور باقی عباسی خان مفوض
 و خدیو بجانب ارض اقدس روانه و سردار جهان خان را با شاق
 نصر خان حاکم بلوچستان بدفع علی مردان خان رکنوئی حاکم طون و طین
 مامور ساخته و خود عازم ارض اقدس گشت سرداران مرزبوردان
 سه جد و ثغور قند و غارت و خزانے زیاده از حد بعد آورده به
 علیر مردان خان و سردار بلوچ و افغان در محال کاخک و کلبه
 پنج ضلعی اتفاقیت و چنان جنگ مغلوبه شده از اسبان پاره
 و طرفین در هم ریخته بگارد و خنجر و شمشیر و کمان با یکدیگر در انقضای
 علیر مردان مقتول و سرگردان اغراب از قند و دولت شک کرده به
 روز پنجشنبه و جدال تا قمر نه مرتب پاشا و افغانه چند در آن محال
 اقامت کرده و از آنجا بار دو راحه شد معاودت نمودند و انبر سبزه

شش ماه در صلوات سر امی صحره کرد و او هشتصد شای خود دار بنظر او رده
در نه اوقات پنجزار سوار حسب الحکم احمد شاه بسردار شاه پند خان
افغان بخت بنبردار و سلطام روان و آن نواحی را تاخته
و چو سوار از احوال و اقبال کرانبار نموده بکعبه عتی در سواران قاجار
استرا با دبیر دار محمد حسن خان دولو قاجار و افسران جلالت
شعار و شمعان سردار باشوکت و افسر محمد حسن خان قاجار جدا مجد
اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه بودند بخورده قاجار به بر
برایشان حمله آورده شکست بجای افغانه افتاده جمع کثیری از ایشان
ابرو غشیه شیر قاجار به آمدند احمد شاه صرف خراسان را آسان
از انطرف بهر شش و پسران خویش را با جمعی از اسادات و علمای روانه
از روی احمد شاه نمودند از حقوق نعمت نادر و پاد آوری کرد و
بحریت رویه رضوی بصلوات ارضی ساخته مشروط و مقرر شد
م در اصل اقدس سرسله و خطبه بنام وزده و خوانده شود و مهر فراوان
و احکام بنام او کنند چنانچه سبج مهرش هرخی بعد از قبول مصاحبه
این بوده یافت از الطاف احمد پادشاه شش بهر شش

شای تکیه گاه و محلات جام و باخروز تربت چدر به و حوا
 و ترشیز فاصله ماهرات و شهد است از ولایت شاهی
 موضوع و بدینگونه اتفاقا حاصل شد احمد شاه از محاصره شهد گشته
 وارد هرات گردید و از آنجا که خان فوغلزای را بمشعر تصرف
 اعطای رود چون مامور و از مرعوب نمود و پهنه و اند خود و پهنه
 و پنج و بامیان تا بخش بجهت ضبط آورده و در هر یک از ولایات
 از ارقان و اوزبک حاکمی گذشته مطهر و منصور شد و در هر یک از
 شاه معاودت نمود و آن فتح عظیم احمد شاه بترتیب بود داده و آن
 وزارت اعظم بر او سلم آمد چون چدر بدین و تیره گذشت با دیگر
 از راه سند و ملتان غنیمت هندوستان نمود و در عرض راه خبر فوج
 محمد کورکانی را شنود و تاج تخت را بدو و کشته ره سپهر
 کشت و احمد شاه پیرو بجا پیشرفت این خواسته را از موبد
 اقبال انست پس از انظام امور هندو ملتان با سپاه نرسیده
 بجانب لاهور در حرکت آمد چون دولت کورکانیه را بدو در دهور ان
 سلسله از هم برچیده و ملک جمعیشان کین شده و پیش از فوت

محتشده پیشتر احتلال بحال عبت و سپاه راه پسته بطواف
هنمود و از سالها متصرف قسطنطنیه نمودند از اینجمله فرقه حرسه
بنیاد نهادند دولت دام سینه با صاحب صوبه وارد و
انقوم را مقوم و صاحب اختیار بود سپه سالار با هویدا و جاکوب با عتد
و افیدار امکس و ملی رو آورده و پسر از راه در سعادت و سعادت او پسر
سازد و نام اسلام را در مملکت نهاد بر اندازد و گویند دولت
هزار سوار در طرقات او جمع گشته بودند احمد شاه کورکانی در
حرکت انقوم آگاه گشته بشجاع الدوله صوبه دار لکن پو
د و ز پر محشم بود استعانت برده و و شکست خورد پسر افراهم آورده با
احمد شاه با پنجاه هزار سوار رو بر آه آورده و حافظ رحمت خان
افغان از جانب پست هزار سوار آماده گشته ولیکن دفعه
فتنه عظیم را با انتمه اجتماع از قوت و شوکت خویش پشور نشد
و صلاح در آن بیند و بخیب الله خان افغان در دولت کورکانی
را از راه اراک نامور و سالار سپاه احمد شاه کورکانی بود بنیاد
و همزبانی بنزد احمد شاه در آن در آن زمان در صفحات پنجاب و سنده

فرستاد و در این نظر فرستاد و بقوت و بر کفار غلبه نمایند و بطلب
 خان خمد را بار دو احمد شاه رسانیده صورت با جری را عرضه
 داشت و و برادر حفظ دین و اعانت ملت سید السیدین بخش
 نموده پس در اشتهام بعاده بدینگونه و دفع شر کفار بشود آنچه داریم
 و زرب پاشا نفیسه از کوه و جواهر که نداشت و در هر یک
 و بر ابدست آید ز پاده از ان در وجه کار کند از ان پادشاه هرگز
 و دریم احمد شاه از این کلمات رضا تقصدا داده و دل بر غرض
 کفار نمودند و به سمت پونه روانه گردید جماعت بنمودند و پگونه
 اجتماع سپاه از دو دولت در دفع خویش هده نمودند و در کنار
 رود بار آفت کشودند احمد شاه در آن طرف دیگر توقف
 نموده و سپاه احمد شاه کورگانی با شجاع الدوله و حافظ حرمین
 و جنب الله خان در یک جانب اطراف نموده و در وجه تجبه بلام
 امواج سفینه مرا و بچک در سپاه با حد زخمه تا آنکه احمد شاه
 در آن در طول آفت ملوک کشته و در کن رآن رودخانه صف
 در آسته احمد خان خبر را حکم کرد و مکر مردانگی استوار ز دنیا

جلات و جلادت در آن بجزد خارا اندازد و احوال خود را
 بنمونه بعد از روحانی تهورتار پانه بر مرکب آشنادت را
 چون ماهر در آب بشنادر آورده و پنجاه سوار که از الو سوی
 بعد از یکبار آب در آب انداخته هنوز با ستمال توب
 تشنگ پر داخته و در آب را از خون کشتگان کلگون
 احدث در حال احمد خان را در المونه تباه و بدو را در چهار سو
 استیلا بتلادت از جان شسته بسم الله مجید و مریها
 کوپان آب در آب انداخته با افاغنه نیز متابعت و بیای
 اجتماعی آب در آب انداخته چنانچه از و فور مرد و مرکب آب
 از حرکت مانده اگر چه نطفه را از و فور آب چندان زبان
 نرسید مگر بعد و در جمع کثیر در آنجک از طعمه کلوها توب
 و تشنگ بعرض ملاکات رسیدند و از آنجکه احمد خان را در میان
 آتش و آب سفینه تن عریق کرد آبش آمده باقی از آب گذشته
 در اطراف رود جنگی صعب رو نمود طایفه ننمود و در
 شده و افاغنه غلام شمار بدست آورده شجاع الدوله بار

افغنه در حاطر غلبه کرده مالی وافر و مبلغ کراف از زر و
 جواهر برسم پیشکش روانه و تمارض نموده بنزد ایشان
 احمد شاه تاساخت و کن را از کف و اهدا شدن پروا احت و اما
 صبط الملک وسیع را در قوه خود ندیده با احمد شاه کورگانی
 موصلت کرده با بسیاری از درو خا روغ نیم عازم مقدم گشت
 بعد از مراجعت شد اشرف البلاد و گراناد را با گردان
 تا پس از چند مرض آلوده سابقا دماغش را خورده بیهوش
 و سرایت بخلق و کام کرده او را به آرام نموده بجهت تعمیر آب و کوه
 توبه در بخشش هوای معروف بیهوش و در اینجا مرض اشتداد
 بالاخره تاج و تخت را بدرود گفته و در عالم باقر نمود پس از فوت
 و یاقوت خان خواجه سراج بغایت محرم بیهوش از خوف که
 فتنه حادث کسی خلاف را باغش نشود و قش را پنهان داشته
 نقشش را در محقه که آشته خزانه و در فضا آتش را با در و بقیه
 مراجعت داده چنانکه احد از سرداران شاه به بنده اگاه
 نکرد بیهوش و زور و دشت هراده سلیمان از حکما هر حال کا کرده

ش هزاره سلیمان جبرفت اورا شمشیر و سران و سرداران
 مستحضر کرد پده ش هزاره سلیمان را بشهر برداشتند و بجای
 پدر تاج و تاج بر سر او گذاشتند و غشرا و ادیان شهر شرف
 البسا و در باغی مدفون ساختند و مدت حیات او بیست و نه
 سوره و گویند اصلاً بهو و لعب و عیش و طرب یابیده و با کمال
 و شوکت و جماعت همواره دم زرق و برق و فامند و ذکر زکشف و کرا
 میکرد و جماعت افغان را در زمان حیات و پس از وفات
 نیز بر کی و کرامات وی عظماء و باده است و از پاسای او است
 که اولادش کوش و منی نیزند چه یک کوشش او را مادرش
 بریده و گویند بحکم در باب الدؤل ملهون با و کشفه پس از سلطنت
 بتوقف خواهد شد با ولاد من مخالفت نمینی و پیش را با و خوره
 خورده بود و منی از طلا مکمل بالما سر را را و بکند اشند و تهر کرد
 ایند و افغان و خرم پیکانه ندهند و د خرم مال پدر پرت شش
 بز و وزن شوهر مرده را برادر و اقوام نزدیک شوهر ساند و
 شوهر را وارث نباشد در همان خانه نشسته از مال شوهر

اجات و کفایت او مقرر دارند و چون در خانه شوهر میرسد پدر
و برادرش حق المهر از شوهرش مطالبه نکنند و زن را
پس از نکاح طلاق ندهند و در هنگام سلام و بارعام طبقات
ایام بجهت احترام سرفرو و دنیا و نیکو دلت بر سر کند دارند و خواهر
فهره از او علمای را که بنام نوکری مسمی نباشد در حضور
جلوس نهند و در هر شب جمعه علماء معتبره را در مجلس حضور
پس از بامه علمی و مذاکره او و حدیث نبوی با ایشان در
طعام خوردند و در هر روز جمعه نماز حاضر شوند و خود را بام
بهین روش بود و بنا بر وصایت او اولادش بزرگوار
متابعیت کردند و اولاد ذکور او از بقرار است (تمیوش)
ش هزاره فیروز (ش هزاره داراب) (ش هزاره
سیمان) (ش هزاره اسکندر) (ش هزاره شهاب)
ذکر و قایع سلطنت و تمیوش ه

چون تمیوش در روزگار سلطنت پدر بر ولایت غمد و جنگ
هرات از برادران دیگر خوشتر میگزیند و بعد از هنگام فوت

احمد شاه سلیمان در اردو حاضر بود و آن سپاه و عیان
 مملکت ویران شد و بهی بر کز پنه و زمام همای سلطنت پید
 افتد اردو اختیار وی داد و چون آنچیز بعضی تموشه را پندند
 مانند مار سر کوفه بر خوشستن چیدن آغاز نموده در دشت سلیمان هزاره
 راه از جانب پدر نامور بگرفتند و بود و مدت را در انجام
 این کار اتمام نموده و با تمام سپاه بود و زیم انکه غشای خست
 و مانده اش شکر کار و شود با نواع تزد و دغل و هزار گونه خند
 و لطایف کجی بخت آورده و پسر گشتن خاطر از هم و برود
 و محمد شاه خان هزاره را بر همان ابد لاس خسته هزاره
 محمود بعد از ش هزاره سپاه یون اسن و اکبر اولاد و بود و پنه
 سلیمان فو قله از آن حکم هرات نموده و خود راه کاب و پیش رفت
 تا احقاق حقوق خویش نماید و مملکت پدر را بکام وراثت و استحقاق
 متصرف آمد چون نزل سیاه آب مجسم اردو و گشت شاه و پنه
 در وزیر اعظم احمد شاه بود و باد و نفراز اکبر افغانه و دو سپه
 در پوست تموشه با خود چنان اندیشید و با بودن شاه و پنه

در اردو کار سلطنت وی چنانکه باید از پیش نخواهد
 رفت بدین بهانه که تو با وجود آگاهی از کجایی و لایق
 عهد من بدون فاصله چراغی راه نکردی و در هر
 روی بدرگاه بن و وردی و پرا با چار نفر از هم نشتر
 بکشت و اینجور شاه سلیمان رسیده از کابل بحال
 نشویش و اضطراب روی و درین راه هم خنکند در آغاز
 نهاد پس از وصول و بار دو (همورش) بحال
 استقلال و در شهر قدس آورده و در اینجا تحت
 سلطنت ممکن گشت و زان پس شاهزاده (هماپون)
 و له اکبر خویش را و اهل قشدر نمود و خود راه کابل
 گرفته و انشهر را دارالملک خویش ساخت و مدت
 بیست و دو سال با کمال شوکت و استقلال سلطنت میکرد
 و همه ساله در موسم رستاخیز شلاق خویش را به پیشاور و در ملکی است
 در نهایت نزهت و صفا قرار داده و هنگام تابستان در کابل
 بسایه همکد و در عرض مدت سلطنت و هر چگونه احوال

در ملک و پریدند بآمد و دست مملکت در ازکن رر و چون
 تار و دسند و از جانب دیگر از حد و دخران منتهی
 حد و دلا هو را ضاقه ملک کشمیر بود و بعضی از بلاد
 نیز تحت سطر و اختیار آمده و در عهد سلطنت و
 هیچک از سپاهی و رعیت را قدرت تعدد و احجاف
 و بار ظلم و اعتساف نیست بکند بگر نبود رت م امر
 اعیان فارسی زبان و افغان زاد در خورشائی مری
 بمرامین و همواره هر یک را از انداء خدشی عیلت تمام بود
 و خاطر هر یک بشرفیات فاضله و جوی از بی اندازه
 و خرم داشتی و از احرار بزرگ سردار پامینه خان
 ولد حاجی جمال خان بارکزانی را بلقب سرفروزان
 مفتخر ساخت و دلاور خان اسحق زائی را بلقب
 مدد خان بلقب کرد و سپه سالاری شکر خویش
 بوی داد و قاضی (فیض الله خان) دولشاهی را که پوت
 بامت وی اقامت داشت از تمامت اعیان

واکابر مملکت رتبه برتری نجشود بطوریکه هیچ کاری
 از کارهای کلیه و خزینه دولت خویش را بدون سوزی
 و مصلحت وی انجام نپسنداد و شیخ (عبد اللطیف خان)
 وکیل که سده نیش ششی شیخ جلد قطب الاقطاب
 (احمد زنده پیر جام است بوکالت مملکت و اخذ
 منال دیوان برگزید و استیفا کل ممالک خویش را
 دینو محمد خان (ابن الملک) بامری تقویض داشت
 و خزانه خاص خویش با ثقات خان خواجه سپرد
 (فتح الله خان صدوزائی و میر هزار خان الکوری
 و جمعی دیگر که از اکابر طایفه وی بودند هنگام
 اوقات بارعام بکلمات مخاطب نمودند)^{حسن}
 مقرر داشت که حکومت بلاد و ايلات اطراف
 مملکت را جز ببردگان کافی که نهند و سوار گردان
 ابد و بزرگان طوایف را در کار حکومت خلعت
 نباشد و رؤسای طایفه قزلباش را مناصب

بزرگ داده براعتباری که داشتد برافزود
 بطوریکه در خلوت خاص محرم ساخته شخصی
 دیگر داد و ندادت بزم و کار استیفا و محاسبات
 و اشای دیوان خویش بجاعت شعبه اتمه
 عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر مسلم داشت
 وصحت اهر حرم را چنان معشم میداشت
 غالب اوقات مواظب بود و سپاه و نوکر را
 مدامیکه در سفر و مامور خدمت بودند یکساله بواجب
 میداد و چون مقیم خانه و در حضر بودند ششماه و
 چون تمام اسباب سلطنت و لوازم تجدد و شوکت
 بنحو اتم و احکام از برای وی روز داده و هر چه
 میسر و مهیا و آماده بود چندان تحمل مشقتها
 سفر مایل نبود و پیوسته در تهیه اسباب عشرت
 و کامرانی مشغول بوده و بدین و تیره بسر میرود
 در تمام ایام سلطنت زیاده از دو سفر و برادرش

پایه یکی چون مکر رشید که بها و سخاوت را از اسباب
تجدد و اشیاء نفیس پستی و محدود و نامحسوس و نامعقول
دارت لهذا بصوب دیره جات سند و قمان

از کابل نهضت نموده و بهاول پور را سخر و
از زرو جو اهر خزا پس موفور بدست آورده و بکابل
معادست کرد سفر دگر وی بهنگامی بود که او را
بکبه پنج و آنچه بمناسبت اہلبیت باش، همراهان
حاکم ماوراءالنہر در طغیان با تمورش، ہمدستان
کشته راہ خلاف بمیر نمودند چون این خبر در حضرت پتمورش

اشعار یافت، بشکری سپار و انبوه بجانب پنج
حرکت آمد از انطرف نیزش، ہما او با سپاہ
اراستہ بمقابلہ برخو است روسای فغان

بواسطہ دولتگیہا می چند کہ از تیموشاہ
داشتند در آن جنگ چند آن ثبات و دین
نکرده تا جماعت او نیک برافا غنہ خمر و ہر

نوعی برانما میآختند اندک اندک آن سفر بطول
 انجام مید و کار قحط و غلا در اردو بالا گرفت تمور
 شاه چون سپاه خویش را در جنگ دور و
 و پد از در صلح درآمده ناچار کار را بمصاحمه
 پکروپه ساخته د شاه مراد نیز چون تاب نداشت
 نبرد و تنیز با سپاه (افغان) گذاشت جنگ سخت
 و آهنگ بخار کرد و (تمور شاه) را بواسطه فوری
 که در امور دست داده چندان با نظام
 انچه و د نیز داحش روی بکامستان بناد
 و اهل انولات بدین سبب سراز افغان
 سلطان پیچیده با آنکه حاکم (بلخ) و نواحی آن
 از دولت (تمور شاه) مأمور بود ولی چندان
 از امانت انجانبست بخاکم بی اعتنائی و بی
 اعتدالی میکردند که پس ازین حادثه
 غالب مردم رند و فلاش و اجامره و ادیش

برخی از حیوانات مانند خرس و خروس بوزینه
 را چنان تعلیم میدادند که هرگاه بدو میکشند
 که تراژا مور بجکومت (بنج) ساحه اندنند بکشت
 و روی ریش میساخت و (تنج) می نشست و خاک
 بر سر میکرد و اغار نفیر و (افغان) همیکرد و هم
 در آن روز کار میرهند از خان دیوان یکی
 را بنظم حد و (بنج) مامور ساخت و درها بجانجا
 کافی و سبیری کشت و هم در ایام سلطنت
 خویش دو کربت مدد خان سردار را با لشکری
 فزون از پست هند از بخراسان مامور داشت
 تا برخی را که آثار سرکشی و طغیان از ایشان مشاهده
 مینماید کوشال دهد و بعضی را با استمال بجاده
 اطاعت در آورده و می کزت اول بنه (بخراسان)
 آمده لازمته کفایت و نهایت حسن خدمت
 در ماموریت خویش بعمل آورده و با شوکت

و حشمت تمام روی (بکابل) نهاد و کرات ثانی مثنی
 خان کرد چنانی که سه آمد امراء (خراسان)
 بود سر از اطاعت باز زده و در قلعه چنان
 محصور گشت با جلالت تمام ویرا بقدر غلبه
 هنگام معاودت (بکابل) چون در عرض راه
 بجلکه فراه رسید از دپدن باد سموم هلاک گشت
 و در سال دیگر باز برای اشطام امور خراسان
 لشکری ارآسته بر داری (احمد خان) ولد نصر
 خان نورزانی مامور داشت و همان ایام او آخر
 روزگار عهد و دولت وی بود که بقشلاق پشاور
 رفته و از برای انجام بعضی امور که ارلوان
 انظام ملکی بود تا موسم تابستان در آنجا
 اوراق نمود و حادثه در اینجا اتفاق افتد که
 از غرایب اتفاقات و نوادر امور روزگار است
 و صورت آن واقعه اینست که چند نفر از روسا

بنی اسرائیل اور حق کا یار

۴ باب

عزیز علی میرزا اعجاز الساطع

(۱۹۹۸ء -)

تقدیم

اللہ العزیز الی اللہ

محمد حسین الحسنی الخلالی

الحسن الی اللہ

۱۴۲۷



The Open School
P.O. BOX 53573
CHICAGO, IL 60653-0398

مقبره افغنه با (اسد الله خان) مهند می عهد موافقت
 چنان باشد که با قوت خان خواجه (سپه) (تمپور)
 شاه را در جا بگاه خواب راه می پد تا و
 را مقتول سازند و شاهزاده (سکندر) را بر تخت
 سلطنت نشاند تا آنکه در روز مو غور هنگام
 ظهر که شکرپان بعضی خواب و برخی پیاده
 و جمعی مست و قومی هشیار بودند آنکه و باد و
 سه هزار نفر پیاده همه کمر و مسلح با سمیتر
 اخنه بارک پشاور تا خشد و شاه جوپان با طرا
 و جوابت حرم پادشاهی بشافشد (تمپور شه)
 چون بر این قصبت آگاه گشته خوشتر بر جی
 که مشرف بارک بود رسانند و بر آن برج برآید
 و دستار از سر باز کرده بر سر چوبی بلند
 ساخت غلامان قزلباش که در حواله ارک سکنی
 داشتند بآن علامت و غوغا و بهای هوای مردم

بر آن حالت وقوف یافته با سرو پای برهنه شمشیر
 کشیده در حالتیکه انظار بفرقه در جستجوی شاه
 بودند غلامان قزلباش بر آنها حمله آورده کار
 از طرفین بستیز و آویز کشید چون آن دو فرقه
 با یکدیگر بمقاتله مشغول گشتند (تمبور شاه) نیز از فرا
 برج بزرگ بر اندر آمد و شکر را بجادله و مقاتله انکرده
 ترعین و تحریص همیکرده که در این اشا (اسیر خان)
 جوان شیر که هنگام امانت کشمیر با ولی نعمت خود
 تمبور شاه بحال خیانت با تلافی نال دیوان و
 رزیده و بدان قناعت نکرده لوازم خود سری آرد
 بود و شاه شکر کشیده و پس از صدای فریاد
 از حد و لطافت زیاده از انداز و بر انچک آورده
 و معلولاً مجبوس میداشت پس از استرداد
 نال دیوانش بانواع عقوبات هلاک باز دکه
 ناگاه مانند شمشیر شمره با شمشیر کشیده از مجلس

باز پنجری که بر کردن داشت بدر آمده و چون یان
 کر سنه که خویش برشتی کبوتر زند از هر طرف
 که حمله می آورد جمعی را پرکنده میبخت و
 بضرب شمشیر هلاک میکرد و (تمور شاه) پسته
 حالت جلادت و شجاعت وی ملاحظه پس نمود
 تا آنکه انجمت از سعی و تلاش (امیرخان)
 و طایفه قزلباش پرکنده کشته هر یک ^{بود}
 روی بفرار نهادند (تمور شاه) در میان ^{پستان}
 در آمده و بدست خویش زنجیر از کردن و
 برداشت و سرور وی وی بوسه داد
 و ران پس از کمال خشم و شدت غضب
 حکم قتل عام کرده شکر بان در کوچه و بازار
 شہر افتاده هر که را می یافتند عرضه شمشیر
 ابدار میا خستند و ابقا با حدی نمیکردند تا
 بجا بکه جمعی از طلبه علوم که نخت و ضعیف

بر انطایفه اشتاه والتباس داشتند مقول
 گشتند آتش چوبه نیتان فرورد یکجا ترو
 را بسوزد و (اسد الله خان) که موسس این
 طغیان بود از آن ورطه رسته و در کو هستان
 جنبه که طايفه وی در آنجا سکنى داشتند گزیده
 و بواسطه صعوبتى که در طریق آن مرحله بود
 تیمور شاه متعرض وی نگشته مایس از
 یکچند که برین روز کار بگذشت ویراسته
 پراطمینان بدست آورده هلاک ساحت
 و آنچه در ایام سلطت خود کرده و بنظرش
 آمده بوده و دوزخ بود که ازین هردو بسیار نام
 و پیوسته با اشخاصیکه منادم خاص وی
 بودند بر زبان می آورد و افسوسها همی خورد
 که این هردو فقهه از عدالتی که مقتضا
 مرتبه سلطت است عجب منافی بوده و

احشیار از من صادر آمد یکی آنکه (اسد الله خان)
 را سخت بسوگند و پیمان امان دادیم و سپس
 بعد خویش وفا نموده و بر اقبال آوردیم و
 دیگری آنکه زن (صاح) نام شده را بر ابدون
 رضایت شوهر طلاق خواسته و بمحمد خان
 وادم و این قصبت را کیفیت چنانست که محمد
 خان درانی که از چو بداران شاه و یکی از
 معتبرین درگاه بود فرقیقه زن (صاح) نام شده
 کشت و چنان سودای عشق در دماغ وی جا
 گیر آمد که شبها روز از خوردن و حقن و شستن
 و کفن بلبوی ماند و هر چند خواست چو ناکه
 زن (صاح) و بر افریقیه وی نیز (صاح) را بر زبرد
 و وصال معشوقه در پابد میر گشت تا سوداقت
 گرفته زبانشد و کارش بجنون انجامید بطور
 بکه سه و پای برهنه در کوچه و بازار همی گشت و فریاد

وزاری و نامه و بقیه اری همگرد چون انجبر
 بعرض تیمور شاه رسید خواست ترحمی بر چاکر
 در پهنه خود بناید و از آن ورطه خطرناکش
 براند حاکم (قدما) را مامور ساحت که طلاق و کرا
 برور از (صالح) گرفته و بمحمد خانش بسیار و حاکم
 (قدما) نیز نفرموده شاه رفتار نموده و زور
 اطلاق گرفته (محمد خان) داد تا آنکه مرض جنون
 وی مرتفع گشته بکالت اول باز آمد و به
 خدمت خویش رفت و چون (تیمور) شاه در
 اواخر ایام سلطنت در ماکولات اکثر همگرد و
 غذای می مختلف صرف مینمود برص مرقی مبتلا
 و تمام اطباء را معالجه اش بغير اندر آورده بهمان
 مرض در سال پنجاه و دویت و شش هجری
 درگذشت و کشته سبجان (کابل) و (قدما) را
 تاریخ سال وفاتش را تیمورشاه مرد و

اولاد ذکور او بدین تفصیل است

اولاد تیمورشاه

شاه محمد	شاهزاده ملک کوهر	شاهزاده سلطان	شاهزاده نوره
شاهزاده احمد	شاهزاده بنده حشر	شاهزاده جبین	شاهزاده اکبر
شاهزاده حسن	شاهزاده عیاسر	شاهزاده شایخ	شاهزاده شاپور
شاهزاده جهان	شاهزاده فیروانه	شاهزاده ابوب	شاهزاده زمان
یزد ارسان	یزد اکسند	شاهزاده ابراهیم	شاهزاده فرخ
شاهزاده خاور	شاهزاده مادر	شاهزاده یاکون	شاهزاده شیخ

(در بیان سلطنت شاه زمان و ذکر وقایع از زمان)

چون تیمورشاه از بن سرای فانی اشغال پادشاهی با استقلال (افغان) و قزلباشانند
 (فتح الله خان) صدوزائی و سرفراز خان بار
 کزائی و اختر خان نورزائی و نور محمد خان

(امین الملک) باجری و امپراطوران جوانشیر و
 (جعفر خان) شاه زمان را بر مسند سلطنت نشاند
 باقی اولاد پتور شاه را از خوف فتنه و فساد در
 بلا حصار کابل منحل داده و بعد از سه روز
 نقش پتور شاه را در میان شهر دفن کرده
 و شاه زمان نیز بعد از استقرار بر مسند سلطنت
 بدستور سابق وزارت اعظم را (برحمت الله خان)
 ولد (فتح الله) خان مسلم داشته او زابلق
 وفادار خان ملقب نمود و امیرالاحرامی را بفرار
 خان و سپه سالار پیرا با حمد خان مفوض داشته
 و از اثشار خیز (پتور) شاه شاهزاده (بها یون)
 حاکم (قندهار) که ولد ارشدوی بود بداعیه سلطنت
 بهبه شکری دیده شاه زمان نیز بتصرف
 (قندهار) حرکت کرده در منزل کلات که شکیبایی
 نزدیک شده سپاه شاهزاده (بها یون) شگفت

ورزیده بار دوی شاه زمان ملتی شدند و بار
 دوی شاهزاده (هایون) مشرق شده خوبتر
 (بلوچستان) فرار کرده بدست کن شاه زمان
 گرفتار آمده بحکم دمی از حلیه بصرعاری
 شد و گوشه نشین غزلت و خواری گشت
 و پس از آن شاهزاده (محمود) والی (هرات) ^{شاهزاده}
 (فیروزالدین) برادر کوچکتر خود را بنیابت
 (زمان) خان بامپزالی در (هرات) گذاشته
 خود با شکری موفور بمبت (شده) و جدا
 برادر نهضت کرده پس از عبور از رود ^{مندر}
 در منزل عواک پن الفتن مقابله و مقابله
 روی داده شاه (محمود) طاقت ثبات نیاورد
 راه فرار پیش گرفته روی بفراه آورد و در
 حین عبور از رود بیرمند بسیاری از شکری
 بقتل آمده و بعد از ورود بفراه مادر خود را ^{بجست}

طلب امان نبرد شاه زمان فرستاده و آن
 پادشاه چون تصرف (هرات) را بقره و غلبه احر
 محال میدانت سلطت هرات و مضافات و
 یرا بتوسط مادر بشاه (محمود) واگذارشته معاو
 نمود و اینمضی معارن بود بازمانی که خاقان
 شیشه اقا (محمد) خان تسخیر بلاد (خراسان)
 نمود و پس از نظم انخدود (محمد حسن) خان
 قراکوز لور ابانامه و تحف شامانه نزد شاه
 زمان (بکابل) و (اسمعیل) اقای بیادل
 لکر پراپتر بهین جنت نزد شاه (محمود) روانه
 فیه مود دران او ان قیلج خان (یمور)
 تجرک شاه زمان طغیان ورزید علی الغله
 ارک (هرات) را متصرف شده راهت مفتاح
 برافراشت و شاه (محمود) بعد از اسماع پنج
 فیه راه را گذارشته عازم هرات شد و

رورارک را محاصره نموده بالاخره قلیج خان
 از راه خدعه و حیل درآمده مشا نمود که اگر (حسن علی)
 خان و وزیر و میرزا (اشم) نشی باشی راشا
 (محمود) روانه ارک دارد و اطلبان پاشه
 میطیع و منقاد خواهم شد و شاه (محمود) هر دو
 حکم بدخول ارک نموده و ایشان که
 از مانی الضیم قلیج خان آگاه بودند در تن
 نزد وی بحال اکراه را داشته شاه (محمود)
 آنکس را فرستاده و بعضی ورود بارک
 بحکم قلیج خان مقید و مجبوس شدند و مقای
 اینحال کوکب (پتور) شاه وارد ده (هرات)
 گشته شاه (محمود) با ثاق شاهزاده (پتور)
 (الدین) دکاران مید را بسمت ایران فرآ
 کرده شاه زمان (هرات) را متصرف شده
 (سینعلی) خان و سید ز (اشم) خان را که در قنده

و هر دو سیدی صحیح النسب و شیعی بن
 تقبل آورده و در مرثیه آنها کشته اند بکشند
 حسین ناشمی و ماسم حسینی را متنع ظلم
 بک سیاق دریغ و مدت چهار ماه در هرات
 بسر برده بعد از آن مختلف امور آن صفحات
 شاهزاده (قبصر) به خود را و الی (هرات) نموده
 و امارت موضوعه مملکت (خراسان) بکف
 کفایت (زمان) خان گذاشته خود غریب (افغان)
 نمود و بعد از چندی بجهت بقیه سیکان از
 راه شکار پورسند عازم لاهور گشته و امیر
 سند مانند عهد (پتمور شاه) تقبل مالیات
 و پوانی شده و بعد از اطینسان ارامورسند
 غزم لاهور نموده راجه حمایت سنگ خود
 را مرد بزد شاه (زمان) گذاشته بکوهستان
 لاهور فرار کرده شاه (زمان) در لاهور اقامت
 نمود

حکومت آن بلد را با احمد خان بارکزالی مفوض
داشتند عازم پشاور شد و امور آنجا و در
منظم ساختند (عبدالله خان الکوزی را بصوبه
دارای کشمیر مشخص کرده و خود به دارالملک
کابل معاودت نمود و چون شاه (محمود)
بایرک هزارادگان در سال پنجاه و دو است
و دو از ده که دو و پنجم سال از جلوس بهمت
مانوس شاهنشاه غلبهین جایگاه (مقلع شاه)
قاجار بود عازم مملکت ایران و تقبیلستان
سید بنیان آمدند پس از ورود به دارالعباد
نیز در (سمیع) آقای بیابان مکرری که سابقاً
سمت نگارش یافت که در زمان شاه
شهید سعد از برای تهیه توثیقات
(خراسان) نزد شاه (محمود) بعفارت رفته بود
بهمان داری معین گشته روانه نبرد شد و از

آنجا بدار اخلافه با هره و غز حضور سپو
 ظهور و شرف با طبوس اعلی یافتند
 خاقان خلد اشیا را را می جهان آرا بدان
 تصمیم یافت که افواجی چند از دلبران پیران
 بعاونت آنها مامور و بهمراهی ایشان
 کیل فرماید درین اثنا احبب غشاش
 مملکت (ادز با پچان) بدرکار جهان پناه شد
 بافته موجب تعویقی این واقعه آمد پیر عقل
 خان نوائی را که از امرای بزرگ بارگه
 مردمان کافی روزگار بود بمصاحبت آنها
 معین و مامور بتوقف شد کاشان آمدند
 تا خاطر اقدس از پرداختن آن مهم خط
 فایز آمد بنوارش آنها پرداخت و ملکشان
 از مداحه دشمن این سازد و در آن هنگام
 حاجی (اسد الله) خان ولد حاجی ایرایم ^{خان}

~~خط~~ شیرازی اعظم الدوله که در سال با^{لف}
 این رساله بنور درقید صوات است
 بکومت (کاشان) مامور بود چون زبان
 شکرکشی بطول اجبا پدید شاه محمود از
 اقامت (کاشان) ملول گشته باذن و اجازت
 انحضرت عازم (خراسان) گردیده تا آنکه
 وارد قانیات شد و امیر علیخان عرب
 حنبه به حاکم قانیات مقدم شاهرا دکا
 کرامی شمرده بختابت اغراز و احترام^{منظوم}
 داشته شاه (محمود) پس از چند می آفت
 باستعانت وی و امیر حسنخان (طیبری)^{طیبری}
 با چهار هزار پیاده اعراب رو بفراه گذاشته
 و افغانه فراه نیز باد ملحق شده فراه را
 بکسب تصرف در آورده عازم سزار شد
 شاهزاده (قیصر) و زمان خان و رانی بعداً

استحضار فتح فراه جمعیت فراه هم آورده
 بدافع شناسند و در منزل عمارت ملاقی
 دست داده شاه (محمود) مظفر منصور شده
 شاهزاده (قیصر) و زمان خان وارد (هرات)
 شده (محمود) کشید شاه (محمود) پسر سنکی (هرات)
 را مضرب حینام نظر فرجام نموده و چون
 اهل (هرات) تمامی را دل با شاه (محمود) یکی بود
 کار زمان خان تبکی کشیده غدیری و رزید
 و مکرر اندیشه کاغذی بعلنجان قاجاری با
 نیمضمون نوشته که در باب کرشن شاهزاده
 (محمود) فرستاده و عهد نامه که در پن باب نوشته
 بود بدینیک حاشیه کلام الله مجید را بخط مبارک
 نواب شاهزاده ازاده شاهزاده (قیصر) مرقوم
 و بهر مبارک او محموم کرد امینده روانه کرد
 که اگر انعالیجاه از قرار بکه اقرار کرده اند شاهزاده

محمود را گرفتند با ویای دولت علیه پند
 پس ازین بر سایر امر مقدم و منصب امیر
 مرانی موضوعه خراسان نیز بر شما مسلم خواهد
 آن نوشته را با کلام الله مهور بادمی کاردن
 سپرده روانه اردوی شاه (محمود) نمودند
 در کنار پل مالان گرفتند اولان
 اردو گشته و بر اثر دوشاه (محمود) بردند و ^{بعد از}
 ملاحظه مرا سده نهایت وحشت و خوف نموده
 سر ایتطلب را ^{ما} (محمد) کریم خان سردار
 افش کرده و مصلحت چنان دیدند که جانی بسلا
 بدر برده ره سپار فرار شوند و غلیخان بعد از
 اطلاع ازین حمله دگر هر چند بسوکندهای
 غلیظ پاد نمود و بایان سده سوکنده خود
 در مراصل ازین حکایت اطلاع یافت
 سودمند نیفاد هر ساعت بر جبین شاهزاد

افزوده بهمان شب روی بفرار آورده در پناه
 کبوتر خان شاهزاده (فرور) را با شاهزاده ^{کامران}
 روانه ایران داشته خود بجانب بخارا عازم
 شد علی الصبح خبر فرارش شاهزاده شمر
 کرد و پدرمان خان با شکر از شهر پروان
 آمده اطراف (علی خان) و شکر عرب را
 گرفته تمامی را مقتول و مغلوب
 ساخته علیخان با معدودی فرار نمود
 برائی شکر را بکنندشت بتمشیری بکی داده و
 گشت و شاه زمان بعد از اجتماع انبوه
 از قندهار (بهرات) آمده ملا عبدالحق را که
 در مذہبت خفی امام و پیشوا بود بجانب بخارا
 نزد شاهزاده اورپیک معروف برپیک خان
 و الی بخارا فرستاده که اگر خواهی غنیمت
 در زمان چاتریمور شاه (افغان) با او ^{بگیر}

بسته استحکام باید و نقض عهد واقع نشود باید
 اولاً شاه (محمود) را که نشر فتنه و فساد
 گرفته کرار سال داری و اگر این مرحله با شان
 سلطنت بکنجد ما را تکلیف شاق و حکم مالا طاق
 نیست او را از مملکت خود بیرون کرده که
 از دیگر می امداد جوابد و ما به عداوت
 بان دو دولت نشود چون چهار ماه در (هرات)
 بسر برده متواتر ابد بپس کونه خبر رسیده که
 اینک سپکان پشاور طغیان ورزیده و
 اطراف لاهور را غارت کرده اند (احمد)
 صوبه دار لاهور با معدودی از سپاه
 با بان مدافعه کرده چون شکست
 بعایت قلیل بود تمامی فداری و مهور
 کشته و خود پای ثبات نشوده تا آنکه در
 میدان خجک بقتل آمد و سنگان شهر لاهور

بقهر و غلبه متصرف شده و شاه زمان و فتح
 ایش را از گرفتار شاه محمود ^{انته} اید
 شاهزاده قیصر را بنیابت میرافضل خان
 در (هرات) والی کرده و زمان خان را با
 خود همراه برداشته بنه و اغردقی خویش
 را از راه (شندک) و خود با سواران جزا
 از راه کوهستان هزاره و با میان
 که بسیار صعب المسک است ره سپا
 شده بدان سرعت که مسافت دو ماه را
 در عرض شانزده روز طی کرده و ^{الکس} وارد دار
 کابل شد بنه و اغردقی و پیکر مجید و ایش
 داده عازم لاهور گشت سکنان کوهستان
 آنجا و دکه ماسن آنها بودند فدا کرده شاه
 زمان وارد لاهور شده و آن مملکت را
 از فتنه سکنان و پیران دبد و ازین حال

کمال اندوه و افسوس بروی دست
 داد چنانچه شاه سجز شده مرور از قشقه
 فیماقی و سلطان محمد حارثی پس از آن
 مغول (نجران) و عراق و انگاه مصلحت
 چنان دید که پس از این حکمران آن مملکت
 از طوایف (افغان) بنامد راجه رنجید
 سنک را که در آن زمان باراجه مهابت
 سنک مخالفت داشت طلب نموده حکومت
 لاهور را با و مفوض داشته خود بسبت
 کابل نهضت نمود و در مراجعت از لاهور
 از سپاه سنک و (افغان) زبان کلی لغا
 کردی رسیده و در غبور ازود خانه حبیب
 بسبب برسات اکثر بنه و اغروق وی غرق
 شده احوال و افعال وی بسبب کل و باران
 در راه مانده خود با بیاهت فلاکت و ارباب

شده حکومت اینخارا را بشاه (شجاع) الملک برادر
 در کمر خود و اکنه از نموده عازم شده شد
 در این اوان وفادار خان وزیر اعظم را به
 حالت پیدا شده امرای (افغان) و
 سران طایفه قزلباش به بی اعتدالی و تحقیر
 سلوک کرده ایشان انیکونه رفت را راجح
 غریت و عصبیت دیده در خفه بنای نفی
 ها ده و جمعی از ایشان در خاگاه غلام
 (محمد) و تجارده که در و پشی محترم ورشته اراد
 غالب امرای (افغان) و قزلباش با و
 مستحکم بودند شل (سفر) از خان) بار کزانی
 وضبط یکی فو فلزانی و امیر (صلان) خان
 و محمد (جعفر) خان جو انشرد میرزا (شرف) خان
 منشی و (پوسفیلخان) خواجه سرا و بعضی
 دیگر از (افغان) و قزلباش اجلاس (کنکاش)

نموده و با یکدیگر هم عهد شده شاه را مازا از
 سلطنت معزول و وفادار خان را مقبول
 سازند شاه (شجاع) الملك را بر ^{سلطنت} ^{سینه}
 جلوس داده و این مطلب مخفی بود تا آنکه
 محمد شریف خان از ایشان منحرف گشته
 صورت واقعه را بوفادار خان اظهار نمود
 و او تفصیل را بعرض شاه (زمان) رسانید
 پادشاه و وزیر را صواب دید چنان شد که
 ایشان را بدست آورده بقتل رسانند و
 آنها را بجهت مصححت و شوری بارک (قدس)
 احضار کرده و در ارک را مسدود نمودند ^{شاه}
 مجبوس نمودند شاه زمان آنها را بحضور
 خواسته سوال ازین فتنه و طغیان
 نمود و آنها متفق الکلمه کفشد که ما را در سلطنت
 پادشاه و اطاعت وی سخنی نیست زیرا که

پرورده دولت درانی ورزیده خوار نعمت سلطانی
 بوده و هستیم لیکن ما را تکلیف بجبر و سخت
 و فادار خان ممکن نیست و شاه (زمان) حکم
 بقتل تمام ایشان داده و بعد از قتل آنها
 خان ولد اکبر و راشد (سرفراز خان) مخالفت
 ورزیده بقلعه کر شک که در کنار رود سیر
 و محل کنای قدیم انطاویه بود روی آور
 دو شاه (محمود) بعد از شکست از خارج
 (هرات) راه فرار پیش گرفت مانند گردا
 در کوه و پاسبان ما بم و حیران عطف غن
 همه نمود پس از چند روزی وارد حدود
 شاهي جان شده و از انجا روانه بخارا با
 اتحاد مذہب و ملت و امید اشتیاح
 ابواب دولت دست التجا بدامن
 شاهمرا داد و ریخت والی بخارا بر دپس

از یکجند بر حسب پیغام ملا عبدالحق و شمس
 شاه زمان اولاً خیال حبس و قید او را نموده
 بالآخره بشفاعت علما و فضلا بکلمه معظمه مرض
 شده شاه محمود از بنجارا بارکنج نزد محمد
 رحیم خان والے خوارزم رفته از و نیز شمس
 رعایت پناهنده از راه (ستراباد) ثانیاً رو
 التجا بدرگاه شاهنشاه عالم پناه (فتحعلی شاه)
 قاجار آورد پس در شرفیالی حضور شاهنشاه
 مغفور او را در خانه صدر اعظم میرزا شفیع
 منتهل داده بعد از چندی توقف در آنجا
 بنهار و دوپست و پانزده هجری پس
 از جشن عید سعید نوروزی رای (بهاپون)
 بر این قرار یافت که به سمت (خراسان) حرکت
 کرده و از آنجا بحدود (افغانستان) منصب
 فرماید و ملک موروثی شاهزاده محمود

از کف عا صبهن ملک بدر آورده بوی سپاه
در جلال آن احوال طره باز خان (دفعه)
باشاره شاه (زمان) از جانب وفاداران
وزیر اعظم نزد (عثمان دلدوله حاجی) (براهیم)
بسفارت آمده خلاصه پیغام و خواهش
این بود که نه شاه (زمان) باز جاده اطا
کشیده دارد و نه خاقان کبکی ستان بزم
سفر (خراسان) شکر در جنبش اردو
باز خان با جوابهای سخت بی نبل مرام
مراجعت کرد و شکر بجانب (خراسان)
در حرکت آمده سبزوار و نیشابور را محاصره
نمودند باز طره باز خان باشاره (زمان) از
جانب وفاداران خان با شرف و هدایا در
حضور همایون نمود زبان بوساطت امرای
(خراسان) گشوده مسئول شاه (زمان) نمود

باج کشت و موکت (همايون) معاودت يعقوب
 فدموده و شاهزاده (محمود) بتوفيق
 مامور آمد اين اخبار در کرشک مسموع
 ورز (فتح خان) شد و از آنجا در ترشيز
 شاه (محمود) رسیده بخيال تصرف (شد) بود
 تا آنکه شاه (زمان) بجهت احلال و انقلاب
 محال پنجاب روانه ميشاور شده و مهر (علين)
 استخري زانجا اير اخور را که ملقب بملقب
 شاه سند خان بود حاکم (شد) بود
 (فتح خان) پس از شنيدن انچه شاه محمود
 را بامداد ديدى برداشته (متوکلًا على الله)
 از راه سينان بصوب (شد) باغ افغار
 کرده مهر (علين) با چهار هزار سوار در محل موقوف
 بدو سنگ يتقابله و جنگ برخو استه از غراب
 اتفاقات اينکه از آن شکر قيل شکست چنان

خورده فدا را با شکر خود (بقند مار) قه
 و در آنجا متحصن شد و جمع کثیری ماموران
 و زبیر (فتح خان) و محمد اکرم خان به پیرامین
 شاه (محمود) گرد آمده و بجای صره شهر پرداخته
 و بعد از چهل و دو روز محاصره شهر را
 بقهر و غلبه متصرف شده مهر علی خان در
 محال و حث و اصطراب امام بخش خان
 و (حسن) خان را که مایه این فتنه و فساد
 میباشند بقتل آورده خود فرار نمود و
 جنود محمودی وارد قند مار شده دست
 تعدی و بیجا بی بر آورده و کوهی از کوه
 و تجارت را تریحان نموده و بضر بچوب
 شکنجه اموال بسیار از هر یک گرفت و
 برد می که بر کرده ایشان جمع گشته بودند
 بداد و روی (بکابل) نهادند و شاه زمان از شدت

این واقعه با شکری بکران روی بمقامه نهاد
 و از غزنین (احمد خان سردار را باده نزار
 سوار مقدمه ایش قرار داد و خود بر پشت
 وی در حرکت آمد و (احمد خان) که بغایت از
 اطوار ناهنجار و فادار خان از رده
 خاطر بود روی اطاعت بدرگاه شاهی
 محمود نهاد و از مخالفت وی شاه زمانه
 طاقت ثبات و قرار نمانده معاودت
 نمود خواست جمع آوری لشکر جدید نماید
 چون ملک اشقام سپاهش از هم گسخته
 و عنان اقتدار از قبضه احتیاجش
 بدر رفته بود مصلحت چنان دید که با همان
 سپاه خوانه و اسباب دولت درانی را
 از کابل حرکت داد از (فاغنه) پوسف نزار
 و جنبه ری و (شجاع) الملک برادرش که حاکم

پیشادر بود استعانت جسته ثاینا بنجک
 اقدام نماید لاجرم حرکت نموده در محال
 جلال آباد متوقف شده بجهت اخذ دنیا
 و در هم جمعی بگردش فراهم آمده و شاه
 (محمود چون وارد کابل شد طایفه قزلباش
 که از کشتن امیر اسلانخان و (محمد جعفرخان)
 از شاه (زمان) بدول بودند بدولت (محمود)
 مایل روی اطاعت بدرگاه وی نهادند و
 (شاه محمود) ی مایل روی اطاعت بدرگاه
 وی نهادند و شاه (محمود) با استعداد تمام
 روی بمجاره شاه (زمان) آورده تقابل
 دست داد و بعد از هسنگامه کبر و دارنیم
 (فتح و فیروزی) بر پرچم علم (محمود) و نیز
 هسنگام شام شاه (زمان) و وفادارخان
 فراری شده و درشت تازی هر کدام
 به دار

بکوشه ستواری کشته چون شاه (زمان)
 از شکر شاه (محمود) شکست یافت ناچار
 بقلمه عاشق شبن واری شتافت
 باندیشه آنکه چون در ایام سلطت و برا
 نهایت رعایت کرده بجایت خود برگزیده
 و در پهنز با برادر از و بارے پسند شتی
 شین واری نختش پناه داد ولی چنانکه
 باید با وی از درباری بر پادشاه
 (محمود) اجبار نموده را کس فرستاد و
 هر دو چشم وی بدر آورده در بالاحصا
 مجنوس ساحت و چون شاه (شجاع)
 الملك بر سر پر سلطت ممکن کشت و
 باقتضای عوالم پادشاهی با اجتماع لوازم
 بخت پرداخت از جمله الماس موسوم
 بکوه نور که اکنون بکرانی وزن و بها بزرگ

کره زین مشهور است و سایر جواهر که نزد
 شاه (زمان) در ایام سلطنتش دیده بود بجا
 آورد تا آنکه روزی بطور گرمی و مهربانی
 با مخاطبت نرمی و چرب زبانی با او
 همبخت که پادشاهی مرد بملک است
 و پادشاهی جسم از چشم واپس دو کوهر در
 تو ناپدید است اکنون چنان کن که آن کونه
 کونه جواهر چه کردی گفت هنگام
 که عاشق شبن واری اطراف حصار
 فرسود گرفت و مرا از خروج مانع اند عاقبت
 کار خویش در پا قتم و الماس کوه نور را
 در سوراخی از فلان اطاق همان قلعه نهادم
 و یاقوت زرد را که موسیست نفخج او تایی
 آن کوهر است در فلان ندر آب اندام
 (شجاع) الملك کس فرستاد کوه نور را از نهادن

موضع سپهون آورده نزد وی بردند و
فخراج را نیز یکی از علمای آن بلد بر لب
از برای بخت بد و صورتی و در آب پاشیده
بود از آن نیز بدست آورده نزد وی بود
تا آنکه از وزیر فتح خان منهدم گشت و نزد
رجبت سنگ پناه برد بعد از آنکه
توقف در پیشاور چون کارش بعلت
مضاعت و عدم استطاعت تهی و تنه
شهی گشت بود نزد یکی از تجرهنوید
و چهل هزار تومان بکروگان بنهاد
چون رجبت سنگ ازین وافعه آگاه
یافت از وی مطالبه نمود و (شجاع الملک)
ازین معنی انگاری شدند داشت
تا بجا بکه ویرا مجبوس نمود و شرک
نخستود روزی وکرا نزد خویش

خواست و از جای برخاسته و بانه
 کفش که با صطلاح بنود جوتی کوبند
 بر سروی زد چون خود را از اظهار مطلب
 ناگزیر دید مایه سی باز گفت رنجید
 وجه تاجر بفرستاد و آن کوهر پعد پل ازو
 باز گرفت و در خزانه خویش داشت تا مغلوب
 دولت (ایلیکس) آمد و کلای دولت (ایلیکس) کوهر
 نفیس با سایر اسباب تجمل وی گرفته
 اکنون در نزد علیا حضرت و اکنون رهاست
 (نختم) (اطیفه) — چون انکوهر بدست رنجید
 سنک آمد از (شجاع) الملك قیمت آن پرسید
 که بچند ارزش دارد در جواب گفت بحد
 جوتی یعنی آن ته گفتی که بر سه مرتبه
 و کرفشی و رسم سلاطین (افغان) آن بود که
 آن جواهر آلات راز نیت سرودوش و زین

آغوش خود پنا خشد بلکه همه را در کبسه کرده
 از برکرمی آونچشد باری این بود تفصیل کوه
 نور که ذکرش در این موضع مباحست
 آمد پس از آن وفادار خان و وزیر بزرگ
 خان نایب و محمد خان برادر و وزیر که حاکم
 (کابل) بود گرفتار گشتند و تمامی رازنده در
 گاه شاه محمود آورده و آن دو برادر را ^{تقصن}
 خون سه فرار خان مقتول ساخته و
 (زمان) خان را در عوض خون حاضر خان
 برادر (محمد) اکرم خان که چندی قبل در
 باذن او کشته بودند بقتل آورده و در آن
 شاه محمود تمام خزان و دفا این دولت
 درانی را حکم بغارت کرده هر کس را آنچه
 بدست افتاد برگرفت بقدر دوا کرد و
 اندوخته سلاطین سلف بعرضه غارت و ^{تلف}

آمد و زمان سلطنت شاه (زمان) اشت سال
بود

ذکر جلوس شاه محمود در تخت سلطنت

(و وقایع اتفاقیه آن عهد)

چون شاه (محمود) خاطر از طرف شاه (زمان)
آسوده داشت بر سر سلطنت مملکت
(افغانستان) جلوس نموده چاکران ارادت
کپش که هر یک در جاده چاکری قدم می‌تپا
و رزیده بنا صب غالبه مشغول و سرافراز
داشت و از سار و نسای (افغانه)
مخصوص و ممتاز نمود و وزیر (فتح خان) سر
سردار سر فراز خان را ملقب بلقب
شاه دوست خان و سردار سرداران
نمود و در مجمع مهر این بیت را که در مذاق
فضحای (افغانه) در کمال بلاغت است

و جامع تمام مناسبت ثبت نمود
 طالع محمود را نازم کردست تا سر فراز شمع و نضر شاه دوست
 و شیر محمد خان ولد شاه ولیخان و وزیر ارجمند
 الدوله لقب داده منصب وزارت اعظم
 نمود و عجب الله خان الکوثر امی را که در بار
 حصار مجبوس بود و از جهات خوشنمایان
 بیرون آورده بایالت کشمیر مامور فرمود
 و شاه (شجاع) الملك بحکم شاه زمان پیشوا
 بایالت بنمود و را و ا خرا بایالت وی دولت
 بهبه فرانس را با دولت علیه ایران عهد
 استخا و اتفاق افشا و دو بواسطه مراد و
 سفرای دولتین رابطه مودت
 مستحکم آمد و دولت بهبه (انجلیس) را نیز
 با وی عهد مودت مستحکم گشت و تقضیل
 اجمال آنکه چون در زمان سلطنت وکیل کریم

خان زند موسیو پُرؤل کارپرداز دولت
 بهبه فرانسه که از جانب (امیر اطوار فرانسه)
 شت نزد هم نواده لوئیس پانزدهم مقیم
 بود در باب معامله تجارنی و گفتگونی که فیما
 بین دولین علیتین در باب جنبه پره خارک
 واقع در خلیج (فارس) داشتند در بصره
 باد کپس (کریم خان) زند میان آورده عهد
 مودت را مضبوط و عهد نامه مشتمل بر
 عهود و شرائطی چند معصود و از طرفین
 و ضبط گشته بود و درین روز کار در (شهر لیس)
 که دارالملک دولت بهبه فرانسه است
 در روزنامه دولتی مضمون آنرا منطبع
 بودند و ترجمه آن در روزنامه دولتی در
 دارالخلافه با هر نیز سمت انطباع
 سواد انگهد نامه را با عهد نامه های دیگر

که سابق بر آن فیاپن سلاطین ایران و
 فرانسه وقوع یافته بود در سال آخر سلطنت
 خاقان سجد شهید آقا (محمد) خان دولت
 جمهوریه (فرانسه) توسط دو نفر از صاحب
 منصبان آن دولت ارسال درگاه جهان
 پناه داشتند پس از ورود به آن
 چون بوضوح پیوست که دولت هیئه (فرانسه)
 را با دولت علیه (ایران) بنای دوستی و
 داد است و نوبت یکجتهی و اسکا دو با
 که انهمفی را غنیمت شمارند چنانچه دو
 قبل از تألیف این مختصر رساله توسط
 سفرای بزرگ هر دو دولت و اهتمام خیا
 جلا تعاب اجل اشرف امجد صد لصد و
 ارفع اعظم میرزا (آقا خان) نوری دام
 العالی رسته عهد دوستی را میان دو

علی بن و مووت میان این دو شهر بار دو
 الا قتل را علی حضرت شاه جمجاه (ناصر)
 الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و علی حضرت
 (امیر اطوار) لو پس (ناپلیون) پس لو پس
 (نیاپارت) برادر زاده نیاپارت (ناپلیون) از
 طرفین بد اکنون با هم بستن و محکم ساختند
 که بر و را عوام و شعور رستی نیند
 و تعاقب ایام و دهورش کشتن شوند
 و نتیجه انهم قدره کبری و ثمره این معالیه
 غطی طرفین را انا فانا و طور آقطور احد
 ظهور و منصب بر و زرسیده و خواهد
 با بجه اعتماد الدوله حاجی (ابراهیم خان)
 (شیرازی) که در آن اوان وزیر اعظم و
 علی (ابرا) بود نظر بکثرت مهات
 مملکت بستن این عهد که از امورات خبار

دولت بود پذیرد اخت بدون اکنه گذارش
 را بعرض و ائشان علبه اقبال رساند
 جوابی با آنها داده فرستادگان مزبور
 بنی مرا بی مراجعت کردند و این معنی
 در سال شهادت خاقان سید تهیة اتفاق
 افتاد بعد از آن در هسنگا بیکه (سمعیل بیک)
 سات از جانب خاقان مغفور برای چاره
 کار طایفه و مایه مامور بفرستاد و کرده
 یکی از اهل (فرانس) نزد او آمده و شرحی
 بسوخت بخط (فرانس) اظهار داد عایست
 از جانب اندولت نموده با اتفاق او و او
 دارا خندافه (طهران) گشت چون مقصود
 او معلوم نبود او پامی دولت علیّه (پارن)
 چون این معنی را محض ادعا پنداشتند
 اعتنائی بنوشته وی نکرده و آنها

بجال او نمودند مراجعت نمود بعد از آنکه
 علیحضرت (بنایارت) ناپلیون (امیراطور)
 اعظم دولت بهبه (فرانس) با دولت بهبه
 روسیه بنای ستیزه و آو نیز که اشت موچ
 ژو بر نام را بسفارت تعیین و روانه دولت
 (ایران) ساخته اعلام و پیغام نمود که این
 قاعده مسلم است که دوست دشمن دشمن
 خواهد بود و دشمن دشمن دوست است
 من باد دولت (روس) که دشمن دولت علیه
 (ایرانست) نهایت دشمنی دارم پس اول
 است که میان دولت علیه (ایران) و دولت
 بهبه (فرانس) عهد دوستی در پهنه تازه
 شود زیرا که استحکام میان پشاق دولت
 (فرانس) بر عالیهان طاهر است و فایده
 این دوستی سخت اخراج روسیه از
 ایران

(کر جستان) و سا پر حواشی (ایرانست) اما
 پس از آنکه موسیو ژو ویزو وارد با
 بزید کردید (محمود) پاشا حاکم آنجا محض عا
 دوستی و موتی که دولت علیّه (عثمانیه)
 را بار (وسیم) بود سفر مزبور و همراه
 او را گرفته مجوس ساخت و اموا
 او را ضبط نموده قتل و نفر از همراهان
 وی برداخت نواب مستطاب شاهزاده
 اعظم (ناب) السلطه علیّه (عباس) میرزا
 و لپعهد رضوان مهد برای استخلاص او
 شرحی کما حی (پوسف) پاشا از سال و
 انتخاب از راه مال مینی و عاقبت این
 سفر مزبور را مستخلص شایسته بانو از
 بسیار روانه دربار شولتهدار ساخت
 سفر مزبور پس از دریافت حضور باهر

النور در اردبیل ماموریت خویش را
 بعرض (نایب) السلطه رسانید و روانه
 گاه خاقان جم نشان گردید و در چمن
 درک سعادت بارگاه سدره مرتبه نمود
 و بعد از ابلاغ سفارت و رسالت خویش
 مورد نوازش کشته رحمت انصاف
 یافت و هم در آن حال میرزا (محمد رضا)
 قزوینی را که از بنجا و معارف آن بلد
 وزیر نواب مستطاب (شاهزاده عظم محمد)
 علی میرزا بود بمراقت او اواره
 اسلامبول برسالت دولت همه (فرانس)
 مامور فرمودند پس از ماموریت و
 درک سعادت حضور اعلی حضرت (ناپلین)
 مورد نوازشات بسیار و مرحامه بشا
 کشت و چون از آنحضرت رحمت انصاف

یافت اعلی حضرت (ناپلیون) تا قوا عند بنیان
 مودت و ولایتین مبین و ارکان آنست
 استحکام پذیرد (جزال) غار و انرا که سردار
 و وارده برار شکر و در سلک مقربان
 و محرمان درگاه مسلک بود با پست چاه
 نفر دگر از نام او ران تجربت پیشه و
 هنر پیشگان فراست اندیشه نامه دوستی
 خنایه و عهد نامه محبت آنهم مصحوب
 میرزا (محمد رضا) بخدمت خاقان کاکا
 و ولیعهد رضوان مهد بفرستاد ملخص
 مضمون عهد نامه آنکه اولاً روسیه را
 خواه بجزک و خواه بصلح از کر جستان
 و ولایت متصرفی ایشان بیرون نماید
 و تا این کار فنیص نیابد پیرامون سار
 بادولت (روس) نکرده و دولت (ایران)

هم بادولت ادرخمس بنای مراوده و
 دوستی گذارند و اجازه مرور و عبور
 (فرانس) را از راه ایران بطرف هندوستان
 که مقصود کلی و مطلوب اصلی وی بود
 مقرون ب حصول سازند و سیرا محمد رضا و
 (جزان) عاروان در وادار سلطنت تبریز
 بخدمت (نایب) السلطنه مستکام با
 عام مشرف شدند نامه اعلیحضرت ^{نایب} پادشاه
 را بکند را سپرده و مورد انواع اشعار
 کشت و نایب السلطنه اعلیه (فتحعلی خان)
 نوری فوراً ول باشی را که از اعظم
 درگاه و مردی بارتبه و کاروان بود
 بهماذاری سیف مرز بور تعین و هر چه
 بالاثاق در دوار و هم شهر (مضان) قائم
 درگاه خاقان جم نشان شدند و بعد از
 درود

و رود ایشان به دارا مخالفه (طهران) خسرو
کا مران انواع عظوفت و مرحمت درباره
آنها بند و ل فیه موده (جزال) غارون
را بخطاب حانی سرافراز و همزمان او را
بنوازش بی پایان مشحور و ممتاز داشتند
و از شگواه سلطنت (عکس) خان افشار
که از سه کردگان مقبر بود با تداک و سالان
متمم بفارست دولت بهبه (فرانس)
مورد از اجناس نفیسه و تحف مرغوبه
بجهت استحکام دوستی و مودت با نامه
محبت انجمن از طرف فرین اشرف
اعلی حضرت کرد و ن رقت و و پعهد رضوان
و این مودت و ولایت با به وحشت و
اضطراب و ولب بهبه (انگلیس) کشته
زیرا که اطاعت سرداران (افغانستان)

سلطان ایران و مجاورت (افغانستان)
 (هندوستان) نشاء مفاسد امور خویش
 دیده بی تامل و در یک جارج سیم از
 از نواده جارج دویم (امیر اطوار اندک)
 سفر اے کاروان دکانی ارز حال
 دولت خویش معین و با تحف و هدایا
 شاپان بصوت مملکت ایران و (افغانستان)
 روانداشت که شد طریق مودت دولت
 بیبه فرانس را با دولت علیه (ایران) بنا
 از آنجمله فرمانفرمای (هندوستان) (جنرال)
 علم را که چندی پیش سفارت دولت
 (ایران) آمده بود شاپان با تحف و هدایا روان
 داشتند که عهد نامه دولتی بسته شود
 و آنچه را اکنون ضمیر هر میراست که سابقاً
 کو رکشت با دولت (فرانس) مرعی دارند

از قوه بفعل آورند بعد از ورود (حیرال
عظم) بدار اخلاقی چون خبری درست
از (عسکر خان) افشار نرسیده بود امر
سفر مزبور مبهم و معوق مانده و این ماه
مزید وحشت دولت (اکلیس) گشته
لا رُد حق و زبرا عظم دولت الخمره
(سز هر فرد بر آنت) جنس را که در اهام
خوانین زند بملکت فارس سفر کرده
از سلوک با ابا لی (ا پیران) بصیر و بلاغ
بود بفارت مامور داشته بعد از ورود
سفر مزبور بدار اخلاقی با هر چه سبب
چرب زبانی و آداب دانی او و
طول اقامت (عسکر خان) در پارس و
اینکه بسبب تصرف دولت (اکلیس)
(زند و ستان) را ملکت آنها با پیران و

دوستی با وی انس حاصله بتوسط سفر
اثبات عهد و دوستی بتایق و کمال غمت
و حمیت دولت (الخلیس) اشتها را یافته
بود سلطان حم نشن چنانکه شرح و بسطی دارد
با اندولت عهد دوستی مستحکم ساخت و
خیال از مرادده باد دولت (فرانس) پرور
و جای آن داشت که بعد از نقض عهد و چند
که اندولت را با پادشاه مغفور (محمّد) شاه
عازیه ی نور الله مرفوده و شاهنشاهی
خلد الله ملکه روی نموده زبان حال خان
رضوان جا پناه در بهشت برین اہمیت
(شیخ صالح الدین سعدی شیرازی)

را سلام

تو بهیچ عهد نیستی که عاقبت شکستی
چیز نشاندی نمشتی نه

(و عرب نیز این معنی را نیکو گفته)
 وَفَاءُ كَعَهْدِ الْعَيْنِ أَوْ عَهْدِ قَيْتِهِ : لِمَنْ كَانَ
 ذَا مَالٍ وَاصْحَجَ فَمَلَقًا و از طرف
 دیگر نیز از برای تالیف قلوب (افاغنه)
 الفرشتین که حاکم معموره ببسی بود
 که با (فغانستان) آمده با (شجاع) الملك قرار
 دوستی و مراوده بکند اردو اظهار مطالب
 مکنونه خوشتر نماید الفرشتین در پیشاور
 (شجاع) الملك را ملاقات نموده قراری
 چند که بدان مامور بود نهاد و مطابق
 خود را اظهار داشت خواهین درانی که
 (شجاع) الملك بود مد چون دیدند (شجاع) الملك
 با او از درس زش درآمد تمامی کینه اش
 در دل گرفت و خواستند اجاع کرده الفرشتین
 را بکشند (شجاع) الملك از کماهی این بخت

آگاهای پاشه در خفته (قبض الله خان) ^{نشین}
 مشهور بپیل کچی را مامور کرده که اورا
 متوار با بکر تراند (قبض الله خان) منبر جمعه
 را بهرامی اوروانه کرده از راه ولایت
 کوهستانات که در پشاور است (هندوستان)
 رسانیدند ملخص کلام آنکه چون عهد
 دوستی میان دولت (انگلوس) و شاه
 (شجاع) الملك بود در آن اوان که شاه
 (محمود) بر شکر بنمودی (مظفر آمد و شازده
 کامران میرزا را را با چند تن از برادران
 وزیر (فتح خان) بداده شاه (شجاع) بود
 داشته و شاه (شجاع) بنه با لشکر خویش
 حرکت کرده قریب بجلال آباد در کناره
 رود در منزل اشفاق تلاحی فتنه
 داد و آن کبر و دار (شجاع) الملك شکست

با چند نفر از خواص خویش از راه سفید
 کوه براه طاغیه طوری و زاری و گامی
 آمد از کد ارزاده که در کوه سیماست گشته
 بدیده که در شهر پنجاب است رسیده
 و از آنجا بلا هو و نزد ملک رنجید سنک حام
 پنجاب رفته رنجید سنک (شجاع) الملك را
 چنانچه سابقا مذکور شد بطمع جواهر آلات
 که با خود داشت مشغول ساخت دشمنان
 آمد پیرایه ای باشد که کشته فراوان
 از ضبط جواهر آلات چون چندان بقصد
 بقصد (شجاع الملك) نمود وی بصورت
 تباه و خفته فرار کرده و بلود هیانه
 که سرحد هندوستان و ملک رنجید
 رسید دولت بهبه (انکلیس) بسبب مراد
 که بواسطه الفشستن با او داشت

مرسومی از برای وی قهر کرده داشت با
 عیالش که از پیشاور رسید و بودند در لوه
 هپانه منزل داده و بعد از آن پیشاور ^{بسلطنت} جبر
 شاه (محمود) میرافضل خان شاهزاده
 فیروز را که در این سفر از شاه (محمود)
 تخلف ورزیده و بشرف زیارت
 (بیت الله الحرام) شرف شده بود و در
 بلده بزو تجارت اوقات میگذرانید
 طلب داشته شاهزاده قیصر را از راه
 در کمال خفت بیرون کرده و او را بر بند
 ابلت ممکن ساخت و شاهزاده قیصر
 استان جلال حضرت اعلی (فتحعلی) شاه
 را از حوادث زمانه (کعبه) نجات یافت بدین
 درگاه شتافت و از طرف شاه شایسته
 کمال اکرام و مرحمت و پادشاهی از یکجمله

طایفه غلجانی که از زمان دولت (نادرشاه)
 افشاه تا بدین روزگار معدوم انجرو
 مجهول الحال بودند بخیال تصرف تاج تخت
 شورش و غوغائی سخت برپای ساخته
 شاه (محمود) وزیر پرستج خان و احمد خان
 سردار را بدفع انطا یفه مامور داشت
 سه چهار کت برانها ماحه و هر کت
 علمائی را مگست فاحش روی داده بقدر
 پنج ششزار کس از اننها مقتول و روس
 روسی انطا یفه را بکابل نقل داده
 در آنجا کله منار ساختند و پس از
 بکشد که اردولت شاه (محمود) انقضا
 یافت هنگامه سخت و جدالی بزرگ
 فیما بین طایفه سی و شعبه دست داد و
 صورت آن واقعه اینست که در سال سیم

از جلوس شاه محمود پکی از قزلباشه
طفل امردی از اهل دکان را که از طایفه
تاجیک التوایت و کلا از اهل سب و حیات
اند فریفته و بنجانه خود برده و جمعی از رنود
اصحاب که از خواص احباب وی بودند
اجبار داشت و بر می راسته کرد مضمون
این شعر را که *اَنْ تَرَتْ بِالشَّمْسِ الْاُفُقَ*
اَشْمَاءُ فِلِی شَمَانٍ وَجْهٌ جَلِیٌّ وَابْنَةُ الْعَنْبِ
مکر کرده بآئینک سماع و بهات اجتماع با
آن چاره غمگسای رکبک ناشایسته
بیکردند پس از چند روز ویرامت و خراب
از بنک و شراب از خانه بیرون کرده نزد
پدر شتافت و ماجرای بازگفت پدر اجاث
کرده بدرگاه شاه روی آورده فریاد و
اغوا ماهی کرد شاه محمود چون با طایفه قزلباش

پنهانی نظری داشت حکم با ثبات آن
 و عوی نزد حاکم شرع نمود چون انشوم را مکان
 آقامه بپسند و شهود بنود در روز جمعیه بارو
 پای برهنه و کرپ نهایی پاره در مسجد
 جامع اجاع و آن پس را در پاسه منبر
 و اعطای برده چند آن اظهار جزع کردند که
 اهل مسجد را فرغ البرخ نمود و تمامی را
 دل برانها بوحشه مقارن اقبال و غیظ
 قبه نیز اهل مسجد را بقتل و غارت
 طایفه (قرلباش) بحکم رفض و این عمل
 شیع قوی داد که یکده فعه اهل مسجد
 با تمام هجوم عام نموده و باز و خام آنچه
 خر و ج کرده در محله و کوچه و خانهای
 (قرلباش) تاخت آورده هر کرا بدند
 بقتل آوردند و هر چه یافتند بقتل و غارت

بودند و از کمال غضب و خشم خانهای مردم
 بسوختند (قرلبا سیم) چون این حالت از
 مشاهده نمود مد جان مال و عرض و عیال
 خویش در معرض هلاک و تلف و به آنها نیز
 دست از جان شسته از جای بدر آمدند
 و بر انظار پنهان بکب رحله بروند و کار
 از کار دور و سنک بشمشیر و شمشیر رسیده
 مشاجره بطول انجامید و اینجرباطراف
 رسیده بقدر میت هزار نفر مکمل و مسلح
 بجای (افا غنم) اجماع و از فی جدا
 و نزاع با (قرلبا سیم) بر آن کوه که سر
 برخایهای انظار پنهان بود ابنوه کشته و
 چندان بکوشیدند که (قرلبا سیم) را
 بتوه آوردند و شاه محمود چند انکه سعی
 و اهتمام در شکستن این بلوای عام میکرد

سینمو و چاره نذیر بمکشت تا بجا میکه
 (مشار) اله و له و سر دار احمد خان را با جمع
 از امر او اعیان باطن را این شعله
 جانوز تعبیر نموده روانه داشت و
 آنها بواسطه اختلاف کیش و ملت و غفلت
 از مصالح ملک و دولت با (قرلباشی)
 انجاعت را نبرد آن اقلاب آشوب
 تحریک هم کردند و در آن شورش کار
 ار کشش و کوشش بجانی رسید که در
 چهار هزار نفر از طرفین کشته میکشت
 تا بدان نزد یک آمد و (قرلباشی) همراه
 از دست رفته هلاک شوند و (وزیر بروج)
 بملاحظه مصالح ملکی باس بر اولاد (سرفراز)
 بجای طایفه (قرلباشی) کمر همت بسته
 بد انجاعت بشوریدند و ملک انجمیت

پرکنده ساخته و اینمغنی موجب ازرد
 خاطر اماره افغانستان از شاه (محمود)
 دوز پرفتح خان آمد و میر و اغط (و مٹھا)
 الدوله و (احمد خان) بطلی بطلت
 شاه (محمود) هندستان کشته و پیوسته
 در آن اندیشه بودند که مقامی بدست
 آورده بجاری در تقسیم نموده اند مظفر اند
 تاروز کار که دوز پرفتح خان بگری
 کرم و بامیان مامور گشت اماره اند کور
 غنیمت یافته شاه (شجاع) را از بودیه
 طلب داشته و با عوای طایفه (افغان)
 آنها نیز دلی پرار کین و خاطری ننگین از
 شاه (محمود) داشتند بر سر ^{سلطنت} ای
 جمعه ورگشته شاه (محمود) چون گزیری نپسند
 خواست از آن ورطه راه گزینش گرفته

گرفت جانی سلامت بدر برد لامرا
 (دافغان) درمائی محلت بروی و بگشتند
 از خروج و مانع آمده ناچار بیلا
 حصار رفته (شجاع) الملک بنواحی (کابل) رسید
 امراء و برانیدرایی بنه انموده شهر
 اندر آمد و شاه (محمود) را گرفت خواست
 بتلافی چشمهای شاه زمان او را از حلیه
 بصر عاری کند بشفاعت (محمدرالدوله)
 از بن خیال گذشته او را در بالا حصار (کابل)
 محبوس نموده و خود بر سر سلطنت
 جلوس کرد و شاهزاده (قصر) که در آن
 اوان از مملکت ایران آمده بود حکومت
 رفته با رعایا مورد ایشاهزاده کامران را
 خواسته با کمال دلت پناه بعم خوش
 شاهزاده (فیروز) در (هرات) برد و روی

(قند مار) شاهزاده (قبر) را استقبال نمود
 بر مسند حکومت استقرار یافت و شاهزاده
 (فیر و زالدین) حکومت فراه و نیز
 بتوسط والده اش نواب غالبه بشاهزاده
 کامران مفوض داشت و بعد از چند
 نواب غالبه محرک و شده که لشکر
 با استخلاص برادر بصوب (کابل) در حرکت
 آر و شاید بهمت سپاه (هرات) و همدستی
 سا پر (افغان) طالب دولت (محمود)
 باشد برادرش را نجاتی دست و
 بدو شاهزاده (فیروز) ملک (قاسم) پسر
 خود را با شاهزاده کامران و لشکر بسیار
 به سمت (کابل) و قندهار ما مورداشته و
 شاهزاده کامران و لشکر بسیار به سمت
 (کابل) و قندهار ما مورداشته و شاهزاده

(قبضه) نیز با سپاه آراسته آنهنگ شبنم
 در قلعه اعظم خان نواحی (قندهار) پین پین
 محاربه عظیم و اقعشه شاهزاده (قبضه)
 مغلوب و مقهور گشته (فروزی) را
 وارد قندهار شدند در خلال آن احوال اجبا
 متواتره (بهرات) رسیده که نواب شرف
 والا شاهزاده (محمد) ولی میرزا و الی
 مملکت (خراسان) با لشکری ابنوه در بحال
 آراستگی و شکوه بغرم تسخیر دار السلطه
 (بهرات) از ارض (اقدس) رضوی در حرکت
 آمده و شاهزاده (فروزی) ملک (قاسم) را بچل
 از قندهار احضار نموده تا با استعداد و محاربه
 پردازد و او از قندهار حرکت کرده از
 او باقات (بهرات) استعانت جست و
 شاهزاده (فروزی) نیز لشکر فراوان با

از رؤسای دولت مانند (عبد الواحد خان)
 بارکزی و ابدال خان مسوئی فو^لز
 و جبار خان و طه خان نورزائی و ملا (احمد)
 خان و جمعی از بزرگان دین و ملت ظاهر
 و باضی مثل ملا حلیم کاکری رئیس ملت
 خفی و صوفی اسلام که از مشایخ کبار
 (افت نشان) بوده و قریب چهل پنجاه نفر
 کس از او پاقیه و او ربکبه دم از آرا
 می پزدند و بعد از قتل او روح
 سلسله اش ترا بدید پرچه اکنون
 نیز سو کند راست و ایمن صحیح ^{بغیر}
 بر شهدای دست شکیبانت مامور
 بمجاریه داشته لشکر (افغانه) در شکیبان
 که شش فرسنگی (هرات) است نزول
 نموده و لشکر ایران در شاده فرود آمد

علی الصبح دو سنا هر اتفا رب دست
 داده بقا که برخاستند و شکستی چشم
 با فا غنم روی داده تمام سران
 انخاز دولت و ملت بقتل آمدند که یکی
 از آنها صوفی اسلام بود و نزد یک ده
 هزار تن از آحاد (افا غنم) بعضی مقتول
 و برخی مغلول شدند باقی فراری و پناه
 گشته لشکر (پران) بمجا صره (هرات) برداشتند
 و چون چهل روز محاصره بطول انجامید
 امر (خراسان) مانند (سحقی خان) قرار داد
 سردار و (محمد خان) بیکری یکی هزاره و قلع
 خان (پتموری) و (امیر علم خان) قاپنی و پسر
 (حسن) خان طبیبی همه استان سده مصلحت
 چنان دمد که تا توانستند نکلند (هراب)
 بتصرف دولت ابد مدت (قاجار پسر)

آپد قرار مصاحبه کند اشته شاهزاده ^{مغضی}
 را بد آنگونه راضی گرداند که شاهزاده
 (فیروز) همه ساله دو هزار تومان و پانصد ^{نصد}
 که عبارت از یک لک روپیه انجا باشد
 بر سبیل مالیات تسلیم نماید و یک
 زنجیر فیل با صد طاقه شال کشمیری بنوا
 شاهزاده میبخش نموده و شاهزاده
 (حسین) پسر خود را برسم کردگان دراص
 (اقدس) فرستاده مدت العمر احرار
 والی (خراسان) شلف نور رد بد بگونه
 مصاحبه العا و پد نرفته شکر (ایران) از آن
 (هرات) حرکت کرده وارد اصر (اقدس)
 شد شاهزاده کامران چون تدریجاً
 ماه در حکومت (قندهار) بسر برد (میر علم خان)
 نورانی برادرزاده (احمد خان) و خواجه (محمد)

فوفزانی با یکدیگر مشغول گشته شانزده
 کامران از قندهار بیرون کرده و شاد
 (قیصر) را که تا آن زمان در دهرات (پهان
 هزاره بود طلبیده حکومت قندهار بر
 قرار کردند و ششانزده کامران معا
 (دهرات) کرده کحافی اسبق حکومت
 فراه تن در داد تا آنکه (محمد) اکرم خان
 غلبرانی و پراستخیر (قندهار) مصمم ساخته
 و با حدود سی بدانصبوب شتافت
 جمعی از افغان (غنی) نیز پرامون و
 جمع گشته در قریه صاخوان با شاهزاده
 (قطعه) بستیز و او نیز مشغول گشتند
 آن کیرودار (محمد) اکرم خان (مقتول) و شاد
 کامران متهم گشته بصوب فراه را
 کریز گرفت و چون وزیر فتح خان (پهان

گرفتاری شاه محمود لایه و ناچار قبول
 خدمت شاهزاده (قیصر کرده و او بسعادت
 عثم خویش شاه (شجاع) وزیر (فتح خان)
 مجبوس نموده بود روزی (مختار الدوله)
 شفاعت وی برخو استه از ان مملکه
 نجات یافت و از (مشهد) خارج بصوب (هرات)
 بگریخت و شاهزاده (فیر و زنج) بمخالفت
 شاه (شجاع) اغوی نمود وی قبول این
 معنی نکرده و اقامت ویرانیزد (هرات)
 انکار نمود از انجا روی بفساده نهاد
 و روز کاری چند در خدمت شاهزاده
 (کامران) با اخوان خویش بگذرانید
 و شاه (شجاع) تمامی امور (مشهد) کار را
 (قیصر) موکول و خود بعیش و طرب و لهو
 لعب روز شب می آورد تا آنکه (مختار الدوله)

بسمت کشمیر و گرفتن (عبد الله خان) که از
 واپل دولت شاه (محمود) بدون بکهن
 بومی حکومت اینجا سپرد و شاه (شجاع)
 را نیز اطاعت نمینمود و ماوراء و روان
 کشمیر گشته (عبد الله خان) را بگرفت و حکومت
 کشمیر را اعطای (محمد خان) پس خود عطا نمود
 و تا (مختار الدوله) در کشمیر انجام خدمت پیش
 سیداد شاه (شجاع) بواسطه نهایت
 هیل خاطر که بخدمت اکرم خان انو فلزانی
 داشت زمام تمام مهام ورتن و قتیق
 امور بدو سپرد (مختار الدوله) چون از کشمیر
 عود نمود خود را را اعمال سابق خویش
 بیکانه و برکار دپد بدیواسطه از (شجاع) از
 خاطر گشت و شاهزاده (قیصر) را بطغیان با
 شاه (شجاع) اغوی کرد و تا چون وی بجز

قشلاق بحد و دپشا و رفت شاهزاده
 (قصیر) (بکابل) خواسته و آنجا را تصرف
 وی دادند شاه (شجاع) پس از استماع
 انجنیر (محمد) اکرم قوئلزایی را که با لقب این
 الملکی وزارت خویش بد و سپرده بود
 با سر (فضل خان) پسر مدد خان (استخ) را
 رانی سه دار نمود و بد افعه شاهزاده
 (قصیر) و آنه (کابل) ساحت شاهزاده (قصیر)
 اینک خجک غم خویش شاه (شجاع) نموده
 نموده در منزل (کابل) پین الفریقین جدا
 سخت دست داد و جمعی از بزرگان و
 (افغان) در آن کمر و دار از قبیل (محمد)
 (مشارالدوله) و خواجه (محمد خان) نایب
 و شاه (نواب) خان قوئلزایی با کمر و همی دیگر
 از سران انظار به مقبول آمدند و ران پس

عطا محمد خان پسر (مخت راند و له) که حاکم
 (کشمیر) بود آگاه می یافت از اطاعت شاه (شجاع)
 روی بتافت و پسر (علم خان) نور را می بگو
 (شد) و دفع شاهزاده (مبصر) از قبل شاه
 (شجاع) مایور آمد و بعد از تلافی فتنه
 شاهزاده (مبصر) شکست یافته بصوت (شد)
 بگریخت مقارن انجمن ارکارهای که
 دست داد خلاصی شاهزادگان از ارک
 (کابل) بود و بعضی آن این است که
 محمد نام خباط بواسطه محرمیت با شاه
 (محمود) چنان قدر داد که او را با سایر
 شاهزادگان از مجلس خلاصی داده بگریز
 اندیشی علی الغفله بهیات اجتماع از ارک
 پرونده تاحش و بنجانه (علی محمد) پنهان شد و
 و برادرانش هر که ام از میان (کابل)

ابسی بدست آورده سوار شدند و هر یک
 بجانبی روی نهادند چون شاه (شجاع) از
 فساد رنجوسین خویش آگاه گشت سواران
 بسیار از هر طرف بطلب آنها فرستاده
 اثری از آنها نیافتند و بی نیل مرابم
 آمدند چون چند روزی ازین حادثه گذشت
 و (علی محمد) خطا شواری و طرق را از جویندگان
 آن رنجوسین تهی یافت دو سته راس را
 فراهم ساخت و شاه (محمود) را بر داشته
 بطرف بامیان روی براه آورد و از
 بامیان طواف هزاره گذشته بفراه اندر
 آمد و وزیر (فتح خان) و برادرانش که ناگاه
 میرزا در فراه بودند و حصول و برامان
 حصول مرابم خویش دیده شد دمانها
 بگردیدند و در همان خطه اینک تسخیر (قدما)

نموده شاه (محمود) پس از چند روز
 در ملک غنیمت شکار کرد و از آنجا قصد
 زیارت خواجہ (عبد اللہ انصاری)
 نمود و (بهرات) آئده بطمع آنکه شاهزاده (فرزند)
 بر عاقبت احترام همین برادر دست از
 تصرف (بهرات) کوتاه دارد و اہانت
 انجام بد و سپارد چون از شاہزادہ (فرزند)
 قولا و فعلا شاہدی بر این معنی نیافت این
 اندیشہ کہ در خاطر داشت نو بہ گذشتہ
 بفراہ باز آمد و بجمع اوری اسباب سفر
 (قند مار) برافروود و چون بضاعتی کہ بدن
 لوازم سفر فراہم سازد نداشت طریقہ
 قطع طرق پیش گرفت و کاروان را کہ
 یکی از (بهرات) بقصد مار بود پکری از (قند)
 (بهرات) در عبور بودند غارت کردہ و

کالای هر دو بر افانغنه که در فراه و تو
 امع سکنه داشتند اتفاق نمود و گرد
 کرد آورده بصوب قندهار در حرکت
 وزیر (فتح خان) میر (عالم خان) و اما دخدا
 که حاکم قندهار بود بار سال انواع ریل
 راسایل و پراکنجشن اسباب و وسایل
 بدان راضی ساخت و بدون جنگ و
 جدال حصار قندهار را با واکندار
 و و خفه کار کرد و بار شاه (محمود)
 آید مبد (عالم خان) بدان سخن فلقه
 شکست و غنا (محمود) را بشمار اندر آورد
 و کفیل تمام مہام کلی و جزی کار باشد
 و شاه (محمود) از قندهار پسج راه (کابل)
 کرده چون قزلباشیہ (کابل) را بر بوا
 محبت بوزیر (فتح خان) میل کلی داشتند

(احمد خان) سروار نیز تبو سطره بهر (علم خان)
 کمال استقلال بهر سبب نیده بود و امور
 ملک را پیشاورت وزیر (فتح خان) تفصلاً
 داده در هیچجا از وحسانی منکرت
 وزیر مذکور را جامه طاقت و شکوهی
 چاک و ار این معنی بغایت اندوخت
 که دیده بتدایر زیاده (محمود) را
 مقام آورد که میر (علم خان) گرفته و مقبول
 ساخت پس از آن وزیر (فتح خان) بشمار
 امور مشغول گشته شاه (شجاع) نیز از پیشاور
 شکر کشیده و شاه (محمود) نیز از (کابل)
 روانه گردیده در منزل اشکان پهن
 الفریقین مقامه واقع و در میدان
 جنگ (محمد اکرم خان) بد فکوره لشکر
 شد و پس از آن شاه (شجاع) انکسار

کرده تهنه اسباب واد صاع سلطت در آن روز
 غارت کرده از انجا ش هزاره کاروان
 روانه پشاور ساجد که اگر شاه (شجاع) خوا
 در آنه زمین رحل اقامت اندازد
 پشاور را مکان و ما من خود سازد و
 از انجا که پراهنده بعد از ورود شاه
 کاروان شاه (شجاع) محال توقف نباشد
 کوهستانات پشاور را ما من و مقرچش
 کرده چند می در انجا اقامه نمود و چون
 شد کار راه خالی و بزرگان ابدالی را با
 شد وفادار است غم شد با نمود
 که شاید در آن سرحد عقده از کارش
 کش پد بنا بر آن غمیت شد با کرده
 شاه (سند) خان اسحق را می (کلمه)
 خان و (بوسنان) خان با او مشفق گشته

(قدار را) متصرف حسب الامر شاه (محمود)
شاهزاده کان عطا (محمد) خان برادر (فتح خان)
بکومت پشاور کند داشته خود عازم کابل
و در ورود کابل شکری ابو اجمع او کرده
به داری پردل خان برادر (فتح خان)
بصوب قندهار رس فرستاده شاه شجاع
نیز ما چند تن از بزرگان افغان بدافعه^{نشته}
در حوالی (قدار) شاه (سند) خان استحق
زانی را به بجهت گرفتن (امیر علم) خان نوزاد
از شاه (محمود) فرار کرده در خدمت شاه
شجاع مشهور و مشار بوده نمود اعید چند روز
بنمود کرده در وقت تسویه صفوف در افغان
جنگ شاه سند خان ره نور و غرضه فرار
و کستان خان اچکزانی و بوستان خان
کافی را مقتول و شاه شجاع شکست یافته

باقیه (شماره) تبصره شاهزاده (کامران)
 در آمد و حسب الجکم شاه (محمود) بکمرانی آن
 بد قیام نمود بعد از استیصال سلطت
 وزیر (فتح) خان و رارت را با امارت
 کرده و صاحب اختیار کل کشته هر برادر
 را بحکومت ولایتی روانه و خوف در رکاب
 شاه (محمود) از پیشاور و کو بهستانات
 به جات سفر کرده مالکات را کما فی
 السابق برقرار نموده و بهر یک از بلاد
 از برادرانش حاکم و سردار قرار داد
 بکابل مراجعت کرد و در فکر تسخیر
 افتاده که از زمان کشته شدن محمد
 اله و له پش عشق عطا محمد خان دم از
 خود سری زده اطاعت شاه (شجاع) و
 شاه (محمود) را نکرده در انولایت استقلال

حاصل نموده بود و قلعہ در کنار انک در
 نانت ساخته برادر خویش (جهان داو خان)
 را در آنجا گذاشته و رودخانه (مظفر آباد)
 و کوههای صعب المسالک هم مانع بود
 چاره جز این ندید که بار بجند سنگ
 طرح دوستی و موافقت انداخته او
 را بجهت از مالکات کشمیر قلمع معاونت
 و استمداد او بصوب کشمیر رود پس
 قشونی تربیب و بیست پیشاور در حرکت
 و اظهار خلاف و عناد بار بجند سنگ
 داده در ضمن عداوت بنای رفت
 و آمد و اظهار صلح و موافقت گذارده
 در کنار انک فیما بین او و رجبند سنگ
 ملاقات اتفاق افتاده بقانون (اهل هند)
 دستار عوضی کرده پیمان دوستی و برادر

استوار پس از آن در باب کشمیر سخن در
 میان آورده رنجید شک را با همی
 راضی کرد که او را راه دهد و بشکرا و
 اعانت نماید پس از تسخیر کشمیر مالک
 ولایت را سه حصه کرده یک ثلث
 را رنجید شک و دولت امی هما
 دولت (محمود) پرا مسلم باشد بر ابقار
 عهد و پیمان را در میان استوار کرده
 و عزت کشمیر نمود عطا (محمد) خان قلعه
 اکبر را که سد سد و قلعه خدا افروز
 بود از آن راه عبور را محال میداشت
 در نهایت اطمینان بود که ناکهان او
 آمدن فتح خان را از راه دیگر که باشد
 بولایت رنجید شک بود شنیده بازو
 هزار شکر از کشمیر بهرم مدافعه میرود

آمده و در سه راه آدمهای خاطر جمع
 کار آگاه کند داشته (فتح خان) پامی جلاد
 و مرد اکی از کوها غبور و وارد
 جلگه کشمیر کشته چند روز میان دو شهر
 محاربات واقع و در هر کرت قوحت
 از جانب وزیر (فتح خان) روی داد
 ولی نه انقدر که بر آورد و شکر
 باید بالا خیره چاره بر عطا (محمد خان)
 منحصر و با طاعت در آمده بمشورت
 احدی از امانی خود با چند نفر
 پیشخدمت غفلت باردومی (وزیر فتح خان)
 رفته وزیرند کور این را از وارد
 غیبی شمرده مقرر شد که کشمیر را دوباره
 اکتاده خود از مال و جان خویش
 در امان باشد بهر طرف خواهد برود

وزیر (فتح خان) داخل کشمیر گشته و سرد
 ار اسیر سر پنجه تقدیر کرد و پدایا و وزیر (فتح خان)
 در حقوق محبت پدرش (مشارب الدین)
 مانع از اذیت او آمده او را وعده محبت
 داده در خفته صندوفی مملو از جواهر بار
 محبت انوزیر در پیش او نهاد و وزیر
 (فتح خان) از نیت بی غایت خوشحال
 و او بفرایمال با اهل و عیال از کشمیر
 رفته پس از چند روز که وزیر (فتح خان)
 آن درهای شهنش و جوهره رکنین خواست
 پاره اسباب ترقیب دهد مشخص شد که
 جمله اکبینه رکنین است نه در شهن
 انوقت کار از دست رفته بود و پیر
 از شصت وزیر (فتح خان) برادر خود
 سردار محمد (عظیم خان) را ب حکومت و صوبه

داری کشمیر برقرار راه بار موله بدرگاه
 پادشاه بی معادوت نمود و در کمال ^{استقلال}
 با مروت استغال و زبده چون در
 چمن عربت سنجر کشمیر باراجه رنجید
 شک قرار داده بود که اینی از جانب
 او در کشمیر نشسته ثالث مایهات خود را
 باز یافت کند (فتح خان) از آن معاهد
 سه باز رده خلاف عهد و پیمان بار
 اچه رنجید شک در میان آورد و بنا
 بر این مقدمات منازعه در میان پدید
 آمده راجه رنجید شک شکری زیاده
 میجنر کشمیر را مور ساخت سردار (محمد عظیم)
 خان نیز بقا که شتافته شکر راجه رنجید
 شکست یافته بقدر ششزار نفر در آن کوه
 دار عرضه شمشیر ایدار آمدند چون رنجید

شک از سنجمر کشمیر پای عرقلش شک
 آمد از جانب دیگر با سپاهی کینه خواه
 بسمت پشاور حرکت کرده و ز (فتح خان)
 بنه با افواجی و لهر بقا که برخو استه
 اتک عمورو در قصد تاستبان که از پشت
 نور خورشید ماهی در بحر بریان شدی و
 از شدت حرارت و خوش در پیان
 پتاب و توان بود می در محلی از آب
 دور غم رزم کرده مردم را که از بی
 ابی تابی مانده بود با سپه انکه شاید
 خویش را برود خانه اتک رسانند
 و آبی باتش خویش فشانند پس بطرف
 رود کردند اگر چه زیاده از سر چهار هزار
 سوار در میان کارزار باقی مانده بود
 ولیکن و ز (فتح خان) ترک دعواد فرار

در آهین مرد انکی شک و آشته با همان
 جمیعت قلب بنجک سنان اینک کرده
 افواج نظام با توپهای شعله بار و
 چند هزار سواره و پیاده صف نظام آشته
 دامن باد چه را از شهر رافت نمی نمونه
 ما و چه کردند با وجود این وز پر بهمال
 ایستاد را استقامت و رزید که از
 التهاب در غلطیده و مد هوش و
 ناتوان گشته تا یکی از چاکران و
 از خاک برداشته در پیش زمین است
 خویش گذاشته بتعجیل از میدان
 پروان برده در آنفرصه شکستی چشم
 با فغان رسیده بعضی ارشدت عیش
 ملف و برخی سهام پیر و کلوله شک
 راهب آمدند راجه رچند شک

ازین فتح بجای لاهور آهنگ کرده و
 زیر فتح خان سال دیگر هتبه و سامان
 لشکر کرده در رکاب شاه (محمود غزنوی)
 لاهور نمود و راجه رنجید نیز بمقامه شش
 که رگه اتک را محکم نموده از فوراً
 محل عبور مشکل گشته چند در مقابل یکدیگر
 فایده مترتب گشته ترک غزیت نموده
 و از راه کوهستان بدیره جات
 میل نموده چند در آن دلاجات
 و مالیات سند و ملتان از حکام انجا
 وصول و در هر ولایت برادری از
 را بکومت گذاشته بود لوار غزیت
 بر کابل افراشت دفعه دیگر با خود
 عانت دولت (انجلیس) باز شکست بلگر
 رنجید سنک دست داده چنانکه شرح و

بعد ازین خواهد آمد سه دار (محمد عظیم خان)
 بعد ازین فتوحات در منال دیوان
 اقبال و رزیده و در اجرای احکام
 برادر تگاب نموده مارفته رفته وزیر
 (فتح خان) آشفته کشته با سپاه کشته
 بصوب کشمیر و برادر آورده سردار
 (محمد عظیم خان) از آمدن برادر مستحضر و
 بدافعه گمر بسته و سر راه و معا بر کوهها
 را گرفته و وزیر از آمدن ممنوع شده
 تا علوفه از شکر بان مقطوع گشته چون
 نزدیک شد که و نهی عظیم بجانب
 وزیر (فتح خان) دست و هر چاره را
 آن منظر دانسته که بی استخبار خوان
 و باقی روسا و سرخیان شکر پاک
 سوار شده بار دوس برادر کا ملار

آمد قریب بسکر سردار (محمد عظیم خان) از
 ورو و برادر مستحضر گشته و بجز و اطلاع
 پادشاه از سر نشناخته با وستیال
 شتافته در حضور او زین ادب را
 بوسه داد در عذر کنار سر خجلت بر
 خاک راه نهاده و رکاب برادر پیاده تا
 بعکس خویش آمده و ز پریش (محمد خان) همان
 نقطه کس فرستاده سپاه و شکر خود را
 کوچا مینده هر دو شکر براهفت بکد کرد
 کشمیر شده و زبانه از یکمشته در آنجا آرام
 گرفتند و ترک موافقه برادر گشته کمانی
 ات بق حکومت آنجا را برادر
 (محمد عظیم خان) مفوض داشته و خود را حجت
 نمود در این ایام شاه (محمود) را از سلطنت
 خروامی بنوده شاهزاده (کامران) بغیر از

از ناکامی کامی گشته بنابر این کینه
وزیر (فتح خان) در دل گرفته تا آنکه در

۱۲۲۲

۱۲۲۲ کهنزار و دویست و سی و سه

هجری وزیر (فتح خان) با دولت علیه

ایران کفران ورزیده شکر بجه و دخران

کشید (ذوالفقار خان) سردار و امنانی

بدفع وی مامور گشت در کافر قلعه با

معدودی قلیل سپاه و برانگشته و

اچنانکه غریب بدی است که ایراد

رفته و آن این است هنگام آنکه

هنگامه کبر و دار فهاپین ذوالفقار خان

سردار و وزیر (فتح خان) کرم و شکر

و (افغانستان) در مقابله و مقابله بود

و هنوز اثر فتح و شکست از پیک و

شکر طاهر نموده بود (فخرالدوله) حاجی

(محمد حسین) خان مروزی که از اکابر امر
 قاجار و اعظم نمای بار بود شبی
 خوابی دیده هر اسان و سر اسیمه از جا
 حبتن نمود و انروز تا حوالی ظهر متزلزل و
 پریشان بود چون بدستور همه روز بدر بار
 پادشاهی بدر آمد و در جرک عاکفان در
 کاه و واقفان حضور بر نشست یکی از امر
 مبادرت نموده سبب آشفتگی وی همیشه
 گفت و و شینه در خواب می پد پدم که ذو
 راقف رخا زادر زندکی پوست ازین
 مبادانکه از شکر افغان چشم رخی بوی
 رسد و دولت را و هنی پد پد آید این
 آشفتگی که می پنی از انت (فاضل خان)
 کرو س مؤلف کتاب انجن خاقان که
 از او بای نام از و فضلی بزرگ زور

بود و در علم تعمیر مهارتی تمام داشت گفت
ز بهار اندیشه بخود راه ده و هفتاد
مخوَر که ذوالفقار و قش از غلاف بد
آید که بر دشمن ظفر یابد چون حصار
درستی تعمیر از وی بشنیدند بگویند
پند و از درختین برای سیرنش
فرونی دادند و همانا از اثر مضمون
حدیث بلاغت مشحون امام همان
(ابو عبد الله) (جعفر صادق) علیه السلام است
که لَا بُرَّ إِلَّا إِلَهُيَا طَاهِرًا حَتَّى تَقْصَ وَ
إِذَا قُصَّ وَقَعَ (روزانه هفتم نو به فتح)
و بشارت از خراسان در رسید و بر
مردود فیروزی (ذوالفقار) خاثر (فتح)
خان آورد چون حساب کردند معلوم
شد که در همان روز ناپره قتال بین انجمنین

اشتعال بوده و سه دارند کور بر چرخ
 خوشین غالب کشته بعد از این شکست
 و هزیمت و زبرد فتح خان بهرات آمد و
 شاهزاده کامران سیدزاده از قد
 مار بهرات آمد و زبرد فتح خان را در سال
 ۱۲۳۴ هجری یک هزار و دویست و نسی و چهار هجری بسبب
 فشار خاطری که بجهت گرفتن ملک قاسم
 بن حاجی (فیروز الدین بن (تمورشاه)
 با او داشت گرفته پس کشید بدین شب
 برادران او با کامران سیدزاده باغی
 شدند و انتقامیت برادر بودند پس
 پانده خان ملقب بملقب سردار سر
 فراز خان بن حاجی (جمال) خان (محمد) را
 از بار کرانی از دورانی و در سال
 ۱۲۷۳ هجری این محضر ساله که ۱۲۷۳ هجری یک هزار و دویست

و بهقادوسیم بحر پست آن شش نفر آخر ۷ نفر
در قید نجات هستند

اسامی پسران سردار عربور بدین تفصیل است

۳	۲	۱
سردار اکبر نیکان که حاکم قشدر بود	سردار محمد عظیم خان	وزیر (فتح خان)
۵	۴	
نواب اسد خان	نواب اصمغ خان	

۸	۷	۶
سردار (طربان خان)	نواب بجا خان	نایب تیمور قلی خان

۱۱	۱۰	۹
سردار (مهر خان)	سردار شیردین خان	سردار (پردل خان)

۱۴	۱۳	۱۲
سردار (امیر محمد خان)	سردار (عطا محمد خان)	امیر محمد خان حاکم
(و بنی و خلم و بوجان)		

پسران سردار پانچه خان
 آنچه بر جسد رسیده
 دست پیر آویخته
 آنها در صحرای مرده
 شد سلام خان حاکم کشمیر بود در ۱۲۲۴ هجری و دویست و
 و غیره است کئی و چهار بجری با مقام چشم برادر خود
 کشمیر با شکر بخت پیشا و حرکت کرده
 قبل از آمدن سردار محمد غلیم خان شاه
 (شجاع) الملك از لود بهانه از راه پنجاب
 بجهت منازعت به پیشا و آمده بود و کفرخی
 پیشا و در سر بند سردار محمد غلیم خان و
 (شجاع) الملك بمنازعت برخاستند
 (شجاع) الملك را شکست فاحش روی داد
 از راه کو هستانات و دریا بکار بود رفت
 و کامران میرزا از دهرات و زبدر فتح خان

۱۷

۱۶

۱۵

سردار پیر محمد خان
 سردار سلطان محمد خان
 سردار محمد خان
 سردار پیر محمد خان
 سردار پیر محمد خان
 سردار پیر محمد خان

مکتول را بر داشته با قشون بمقابل سردار
 محمد عظیم خان که در پیش و ر بود از طرف
 کابل بقصد حرکت نمود و سردار محمد
 عظیم خان امیر دوست محمد خان را پیش
 بجابل فرستاد و کامران میرزا ماچین کابل
 و غزنی در منزل سید آباد و ز پرنس (فتح)
 خان را بقتل رسانید و در پکفر سخی
 کابل در مکان سر آسیا با امیر دوست محمد خان
 محاربه نموده مغلوب گشت از راه هزاره
 (بجرات) آمد و قشود مار که بدست کارکنان
 کامران میرزا بود سردار دشتول خان
 و سردار (کنده سخان) تصرف نمودند و سردار
 محمد عظیم خان از پیش و حرکت کرده کابل
 و از کابل بقصد مار و اربابا براه دژ بولا
 بمقابل دشمنان الملک که در شکار پور بود

در منزل روجان که فریب بشکار پور است
 رسید بعضی رسیدن وی (شجاع الملک)
 از شکار پور بطرف لودهیانه فرار کرد
 و سه دار محمد عظیم خان شهر شکار پور
 را تصرف نموده فی الجمله منالی از سندها
 خود داشته مراجعت کرد حکومت شهر
 شکار پور را به دار (رحمد سخان) و حکومت
 (قندهار) را به (کابل) و پشاور را به (برادران)
 خود تقسیم نموده در ۱۲۴۱ هجری یکم اردو
 بست و چهل و هشت هجری (شجاع الملک)
 از لودهیانه بدون امداد اکلیسین
 آمده و با اسیه ان شدند و خورد
 کرده بسبغ خطری گرفته با طینان تصرف
 شکار پور از راه دره بولان و بلوچی
 آمده (قندهار) را محصور کرده چهل روز

مدت محاصره بطول انجامید امیر (دوست محمد خان)
 از کابل باید ادا مالی (قدما) آمده در خارج
 شده با (شجاع) الملک منازعه کرده (شجاع)
 الملک منہزم گشته فرار با چند نفر از راه
 لاش و جوین بفراہ آمد شہزادہ (کا)
 حیلہای چند اندیشیدہ با او از طریق
 مودت پیش آمدہ شاید در جنگ و
 گرفتار آمد (شجاع) الملک از مافیاض
 او اطلاع مافہ سرخو پیش گرفته از
 لوط و ریگستان و شکار پور بہمت لود
 ہمانہ کہ جا پگاہ وی بود فرار کردہ چون
 اینخبر گوش زد و دور و نزدیک شد ہوا
 (محمد خان) تا سر راہ بروے شک
 گرفته و برادستگیر نماید از (قدما) رتھور
 ایک اور اتفاقت کردہ در اینجا مسموع

که بک نزل پشپُر کر پنجه سردار مر بورآ
 کلک (نصیر خان) براثر وی بر پست قبل از
 ورود سردار مذکور (شجاع) الملك را
 در کلات (نصیر خان) بلوچ اتولا بمعضی
 خطاب گرفته و باندک فاصله او را با
 عذر خواهی تمام رها کرده و (شجاع الملك)
 از کلات مزبور حرکت نموده بلودیه
 که مقر وی بود رسید و بعد از آن
 سلطت (افغانستان) از اولاد احمد
 شاه رفته رفته شاقص پذیرفته
 و اولاد سردار (خان) را استقلال
 در ثرا پدیده یک قوم رازآرک
 برداشتند آج یک قوم راجو استند
 بر حسین شاه (محمود) و شاهزاده (کامران)
 (بهرات) شاقصاعت کرده و مکر و دردت

خاقان خلد آشیان گاه از در اطاعت
در آمده از صد مات شکر مصون بوده
گاهی سه کشتی نموده از شکر (فروشی)

۱۲۲۵ هجری اثر کو شمالی و پند چنانکه در سال بگذارد
و دولت و کنی و پنج بجزی نواب شرف
والا (شجاع) السلطنة (صفلی مهرزا) اطراف
و اکناف (هرات) را تاخت و آزار کرده
و هر خطه در آن بد فتنه برپا نموده شاه
(محمود) عبد الصمد خان (افغانزا) با تحف
و هدایا روانه دربار معتمد ارشد قندهار
منغور نمود که بحکم فرمان نصا جریبان از
صد مات سپاه (خراسان) مصون و محفوظ
باشند و بحکم یرلیغ بلغ انحضرت سپاه
(خراسان) دست از قتل و غارت اکل
(هرات) باز کشیده در ۱۲۲۱ هجری بمین ۱۲۴۱ هجری

شاه (محمود) و شاهزاده (کامران) شکاری
 واقع شده (شاهزاده) کامران بجنه استقلال
 در امر پالت (شاهزاده) کامران و عدم اقد
 از پدر نواب (شجاع) سلطه را انباشت
 و عوت (بهرات) نموده و بعد از نزول
 مغری الیه (بهرات) استقلال در پالت
 (شاهزاده) کامران داده و نواب (ارغون)
 سیدزای پسر خود را در سلطه (هرات)
 گذاشته خود معاودت نمود باز شاهزاده
 (کامران) از جاده اطاعت انحراف و
 زپه در ^{۱۱}الله بگری در وقتکه نواب
 فر رقاب نایب سلطه العلیه (عباس)
 میرزا مامور به تنبیه سه کشان (خراسان)
 بود پادشاه حجه ماضی (محمد شاه) عازم
 مامور بمحاصره (هرات) داشته بعد از آنکه

مدتی سپاه (افغان) مخد و لا منکوباً در قلعه
 محصور شدند خبر وحشت اثر رحلت پاپ
 السلطنة العلیه بهشت جاودان بعض
 پادشاه جمجاه) رسید عموم و شروط چند با
 (شاهزاده) کامران میرزا در میان نهاد
 معاودت بارض اقدس فرمودند
 بعد از جلوس بر سر سلطنت از پاپ
 (هرات) بی ابدالی سجد و (خواسان)
 و نقض عموم (شاهزاده کامران) را مکرم
 ملاحظه فرموده در سال اول غرم سلطان
 خدمت آمد که شکر (افغان) کو شمالی داده
 شاهزاده کامران عرضجات با پیشکش
 فرستاده سستی عفو از جرایم آمد و با
 جود عفو شاهنشاهی باز از سپاه (افغان)
 بی ابدالی روی داده دست انداز

با طراف (خراسان) نموده و شکر بمصرف
 سیتان که والی انجا از چاکران دولت
 علیه بود کشیده اند پادشاه مغفور و سال
 ۱۱۵۰۳ هجری یکمزار و دو دولت و پنجاه و سه بجای بزم
 تصرف (هرات) با شکر نصرت اثر در حرکت
 آید و قبل از حرکت موکت ظفر کوکب
 قمر (علیحان) مافی جلیلو نذر ابقند مارو
 کابل نزد سرداران انجده و دو فرستاده
 تا آنها را مطمئن ساخته بر ملازمت و اطاعت
 دولت علیه (ایران) ثابت و راسخ بدارد
 بدین سبب دولت بهمه را مجلس سکندر
 برکنش را بکابل و کج صاحب را بقلعه
 بطریق سفارت فرستاده تا سرداران
 را فاعنه را بوعده و وعیده و تخویف و تهدید
 از دولت علیه (ایران) روی گردان نموده

منتقد دولت خود کردند چون سرداران
 رشید کار و کابل اطاعت دولت علمه ابرار
 بر خود فرض دانسته سفرای (الجلسه) را
 با کمال بجز متی و نهایت بی اعتنائی جواب
 دادند و سردار (کنند سحان) پسر خود (محمد عمر خان)
 بهر اهی قنبر (علیخان) با مشکبشی شایان روانه
 بدر بار معده تدار نمود و در خارج (هرات) در
 سعادت حضور مظهر ظهور کرده و مشمول عواطف
 خرد وانی گردند و تفصیل وقایع اتفاقیه
 در چنین محاصره هرات و محاربه شکرت
 اثر با سپاه (افغان) شرحی و بسطی دارد که
 اهر ساله را کنجا پیش است و این بنده
 که در انفس مثرم رکاب نصرت مآب
 بوده و قایع اتفاقیه را مفصلاً در تاریخ
 تألیف خود موسوم با کیر التوازی شرح بت

و مندرج نموده و شاهزاده کامران را در
 آنوقت جز اسم سلطنت رسمی نبود و نام
 حمام حل و عقد امور و دست یار (محمد خان)
 وزیر الکو را نی بود و شاهزاده (کامران)
 از شدت استعمال سکراب ارقیلس
 و بنک خبری از صلح و جنگ نداشت
 که صاحب دیوان رسالت (میرزا شعیب)
 آباد در قصیده و قایع هرات کشفه طالع
 بستان در ازباده و افسیون پیروز
 همی بانک زدی چون سک کمدان و
 با وجود این حالات بعد از معاودت
 موکت شانهشاهی از (هرات) یار (محمد خان)
 بجات او نر راضی نشده او را گرفته
 در یکی از قلاع (هرات) محبوس ساخت
 ۱۲۵۶ پس از مدت یکسال در ۱۲۵۶ هجری
 بمزار

و دوست و چاه و شش هجری مقش
 بساخت و سلطت (افغانستان) از اول
 (احمد) شاه بر افشاد

(در بیان زیبایی که ستر سر جان مکنیل)
 وزیر مختار دولت بهیه انگلیس از
 روی جبل و نادانی بدولت
 (علیه ایران و انگلیس سازند)

در هنگام که خانه مشکین خامه را راخشان
 تاریخ و احوال (افغانستان) است لازم است
 که از سواح عظیمه و حوادث غریبه که در آن
 و در واقع و ذکر آن موجب عبرت اولی
 الفکر و جرت زوی اعراض است برخی یاد
 و در این مقام ایراد آید تا خداوندان خود
 انند که فتنه بخودان مانند آتش است
 و داناان ازین پیش کشف اند آتش نوز

از ابریزک و کوچک نباید شمد زبر که از
 شراره شهری افروخته شود و از برقی خننه
 سوخته کرد و چنانکه مشرسته جان گلپنل را
 خطای افتاد و دولت ایران و انجمن را
 که هر یک دولتی است بزرگ زبان و
 خلل فاحش روی داد اما زبانی که
 بدولت علیه (ایران) رسید آن بود بعد از
 آنکه بفرمان شاه معفور (اصف الدوله)
 (اللهیار خان) قاجار باده هزار تن مرد سوار
 و ده عراده توپ یک نیمه (ترکستان) (نعمانی)
 مسخر داشت و از طرف دیگر شمد (هرات)
 را که بدست چسپ پادشا هی بقدر غلبه
 مشغول نشده بود هنگام محاصره مردم
 (ایران) و ایران شد و اطراف (هرات) را
 ۱۲۲ بیت و سی فرسنگ خواب ساخته (سیرخان)

(مکتب) طبق خودی برداشت و کاروان
 (انجلس) را بنحافت برکاشت با اینکه
 نص صریح عهدنامه منعقد ما بین دولتین
 این بود که در کارهای واقعی ما بین دو
 (ایران) و (افغانستان) دولت (انجلس)
 مداخله ننماید مگر رضای طرفین حق توطی
 خواهد داشت نقص عهد را که در عالم مد
 موثرترین صفات دولت (انجلس) بر
 خود سنده از بهر حفظ (هرات) با دولت
 علیه (ایران) اعلام جنگ کردند و داعی
 بار کتاب این عمل آن بود که چون دولت
 (انجلس) را چنان حاضر نشان آمد که این
 غزیت فتح (هرات) مقدمه ایست در آنگاه
 دولتین (ایران) و روس و بجهت
 (غراف پهنو و بیج) در اردوی (هرات) و

بعضی توهمات تبصاحب (افغانستان و
 سیخمر هندوستان) این خیال رفته رفته
 بر او مجسم و نقش عهد فیما بین (دولتین را)
 مصمم آمد و چون دولت (ایران) چنان دریافت
 نمود که اینمغنی بر قلب او پهای دولت (انگلیس)
 کا نقش فی البحر نشسته و از مقوله جهل ک
 شده که بشکفت شکفت ز ابل بنشود و
 اگر بر این امر که اقدام کرده ایرام ناپه
 این و اینه قوت خواهد گرفت و چنان بر
 آنها قدرت خواهد یافت که آمد دولت در تمام
 ممالک اروپا و آسیا خود را به مالک غطیه
 خواهد انداخت و متعل حصارهای کل
 خواهد شد محض انجام کار دوستی و
 ازین برزک باز کشیده باز یاده از
 پنج کرور خسارت دوستی جهل سه

دولت (انگلیس) را بر فتح (هرات) راجا
 داده و نقض عهد ایشانرا تحمل کرده (از هرات)
 که در حقیقت مسخر محبوب دست کشیده
 روز یکشنبه هجدهم شهر جمادی الاخره
 ۱۲۵۲ هـ بمزار و دولت و پنجاه و چهار
 بجای از دور (هرات) حرکت کرده بمنزل
 سحر خیران و از آنجا برنگ صبا دو
 فرسنگی غوربان دارد شدند سه روز و نیمه
 نظم داخله و خارجه (خراسان) در آنجا
 کرده چندان استیصال در کارنامه ملی (هرات)
 روی داده بود که شاهزاده کامران
 میرزا و پسر (محمد خان) وزیر را چنان تماشا
 اردوی سماپون به افتاده در جمع هرات
 سواست دو حرکت که هر دو بروی نشسته
 بخیه تماشای اردوی بهمن آمده است

۱۸

۱۲۵۲ هجری

پناشند و از اینجا بر صغیر و کبیر مردم ایران
 و سایر ممالک معلوم بشود که مراجعت شاه
 بنشیند مغفورانه از بحر و رستخوارات بود بلکه
 در اینجا رعایت مودت و موالات (خلیسی)
 رفت لیکن با اینهمه دولت ایران از نقصان
 بود که شده (هرات) را ناکشوده مرجعت فرما
 (مستخرجان) (کنسپل) اینجا از آن کرد که
 (فتح افغانان) خلی در ملک (هندوستان)
 می پنداشت و ندانسته بود که بود شاه
 ایران را عرض از غم (افغانستان) نظم
 داخله (خراسان) نه اختلال و سرحدات
 (هندوستان) و با فرض اگر (افغانستان)
 بدست پادشاه (ایران) مشغول گردد
 از دولت بهیچ (خلیسی) بر ملک (هندوستان)
 زیاده از سخت خواهد شد زیرا که (ایران)

دولتی است مستقل و در دوستی با دشمنی
 پاینده و مستقر چون باد دولتی از درافت
 و پیمان مودت باشد هرگز بخلاف برنخیزد
 و با رعیت دولت و پیکر نشن و آشوب
 ننمایند بلکه باند بشه حمایت بجای خود
 اسوده بر نمیشوند ولی جماعت (افا غنه)
 قشقه طلبی را طالب بجهان اند و باندک
 بهانه بر هسفرن صد هزار کاشانه و
 خود را ای هسنگاه طلب اند طالب انکه
 اطراف ملک خود هر کجا را اندک اغتشاش
 است بدو آزند خاصه انکه دولت به
 (اکلیس) باد دولت علیه (اپران) در عین
 مودت و با (افا غنه) در کمان عدوت
 بود و ستر (نیر جان) (مکتبیل) باد دولت
 دو خلاف برزک کرد نخستین انکه دو

(انگلیس) را شفع عهده و سکتن پیمان دین
 دول خارج مشهور ساحت و دین بنام
 کشتیهای جنگی خود را از دریای عمان مجرزه
 خارک که در خلیج فارس واقعست را
 نذند و اعلام جنگ دادند خلاف دیگران
 بود که بر کارکنان از ان دولت (انگلیس) واجب
 افتاد تا خزانه برزک بدل کردند و لشکری
 سترک (با فغانستان) آوردند آن خزانه
 بحد رفت و آن شکر تباہ شد و نام
 دولت (انگلیس) که دولتی برزک است
 سست شد و هم اکنون آن وقایع را
 که از بدایع سوانح عهده و غراب حواد
 امام است با التمام با کمال اچاز و اجتناباً
 بسکت تحریره بیان در می آوریم و ما
 تفصیل غزوات (افغانیه) را با انکلیس

اولاً از کتاب وقایع دولت ابد مدت
 قاجار به یالف (میرزا محمد تقی) مستوفی
 سپهر الملقب بلسان الملك نقل نموده و
 او از روی کاغذیکه بخط (الکلیسی) (المفتت) ^{الکلیسی}
 ابری صاحب منصب توپخانه و قورخانه
 چی باشی که در آن سفر حاضر و در دبل
 قایع ذکر می از وی خواهد شد نوشته ترجمه
 کرده و بعد از تحقیق از محققین (افغانه)
 بعضی از آن وقایع را (لیفتنت) ابری
 کرده و برخی را از بابت هنک شان
 دولت خود اعراض نموده و بجهل اصل ترجمه
 نیز چنانکه باید نشده باشد روزمانه که سالی
 شکر (الکلیس) از (افغانستان) (بهندوستان)
 پیش لار (کلند) فرمانفرمای (بهندوستان)
 فرستاده و او از قلعه ولبوم بر جمع محترم

کارکنان هند شرقی در پارلمند لندن
 داشته بدست آمد که فلان روز از فلان
 ماه برماکه مامورین (افغانستان) هشتم
 از (فتح) و شکست و کشاد و بخت و گفت
 و شنود چه اتفاق افتاده آنچه از من
 آن کتاب مناسب حال تاریخ و مورخ
 و صلاحیت کنجایش در این رساله دارد
 با تاریخ روز و ماه و نمره آن نوشته در
 این رساله ایراد ننماید تا موجب مزید
 بصیرت طالبین عوالم ان غزوات و
 راغبین مراتب آن قضا پاکر دولی
 آنچه باید و شایسته مفصلا معلوم نشده تا
 آنکه در این اوان که سردار سلطان
 احمد خان به سردار محمد عظیم خان
 که خود در تمام غزوات رئیس و سردار

شکر بوده بجهت بعضی ملاقات که از امیر
دوست محمد خان سردار کابل مشاهده نمود
تقبض بر ماس کرد و در میان شاهنشاهی
مشفوع شده در دارالخلافه (طهران)
نی حفظ ملکه بالامن و الاثمان ملاقات
وی دست داده و شرح غزوات
از وی سؤال نمود در این رساله ابر
ورفته

در میان آمدن (انگلین)
(افغانستان)

سفرای دولت بهینه (انگلین) بجهت بد
پادشاه (ایران) با (افغانستان) و اطاعت
(افغانستان) با ایشان متوحش شده خفیه
با بعضی از خوانین (کابل) و (قندهار) و (پنجشیر)
نموده چنان قرار دادند که اگر دولت (انگلین)

برای تصرف (افغانستان) بدینصورت آ
 بالتام از در اطاعت در آمده کمال خدمت
 با و با ای اند دولت نماید و در ان
 کمال عداوت و خصومت فیما بین دو پهلوی
 (ایران) و (انگلستان) بود و دولت (انگلیس شاه)
 (شجاع) الملك را بر پاست برانگیخته
 (لاز و هنر و لیم گناتین) را وزیر شاه
 (شجاع) الملك قرار داده در آخر بهار پکن
 ۱۲۵۵ هجری و و پست و پنجاه و پنج هجری که مطابق پکن
 ۱۶۲۹ سی و هشتصد و نسی و نه مسیحی است باغبار
 بهار روانه (افغانستان) داشت بجهت
 خرم و احتیاط بنه چند فوج لشکر با
 (تمبور) به (شجاع) الملك از راه پنجاب
 و پیشاور روانه داشته که در اینجا آماده
 باشد (شجاع) الملك از راه سند و شکا

پور و از راه دره بولان بر شمال کوت و بر
 فوشنج گذر کرده از راه گذار کوچک که بیست
 فرسنگ جنوبی قندهار است آمده سردار
 رکند بخان در قندهار مانده و سردار احمد
 بخان و سردار مهر و بخان را از قندهار با شکر
 مامور نموده که در گذار کوچک و کدنی با سپاه
 رانجلس بپیوند و او نیز برخواسته چند آنکه
 بتوانند بگویند سرداران مذکور چون
 بکدنی رسیدند فاصله با این شهر دولت
 رانجلس و سرداران تخمها یکفرسخ و نیم
 بود چند روزی شکر رانجلس را در اینجا نگاه
 داشتند و آنجا قطع کرده و هر روز از آن شکر
 جمعی بی آبی میبردند و با غنیمت بعد از آن
 هر چه میتوانستند از اقوام بیجا میبردند
 تا آنکه شبی سرداران مذکور خواسته شد که

(انگلیس) شیخون برده از جنگ مساقب
 بدسرد نمایند شبانگاه همه شکر مسعد
 و آماده کشته که بدان شکر تبارند ز پر
 کار بر شکر بان دولت (انگلیس) زیاده
 متک شده بود چون همه شکر سوار و کار
 بمقامه و مقابله نزولک شد (حاجی خان)
 کاری که از عمده خواپین (شد مار بوخت
 سارش و مراوده که با شکر دولت انگلیس)
 داشت روی بدالنوی نهاد این معنی
 موجب اشتفکی و پریشانی شکر (فاخشم)
 کشته اتحاد و افراوان نظیفه بدوان انکه
 قطره خونی بر زمین ز پر و پا مردی به نزد
 بر خیزد و پراکنده شده فرار وی بطرف
 رشید را آوردند چون سردار (کنند خان) و سایر
 سه داران اینمقدمه را مشاهده نمودند

تاب محاصرت و مقاومت نپاورده اهل
 و عیال خود را برداشته با پانصد سوار با
 بران آمدند در رمضان ۵۵۰ هـ هزار و پست
 و پنجاه و پنج بجای وارد دارالخلافه (طهران)
 شده پادشاه نغران پناه (محمد) شاه
 نهایت عطف و رافت را در باره آنها
 مبذول فرموده شهر بابک کرمان و هرات
 و مردس (فارس) که اتصال پیکه بگردان
 بقبول او و سه دار (رحمد نخان) و سردار
 (مهر د نخان) مرحمت فرمود و در اینجا قیامت
 شده سه روز پس از فرار سرداران
 شکر (انجلس) و (شجاع) الملك و (ارشید)
 شده و مدت سه ماه (شجاع) الملك با شکر
 انجلس در ان شهر متوقف بود لیج صاب
 و شاهزاده (فتح جنگ) پسر (شجاع) الملك

بجگو مت (قد یار) مقرر نمودند (شجاع الملک)
 باشکر (ایکلس) بغرم تنجیر غزین (وکاب)
 و آنصفحات پرون شدند در غزین
 غلام حیدر خان پیر امیر دوست محمد
 خان (نکا هارک) خویش را منظور
 نموده محصور گشت سپاه (ایکلس) اطراف
 و جواب قلعه را فرو گرفته بدون
 آنکه شهر را بعلیه و قهر برکشند پس
 از دور و زبواسطه ظهور و زحافت
 قلعه کبان با یکدیگر سپاه (ایکلس) بر قلعه
 چیه کشته مسخر ساختند و غلام حیدر
 خان را گرفته بجلس انداختند امیر دوست
 محمد خان بغرم نزاع (ایکلس) در ارغند
 که چهار فرسنگی (کابل) است با سپا
 خود آمده کشته چون شهر غزین مفتوح

کشت امیر دوست محمد خان زبست ثلثت
 قورخانه خویش را آتش زده از طرف
 بامپان از کوه هند و کش کشت بزرگ
 درآمد و بشهر بخارا وارد شد و در ایام قف
 اسپه دوست محمد خان در بخارا از جمله پیرانی
 که همراه وی بود و اکنون حاکم غزنین است
 (شیرعلیخان) بود که هنوز شش خط از بناکو
 زسته و حس حاکم بشهر حد کمال بود
 امیر بخارا با وی پنهانی نظری داشت
 و چاره بخرانهار و افشای آن ثلثت
 و چون امیر دوست (محمد خان) بچاره دست
 او را از همه چاکو تاه دپد خواست (شیرعلیخان)
 از پدر گرفته در زمره پشخند مت خان خوش
 آورد و هر چند امیر دوست محمد خان (بجمله)
 ناموش خویش از بطنی اشاع نموده سوه

سودمند کشت تا شبی پتھر پسر را ازین
 ورطه پر خوف و خطر نجات داده برداشته
 فرازا بکوهستان کابل آمد و شکری در
 آنجا ترتیب داده در چهار بکار کوهستان
 باشکرا (انگلکس) راه سینه پیش گرفت
 و معدودی از صاحبان و برابگشت
 چون دید که آت مقاومت انجماعت ندارد
 در روزی ندون خبر و متعبد مقدمه
 در میر و لکم کنائن (وزیر محترم دولت انگلستان)
 در آمد وزیر مذکور بخت احرام کرده و
 نیز باز ماندگانی که داشت نزد خویش
 خبر پسرش (محمد) البکر خان که در (کابل)
 توقف نمود انگاه اینکس صاحب مامور
 گشت که امیر دوست محمد خان را با کسان
 وی (بهندوستان) برد

در بیان شورش افغانه

باسپاه (انگلیسن)

پوشیده نماید در این کوشش و جنگ
که مرقوم خواهد شد نمکی عظیم در افغانستان
بر سپاه انگلستان وارد آمد همانا
مانند وی در ممالک آسیای صغیر دولتی
را روی نداده زیرا که شش فوج پیاده
نظام و جماعتی از توپچیان اروپا و سه
دسته قد را انداز و یک فوج سواره نظام
و چهار فوج سواره نظام و دو دوازده
هزار تن تبعه لشکر نظام تمام در دست
افغانه مقتول گشت و چهار کور تومان
ایران خندان دولتی مهوب شد و
یکصد و چهار تن از بزرگان و اعیان
دولت بمینه (انگلیسن) عرضه تیغ آبدار شدند

مجملًا آنچه در میان (افغانستان) معروفست
 چهل هزار از شکر (نیکلس) کشته و
 برابر آنچه مذکور شد حرا نه ایشان بر
 باورفت بدین شرح که کارداران دولت
 بهبه (نیکلس) بعد از فتح کابل و قندهار
 از امورات افغانستان اطمینان
 حاصل نموده سر و پیم کناتین را که سپهر
 (کابلستان) بود بجلو مت بندر بعضی مامور
 ساخته (و انگشت ز بر نشن) را بجای
 او نصب کرده با سپاه (افغانستان)
 بتوقف جلال آباد حکم دادند و فوج (جزا
 سئیل) را نیز با او مامور کردند و اهو
 کارداران (انگلستان) مملکت (افغانستان)
 خاص خویش میدادند چنانکه در ذیل
 کاغذ اول فرمانفرمای (هندوستان) مذکور شد

و آن این است بر شکر مادر شهید (کابل)
از وجبات حال تا او اخر ماه (اکتبر) ظاهر
و آشکار بود که ما را با «افاغنه» و «افاغنه»
را با ما مخفیست و داد و استخداست زیرا
که پیشتر از روسای شکر مادر شهر نیریز
داشتند و انبارهای از وقه و سبزه
ایشان در شهر بود اگر چه در میان شهر
بود از علما و قضات و مردان سپاهی
آنجا خلا فی مشهوره بشود و دیگر انداخته
نارضا از عموم مردم بنظر نمی آمد چند
هفته مکه چند روز پیش از آن از حقیقه و
اشکار از جمیع علامات و آثار حركات (افاغنه)
کمال مودت و دوستی معلوم شد و بر
بود که امور مملکت و کارهای ماچنان در
ترقیست که کو با جمیع مشکلات امور (افغانستان)

اصلاح یافته و بطوری مشتمل گشته که
 انملکت برای مملک ابدی خواهد بود و
 در او اخرامه سبتا مهر شکری برای تنبیه
 سرکشان طایفه که در زاده شمالی غزین
 ساکن بودند مامور گردیده و چون طایفه
 مزبور قدم بدایره اطاعت گذاشتند
 سرکشی بدون خطر و خون ریزی با
 انجام رسد نوشته بودند که (میر و لیم گنجان)
 روز بیستم (اکتبر) معین نموده که (سرالکشد)
 بزرگش را در سرامورات خود گذاشته
 و خود روانه بمبئی شود و در آن زمان
 ۱۸۴۱ هجری که (۱۸۴۱ م) هزار و هشتصد و چهل و یک
 ۱۲۵۷ - مسیحی بود مطابق (۱۲۵۷ م) هزار و دویست
 و پنجاه و هفت هجری ما جاری با تجزیه
 را تخلیس در کوهستان (کابل) اسوده

حکمرانی میکرد تا ماه جمادی الاخری برسد
 بکتن از مردم (افغان) غلجانی که ملا موسی
 نام داشت با اتفاق مردم رپکر بر حسب
 حکم (شجاع الملک) برای اخذ مثال دیوان
 بمحال (زُرْمَت) که مسکن غلجانی است
 و در جنوبی (کابل) واقع است شتافت
 مردم آنحال سه از فرمان بر تافتند
 و تفکی بطرف ایشان کشاده ارشین
 برانند چون انجیر کشوف افتاد که وی
 از سپاه بدفع ایشان پرداخت انجا
 چون قوت سارعت نداشتند بقتل
 کردند و این اول فتنه بود و چون
 ماه رجب پیش آمد سه تن از بزرگان
 قبیلہ غلجانی که (غزیر خان) و (محمد شاه و
 (خان و خدا بخش خان) باشند از (کابل)

پرون شده بغارت قوافل و نهب کار
 و ابلهان و سد طرق و شوارع برداشته
 در سه فرسنگی (کابل) سقیانی کرده اند
 طریق آمد شد از هندوستان (کابل)
 سد و دگشت و باجمعی از غلجایی که در
 اراضی شرقی کابل جای داشتند نیز
 متفق شده چنانکه در مرا سده فرمانفرما
 هندوستان و آن این است در یک
 محضه که در سه و پنجم یکناتن در ششم ماه
 (اکتبر) مرقوم داشته اشاره نموده است
 قبلی اعشاشی از چند نفر از بزرگان
 طایفه غلجایی شده تی که معرکای غرض
 راه از کندک تاد و از ده سپرده
 کابل در حکم انجاست اگر چه میرکای
 مزبور بسیار سخت و صعب الملک است

لیکن ما از اول ورود تا بحال با بزرگان
 غلجانی محال را بطله و اتحا و منظور داشته
 و داریم و سبب رنجش و فساد آنها
 این است که مواجب و خانواری و
 مقرری آنها را کسر کردند و چون قیمت
 غله تسعیر یافته این تفاوت در نظر آنها
 بسیار کرات و آنچه معلوم میشود سبب
 طغیان و آشوب و اینکه طرق و معابر
 را سد و دو مغشوش کرده و چا پار
 خانه را غارت نموده اند همین است
 اشی و بعد ازین فتنه (کنشکن) باقی
 و میماند (جما غنی از شکر برداشته
 بدفع ایشان پروان شتافته و چون سه
 فرسنگ از کابل گذشته و گویا از
 (دافاغنه) غلجانی برایشان تاخته و چچ

از آن مردم را بکشد لکر (لیکس) ناجا
 متوقف گشت و بخوشتن داری پرداخت
 (حزال سنبل) فوج سبز و هم را
 (کابل) برداشته (میلٹس) پوست
 و روز دیگر قصد بارزت (افغان)
 پروان تاخت اما از تاخت و تاز (افغان)
 این بنوده برخوشتن ترسان بود
 پستم شعبان دیگر باره سپاهی از (کابل)
 (میلٹس) پوست و با ثاق دور و دیگر
 با (افغان) بر او بختند و قوت مبارز
 یافتند چه از طرف دیگر (شجاع الملک)
 از زمره خان پس جان (نثار خان) فارسی
 زبان حاکم غلجانی بد کمان شده اورا با
 عوای روسای (لیکس) ما خود داشت
 و ازین روی خواپن (افغان) اندیشه

آن کردند که مبادا پش از یکپک گرفته
 محبوبان بلند فرستند چه عادت و نیز
 و حبله پش از او تصرف بندگان
 پیدا شدند بر شورش دغوغا بفرو
 دند چنانکه این مطلب نیز در نوشته فرما
 نفرمای هند و ساقست و آن این است
 ما اگر چه بطور صحت بپند اینم که اینهمه طغیان
 غم افزای در شهر (کابل) از چه رو
 ریا شده و یک ازین کاغذ (کیست)
 ما شش (ن) که در یازدهم ماه (اکتبر)
 از پیشاور مرقوم داشته و در مسم
 مزبور بار و زنا مجات دولتی بان
 مجمع محترم ارسال نمودیم چنان معلوم
 میشود که شش نفر از بزرگان طالبه
 درانی که اسامی آنها بدین تفصیل است

عبدده خان چکرا^۱ عبد السلام خان بانرا^۲

ابن الله خان لورکی^۳ میر افضل خان عرض پنا^۴

سکندر خان بانرا^۱ محمد حسین خان جوانپتر^۲
 در خصوص نقصان مقرری که داشتند
 بطور آشکار و بچهره حرکت نموده بودند
 و این سبب کم الثقاتی (شجاع الملک)
 بست بخودشان شده بود و حال آنکه
 (شجاع الملک) بواسطه قلب مداحل^{بمصلحت}
 و شورت (مرو بتم کلماتن باتن عمل اقدام)
 نموده اگر چه در باب حقیقت قهره ثانی روز
 نامه رسمی بآزرسیده است ولیک
 مجمع شما از مصا بن نوشتما نیکه این او
 قات علی التوالی فرستاده شده
 اطلاع دار بد که نقصان مقرری خویش

سپاهى و ترتیب افواج سواره که بواجب
 آنها بخصوصه از دولت داده میشود
 از جمله رموز دولتی است که براس
 قوت و شوکت (شجاع الملک) بسیار لازم
 بل بسیار عظیم بنظر آمده و بعلاوه این
 مجمع محترم شما نیز اکاهند که از جمله
 کارهای و تدبیرهای واجب ما این بود
 که هر قدر ممکن میشود این نظام امور
 بطوری که آرام که مداخل (شجاع
 الملک) با مخارج مطابق آید اشی
 و سه هزار تن از افاضائے علیهای
 کباره سه طریق مودند و از جانب
 دیگر ما جاری (کر نفیس) باشکر خود تا
 پیروان (کابل) براند با جمله روزی
 ۱۲۵۲ هجری قمری و پنجاه و هفت

بجزی شهر (کابل) پکاره برهم خورده کل
 مردم شهر د کاکهن و حجرات خوش
 رابستند و اتفاق کرده (برالگسند
 ربرنس) تاخن برده اورا بکشد
 خزانہ دولتی را که سپرده جان
 سس بود بغارت برده (شجاع الملک)
 که در بالا حصار جای داشت یکتن از
 پسان خود را با (محمد عثمان خان
 صدورانی) نظام الدوله که وزیر بود
 و گروهی از افاغنه را با دو عراده توپ
 بامداد ایشان روان کرد بالاخره شکر
 بنجشود اما شکرانلیس در سنکری که
 هزار دزغ طول و ششصد دزغ عرض
 اطراق داشتند که اورا بزبان هندی
 (چپا دنی) گویند و بهین اسم شکر

اخیل میان (افاغنه) معروفست و بپای
 محکم افراشته بودند و قلعه جدیدی که
 داشتند که علف و ازوقه در آنجا
 بودند و جماعتی حارس و حافظ گشته
 و در این گیر و دار کردند

بایال و و پسر و اندر باب شکر
 (نکلیس) قتل آمدند و در بیت و یکم (نصاح) — ۱۲ روز
 (افاغنه) باغ شاه را گرفتند و قلعه (محمد)
 شریف را نیز که بیرون شهر و بیرون شهر بود
 منهدم داشتند و جمعی نیکو نگاهبان گشته
 تا راه شکر (نکلیس) بقلعه که ازوقه آنجا
 بودند مسدود افتاد و نگاه قلعه ازوقه
 را محصور ساختند و از کار واران (نکلیس)
 خطائی برزک بود که علف و ازوقه را در
 میان سوزاند داشتند و در از شکرگاه

کشته
 پل

اناشته بود بد ران سس واران از
 فوج پنجم هندی با یکصد تن حافظ و حاکم
 قلعہ بود اما دفعه (افغانستان) را پیشو است
 کرد و اینطی دیکر از خردمندان این
 که با وجود بعد قلعہ آرزو که کاهبان از
 اندک کماشته بودند مع القصة (الکلیان)
 بدان رضا دادند که دست از قلعہ باز
 دارند جانی سلامت پروان برده لشکر
 خویش بپوشند و گشتن سوین از فوج
 چهل و چهارم باد و لبت تن با دوا داد
 که شاه پدران سس واران را از
 مملکت نجات دهد در قلعہ (محمد) شریف
 در باغ شاه او را هدف گلوله شده
 و دیگر کمرک برو بار پند سلطان
 اتحاد شکر او مقتول و مجروح گشته

از آن سپاه و سه تن از ناپیان او
 مجروح بنکر شدند پس از آن ^{بسیار} سنگباران
 نماز و بگر (آن سن کار و آن) با صد تن
 و یک دسته از فوج پنجم سواره نظام
 با عانت آن سن دارن و مردم قلعه
 پروان شدند هم از ایشان هشت
 تن مقتول و پانزده کس مجروح شده
 باز که بجشد در بنوقت (کیتن بوی)
 سیور ساحتی نزدیک سردار سپاه
 آمد و حروشیدن آغاز نهاد که اگر این
 قلعه تسلیم دشمن شود عادل صد
 هزار تومان کفایت کرده شود و این سهل
 باشد ازین صعب تر است که بار
 افندون از دوروزه از و قه ^{بسیار} در
 و آن قوت نذاریم که از جای دیگر حمل ^{بسیار}

تو اہم کرد سوار سپاہ از اصفامی
 این کلمات ہراسان شدہ نزد اُن بن
 وارن (آدم فرستاد کہ چند اکہ توانی
 بخواست قلعہ اسوار باش و مانتر
 آمد و خواہیم فرستادن نس وارن
 در جواب گفت کہ (افاعنہ) اکنون در
 ز پکی از بروج قلعہ ثقب ہنرند
 و مردم مانتر چند ان مضطر بند کہ بسیار
 کس خود را از فرار بارہ تر پراکنده
 بشکر ہیکہ رند اشب اگر مار آمد
 ز سہ کار از دست و پتر از شصت
 شود چون شش ساعت از شب گذشت
 سوار سپاہ باوز پر محشار و دیگر
 لشکر مشورت کردہ قہار بر این نهادند
 کہ اشب باید جمعی را باند قلعہ آواز دہ

فرستاد و افاغنه عادت آن ندارند که
 در شب پیدار و نگاهبان باشند و
 از در پیش پنی کیستین جان را جاسوس
 فرستادند تا از افاغنه خبری آید و پنی
 جان برفت و باز آمد و گفت که و هی از
 افاغنه اجماع کرده از بهر بوش قلعه
 شورت میکنند از پنجه انجلسان و
 فرستادن معین قاعدی کردند و
 صبح بر زد و افاغنه و لپران بوش
 بردند و در قلعه را آتش برزده بسوزانند
 و قلعه را متصرف شدند و این سینه و این
 از راه دیگر که از بهر کر بزد بوار قلعه در
 کرده بود با سواران انجلس فرار کرده
 کر نخت و ازین فتح قلعه یکسره دریا
 انکله صغف شد و بدید آمد و افاغنه

ما بنده سده سده برابر ایستاده از بقلعه
 بجهل از وقه پرداختند در بنوقت برزگان
 (اکلیس) هم از بیم جوع و هم از غارت نام
 و ننگ غظیم دلشک شد لبقتنت ایر
 مصلحت در یورشش بقلعه (محمد شریف)
 دیده و سران شکر نیز این را
 را پسندیدند پس سردار سپاه باجا
 سوین و فوج ششم پیاده بندیرا مامور
 بپورشش ساخت انا ما جار که مهباب
 همه جا پیش روی سپاه برو و چون را
 بر گرفتند خود را در پناه دیواری کشیده
 سده دار سپاه چون این بدیدند
 که اینچنین مرد تنیر و نبرد شوند که در پس
 شکر را امر بمر اجعت فرمود و روز
 دیگر اعدا کار کرد و آن س بنده

تاصد تن از فوج پاله چهل و چهارم
 و همچنان و سس را با صد تن از فوج
 پنجم پیاده هند و اسبتر را با صد تن
 از فوج نئی و هفتم پیاده هند می پور
 قلعه فرمان داد و بر این سرگردان کر
 نقد سس را سردار فسه مو و انجاعت
 ساخته خجک شده نخستین سختی دیوار
 قلعه (محمد) شریف را با توپ پست کرد
 انگاه یورش برده قلعه را مسخر داشت
 و همچنان بک همه باغ شاه بصره
 انگلیسان در آمد و از طرف دیگر سواران
 افغان و انگلیسان با یکدیگر رزم کرده
 و افغان غنیمت جلالت کرده و کشتن کمر
 را با جزایر چنان از باغ شاه اخراج
 کردند و جمعی کثیر را بکشتند مردم

قزلباس (کابل) که تاکنون برکناری
 برکناری بودند و با هیچ طایفه مبارز
 سه و ن میشتند این هنگام (افغانه)
 را قوی با میشتند و نیز و ایشان شناسند
 (فی الحقیقه) تمام امالی کابل از پرو
 و درون متحد گشتند و در میان اینوقت
 آنچه فرما فرمای (هندوستان) نوشته
 و آن این است باید اینمضی را بشناس
 یقین بدانیم که بسبب اشغال امور دولت
 (شجاع الملک) بود که برزگان در آن
 از کسر مقروی و عدم تسلط خود
 اندیشناک شده چنین طغیان فتنه
 را برپا نمودند تعصب دولتی و ملت (افغانه)
 چنان برانگیخت که شکر ما چاره ایشان
 شوانت کرد با غارت و غنک اقدام

با شوب و بخت نمودند مہمان آفت
 از دست طمارا تبر لزل در آوردند
 برزگان شکر ما اصلاح و چارہ آن کا
 را آموختند کرد امالی (افغانستان)
 بعضی از زار عین رحمت کش کہ بچکل
 از تسلط و حکومت ما در انملکت شیون
 و راضی بودند و رضایت انتخابت آنها
 مینہ در چنین مقام چند ان ثمری نخواہد
 بخشید عموما اسلحہ حرب برداشته
 طالب بخت شدہ چہ ایشان ہنگام
 از اتنی خوی کرشمہ اند و زمانہ ایشہ در
 ماند اد کہ انہکو نہ غاد تھا کے مذموہ
 را از مہمان آنها برداریم و نظم تازہ
 بکنداریم (انتہی) پس (فاغنیہ) در رویت
 و بیخیم (رمضان) زیر برج قلعہ (محمد شریف) را

نقب زدن گرفتند و شکر (انجلس) را
 هر اسناک کردند و از طرف دیگر (انجلس)
 در سنکر نیز از دو قه کم بود چنانکه وزیر
 مختار بر زحمت فراوان و بهای گران
 قوت شکر را افزون از یکدو منتهی
 بدست آورد و در چنین وقت چون سردار
 سپاه مریض بود بدین احوال
 لاجرم وزیر (مختار) کس طلب (بزرگوار)
 شلستان (فرستاد و او بایک
 عراد و توپ و صد تن پادیه فوج چهار
 و چهارم پادشاهی و تمام قوج ششم شاه
 و شجاع الملک را با لاجرم بکنار
 و مقداری اردو کندم نیز با خود پاورد
 ما بعد از ورود بکنار بجای آنکه شکر
 را قوی دل کند گفت سپاه (انجلس) را

بادافا غنی قوت مقاتلت نیست خاصه
 اکنون که زمستان در پیش است و از
 جماعت مایک تن زنده مراجعت نکنند
 بهتر است که اگر توانم از پنجا سفر کرده
 خود را بجلال آباد رس ^{الکلیس} نیم شکران
 چون از دشتگان ^{الکلیس} انگونه سخن شنیده
 وخت و دهمشی بزرگ برایشان
 اما سه دار سپاه در پاسخ گفت ما
 همه جا باید حفظ و حراست خویش کنیم
 و از سنگری که امروز کمین و ماسن
 است پرون شدن و در پان با
 (افا غنی) رزم وادن آب در مادن
 سودن است و خود را بدمان شبه
 افکندن این احلاف کلمه در میان
 همه دگر انداخت و شکر را فرون

از دور و زه از دقه نبود و در بنوقت افغ
از جانب (شرق) و (مغرب) سنکر بر بلند
عروج کردند و آهنگ یورش نمودند و
از برج قلعه ریکا باشی که با سنکر یک
پتہ پرتاب زباده مسافت مذشت
چون باران بچار کلولہ شخخال تفنگ
بر سنکر بارید و ز پر (مخار) چنان صواب
دید که (شکست آن) برج ریکا باشی
یورش برده با بکله تمامت لشکر
انبوه شدند و خواستند از طرف شرق
سنکر پروان (شوند کپتن بلو) که سردار
دودستہ پیاده افواج شاہی بود
از دروازہ سنکر پروان شود ازاد
حام لشکر راہ را کم کرده سواخی از سنکر
پروان شافت از رزم (افغان) چنان

بتد سید که کو با مرگ را بچشم خویش
 همید بد و در آن زمان جمعی از شجعیان
 ایشان مقتول گشت (کلنل مکمرل) ^{مردار}
 فوج چهل و چهارم با شاق (لَفْتَنِتْ بُدْ)
 از فوج ششم شاهی با گروهی از سپاه
 اروپا و قلبلی از سپاه هند بر حمت تمام
 بدو ایشان پروان شدند (افا غنم)
 چون این بدیدند تا ختن کرده میان هر
 شکر حاصل شدند و از انشور لپتن بگو
 را با مردمش محصور کرده شیخ در ایشان
 نهادند (شلتان) از مکمرلپتن انحال
 آتش حملتش زبانه زد و ن گرفت و فرار
 داد تا شکر از جای بجنبند و متقارن
 بر (افا غنم) حمله برند باشد که انجمن
 نجات دهند (افا غنم) تا خشد و ایشان را

نشانه و را نگیسان دو کرت و کرت دیگر
 حمله دادند در حمله سیم و قتی مردم خود رسیدند
 که از انجماعت خبر داشتند و رفتند
 و بکشتن از سپاهیان و دیگر کس بجای
 بنود و این دو تن رزمی مردانه کردند
 چه سی تن از افغانه را در تن جنگ
 با کلوله تفت بکشتند و از انجلس
 تن مقتول گشت اما درین کبر و در قلعه
 ریکا باشی و قلعه ذوالفقار و قلعه کو
 دیگر که مقدر کندم انباشته
 داشت بدست انگیسان اٹا دیا
 انجلس در زمان بجل کندم پرورشند
 و یک نیمه ان کندم را تا هنگام غروب
 بسکر آوردند افغانه چون شد ان
 جنگی بر پر قلعه ریکا باشی و قلعه ذوالفقار
 رفتند

شهب کنده و آتش در زدند و کبر باره اند
 قلمه را بدست آوردند و روغنه شوال
 جماعتی از افغانان از طرف غربی سنکره
 توب برداشته بر پشته عروج کرده سنکره
 بکشا دند و ز پر محشر در دفع ایشان
 کشت (شکریان) بفرمود تا ما جا زین
 جماعتی را برداشته و پیرانه بجابت
 ایشان تا ختن برد و چنان برفت
 پین الفریقین زیاده از دوازده در
 مسافت مانند با ایهمه پیاده (افغانه)
 چون کوه پاینده قدم ثبات استوار
 داشته و بکشا دند توب و ثمنک
 جماعتی از انکلیسا نراج مجروح و مطروح
 ساختند و این هنگام سواره (افغان)
 از خنک روی بر تافت و پیش روی

بیا دکان خالے کشته سپاه (انگلش فستی)
 بدست آورده پیش رفته و با سه نره
 جمعی از یادگان (افغان) کشته باقی را
 دادند و شک عراده را شکسته توپ از
 بخاک افکندند و دود عراده دپکر را بر کف
 بسکر خویش آوردند و بعد از این فتح
 آتش پشی برای (انگلیس) بدست آمد
 (لِفْطِیْنَتْ وَ لَکْرِم) با کردی ار سوازان
 بی نظام در سما از بالا حصار توانست
 حمل از دق بسکر کند اما اریم نمان
 و آمدن برف و سه طرق هر است
 بودند و ریزش بار بر آن بود که سکر را
 پرداخته بیلا حصار کوچ دهد و ششمان
 این را استوار نمایند
 و هم در آنوقت از جلال آباد (خبر انگیل)

فرستاد که در این زمستان هرگز مارا
 قدرت نباشد که بدو شما شکر فرستیم
 و اینجگر مردم سنکر را دل شکسته کرد و
 بر زگان شکر دل بر آن نهادند که بر سنکر
 (محمد) شاه خان که میان سنکر (انگلیس)
 و بالا حصار است پورشش برند و او را
 از پیش بردارند تا در عرض راه مانعی
 نباشد (اپستومرت) مهندس گفت
 شکر (انگلیس) را بالا (فغان) قوت یافت
 نیست و اینجیال محال از سر مروین
 و چون از قلعه چهارده همه روزه (انگلیس)
 از و قه بنکر می آوردند و از (افغان)
 زحمت فراوان میدیدند آن تنفق
 شدند که اقلعه را فرد گیرند و اسود
 خاطر شوند (ماجار سوئین) از فوج چشم

هندی با جماعتی بفتح آن قلعه مامور
 وقت رسید که (افاغنه) بدانجا تا حته
 انقلعه را تحت فرمان آورده بودند و
 (ماجار سونین) بے نبل مرام بر جت
 نمود و (لیفٹیننٹ) اِپری نیز حراست
 برداشت و روز شازدهم سوال
 (محمد اکبر خان) سپه ایدو دست (محمد خان)
 که بعد از پدر در کوهستان بود از راه
 میان بکابل درآمد و (افاغنه) در کرد
 او جمع آمدند و از نظرف (الکلیسا)
 بطلب از وقت در سپهر قلعه چهار وکیل
 کشید و ز پر (مختار) پر رشت زراعت
 و تحریص همگرد چه بعد از تسخیر قلعه
 بر تحصیل از وقت پشتمای چد که افزوده
 بر سنگر بود بدست می آمد و از شر دشمن

اپنی حاصل بکشت با بکلمه چون دوسا
 از طر بگذشت پنجدستہ از فوج نی
 ہقم ہندی و صد تن از فوج ہندس
 و دودستہ بزبادت ہندستہ از سوار
 نظام بابک عراہ توپ بر جلی کہ شرف
 بدان قلعہ بود عروج کردند و در قلعہ
 زماہ از چل تن کس نبود پس وہا
 توٹ و تفکٹ کشا دہ شد (ماجارسون)
 با شاق ماجار کر شاد کہ مامور بفتح
 بودند و رازہ قلعہ را نشانہ شد و
 از راہی کہ با چوب و تھہ ساختہ بودند
 یورش بردند لاجہم (ماجارسون)
 مجروح و جمعی از سپاہش مطروح
 کشت بھر بہت شدہ آگاہ شدہ دستہ
 از فوج پیادہ نی و ہقم ہندی را با

ماجار گزشت و و صد تن سالدات هند
 پید و اخن سکر مامور ساحت تابد
 آهنگام شام «افاغنه» اسپبی لبه
 رسانند اما ایشان بساختن سکر و
 بنا فشد و کاری که چندین واجب بود
 مواظب نشده و ده هزار تن از افغانه
 کابل در جیل و پکر قریب با و جای و
 پس آهنگ ایشان نمودند بصواب
 (کَلْبُ الْهَوْرِ) الخلیفان بصورت
 قلعه صف کشیده و سواران نظام در
 قشای ایشان ایستادند اما سواران
 (افغان) از سمیه جمله افکنند (لِفِئْتِ
 و الکر) را بقلعه انداخته (شربیل)
 از پانه جلادتی کرده (عبدالله) خان
 (افغان) اچکزائی که پیش آهنگ بود

بضرب کلوله جراحتی رساند لیکن (اغش)
 از سه جانب چنان حمله کردند که لشکر
 (انگلیس) را بمحال جدال نماند از غلبه و
 و غلبه ن غطش بمقاب و توان کشته
 هر بیت کندن مقبول همی شدند و (اغش)
 بر سه توپخانه تاختن آوردند سواران
 نظم را حکم بدافعہ رفت و ایشان
 بفرمانی کرده بپایانی شدند توپخانه
 و قورخانه بدست (افا غش) اما لیکن
 بسبب جراحت (عبدالله خان) (اغش)
 راه شهر را پیش گرفته (انگلیس) فرصت
 بسته توپخانه خویش را آتشی
 داد نمودند و از نو قورخانه از سنگر
 بگاہ رسانده ناپره حدال اشتعال
 یافت (افا غش) از جرت آنها خلالت

کرده مانند شران شرزه و ماران کرزه
 و ماران کرزه خشکین بر آنها حمله آوردند
 نخستین توپ خانه آنها را متصرف
 شده توپچیان را از شیخ کدرا اند پس از
 آن بنظام پیادگان جمله برده ایشا زخان
 پراکنده کردند که دو کس با هم بلبوا
 بود و قورخانه را نیز متصرف شدند هر
 مستان هزار رحمت بسکر خویش
 گریختند و سواران (دافغان) تا کنی بسکر
 ترکناز در آمدند ما جارگزشتا و با سعدو
 خود را بسکر در بر و فوج پنجم شاه
 و جزا پرچبان از پیش روی (دافغان)
 در آمده نکلند که (دافغان) را از این
 زباده غلبه دست دهد ناچار پشستند
 (نظام الدوله) وزیر (شجاع) الملك با مردم

خود نیز در دفع افاغنه جلادتی بنه
 کردند و هر کس و دالکن در جنگ
 جرات یافته یا قتل کلن البور و جمعی از
 زخمه ازان چون قدرت آن نداشته که
 با هر پست شدگان خود راه بسکریند
 افاغنه هنگام مراجعت از کانسکر
 ایشانرا با نفع پاره پاره کردند و همچنان
 و اماندگان و کراتیگانرا که پراکنده بودند
 از بیغولها بر آورده قتل رسانیدند و
 پس ازین جنگ و کبریا کلبه از قوت
 مقاومت نماند و سخن از در مصاحت
 و مسالت رانندند —

کشتار در اظفار مضاحجه الخلیفین
 افاغنه و سایر وقایع
 ایقافه

در آن محاربه و مجادله که سپاه (اکلمس) ^۱
 با رافاغنه اتفاق افتاد خطات زیاد
 و جنبه های بسیار در دهنده سان شکر
 ایشان سه زد که خارج از قاعده شکر
 کشی و پیرون ارز سوم مردمان جنک
 بود که خود نیز بر خطات و انانان خوش
 مقررند و بغیر ادعان مفه می ندارند
 و تواند بود که چگونه اعمال از هول
 و هراس ایشان را رو داده
 یا آنکه شهرت آنها در مهارت
 محاربت شهرت بی اصل و در ب
 مشهور لا اصل کم بھر حال بعد ازین
 شکست (کپتن کلی یلی) از بالا حصار نو
 و (شجاع) الملك و دیگر همه ان هم
 بر این گذاشتند که بدون درنگ و تامل

بالا حصار شکر را کوچ دهید و شکر را
 بگذارید (در شلستان) این را آن
 را بصواب مقرون مینداید در پاپا
 مر (انگلیس) بطلب مصاحبه پیروان
 شدند (نظام الدوله) پیام فرستاد
 نواب (محمد) زمان خان پیه نواب (پد)
 خان برادر زاده امیر (دوست محمد) خان
 که در سده داران برزک (افغانستان) و نیز
 پنجمی او دولت (انگلیس) است سخن
 بر این دارد که (افغانستان) بگویند شکر
 (انگلیس) میباشد بکاره از مملکت پاپا
 بروند و مادر کار خویش بناتریم و هرگز
 اخوان هم بر خود پادشاه خواهم ساخت
 باید در این باب مجلسی از رؤسای
 هر دو فرقه منعقد شود آنها بر قبول کرد

پس وزیر در محضر دو تن از افاضای غنی را
 ملاقات کرد و سخن چندی از در مداحی
 و محاوره برانداخت و غنی بر طبق بجز و تمیز
 رفتند و پسرون از طاقت وی از روی
 چند محبت و تکلیف شاقه فزون
 از انداز برانها نموده و چون وزیر را
 اجابت توانست کرد از جای محبت
 و کفشد کار مادر پسران خجسته
 خواهد شد شمشیر و دروپه کار بکرد
 کند وزیر در محضر را کلبه چو کار را
 دیده از خوف و هراس قیاس و تماشای
 شد سخن از آخرت گفت با آنکه تمام
 اهل الکثره بکبره العیاض بالله حشره
 نشر را افسانه و مذبان دانند گفت
 قیامت نزدیکست و رود باشد که ممکن

بکد بگر را و پدر و پدر کنیم و زشت از
 زیبا آشکار شود پس از بکد بگر جدا شد
 و چون سه روز بر این بکد شست هنگام
 سپیده صبح کردی از افغان ببالا
 یورش برده و در ناخارا نوازت که
 حکمران نظام بود شکر بده افت بخت
 و در افغان را شکست داده مراجعت
 کردند و روز دیگر (افغان) بر جبل پیا
 و صعود کردند چند توپ بنکر کشاد
 و چون شب درآمد بر سنکر (محمد) رفت
 یورش بردند اما فتح ناکرده باز
 گشتند و روانه دیگر هنگام سپیده
 دم پی را که بر رود کابل بسته بود
 خراب کردند و سنکر (محمد) شریف را
 بقوت یورش گرفتند و فوج چهل و چهارم

راز آنجا هر پست دادند —
 تخریص کردن سران سپاه
 اکلینسن وزیر مختار را در
 مصاحبه با افغانه و یکید

انها با یکدیگر

سرداران (اکلینسن) باشکوه در معرجه
 محصور و کار را بر خود شک و پده خواستند
 از در صبح در آید و ران پس افغانه
 را مافی یکدیگر ساخته بخود پندارند تا
 بدین خدعه مکرکاری از پیش تسلط
 نخستین باز آیند و در آن هنگام ران
 افغانه با وزیر محمد اکبر خان بود (اکلینسن)
 خواستند با سه دارگای افغانه نواب
 محمد زمان خان و سردار محمد عثمان خان پس

نواب رستم خان و نایب راهن السیخ خان
بنای معاهده و مصاحبه بدون اکامه
و استحضار وزیر محمد اکبر خان کذا
وزیر مختار چنان پس انت که چون آن
نفر با اکابر (مجلس) در مقام دوستی
وزیر محمد اکبر خان نیز متابعت آنها
خواهد نمود و نایب اسپر از جانب محمد زمان خان
همه روزه مراوده می نمود

سخن از مصاحبه در میان بود ولی دو
شکر از طرفین مهاباتی قائل و جدا
بودند و در آن اوان وزیر محمد اکبر خان
راستی عارض گشته و در شرف خوش
حظه بود اتفاقا سردار سلطان احمد
خان پسر سردار محمد عظیم خان حاکم
کشمیر با شکر از شکر گاه خوشن

پروان آمده چون بجوالی سنا (کلین)
 رسید (امام الدین) نشی از معک (کلین)
 جد اشته و بهرامان سردار سلطان (جد)
 خان پیوسته و بجایگاه وی در آمد چون
 سردار مذکور روز پر محمد اکبر خان را در
 یکجای سکنی بود و نظرش بر (امام الدین)
 نشی افتاد از سه دار پرسید
 که انچه دیکست و مطلبش چیست جواب
 داد که انچه دیکست و سخن و سخن
 انت که من از جماعت (انجلس) هزار
 حیل و تدلیس فرار کرده و بطواف
 مسلمان که فطرت من سرشته آب
 و گل ایشانت روی آورده ام چون
 سرداران دیگر صرف شام کرده و
 هر یک بقرخوش در آمدند و از آنجنگ

سردار سلطان (احمد خان) کرة بعد اولى
 بنزل وزیر محمد اکبر خان معاودت نمود
 و پد وزیر محمد اکبر خان با آمد که آ
 و می آمده بود بکوه مشغولند سردارند
 کور متعجب گشته از چگونگی حال وی
 پرسید وزیر محمد اکبر خان بوی گفت
 که این شخص از جانب وزیر (محتاج) پرت
 آمده و چنین پیام آورده که چون پدر
 و سایر اقارب بود (هستند و ستان)
 میاشند دوستی با (انجلس) حال تو
 و انت از دکر انت و خواهش من
 از تو انت که تو نیز مانند سایر سردار
 با سران دولت (انجلس) طریق و فائق
 و دیگر نمی پونی و پراس خبک و نفق
 مکروی و انگاه چنین گفت که اکنون را

من آنست که بدون تاخیر و تکامل (محمد شاه)
 خان غلجائی را نزد خویش خوانده و
 در بنیقدمه ویرانه استان خود
 سازم و هم در آن ساعت (محمد شاه) حاضر
 بودند و خویش خوانده و مہیشاق و
 واثق آمد و زنان پس (امام الدین)
 نشی را گفتند که همین شبانه بجهاد
 پیش وزیر (محمد) و رای و با وی که بآمد
 دوستی را با شما محکم سازیم و بد آنچه
 صلاحیت حال طرفین در آنست پردانم
 و با (امام الدین) نشی چنان فرار داد که
 از برای تبلیغ پیغام شبانه نقشه اشکبار
 در فسلان موضع با بہت تا نور از درون
 آرد چون شب بر سر دست در آمد و وزیر (محمد)
 اکبر خان و سه دار سلطان (احمد خان)

کس بوضع معهود فرستاده (امام الدین)
 را آورد و از وی مطلب و مقصود
 وزیر (مختار) باز پرسیدند گفت سخن
 وی اینست که ما با سه داران دیگر
 قرار بنجد پد عهده گذاریم و شما نیز از برای
 اطمینان خاطر ما سردار (سلطان احمد)
 خازا در چپا وئی افرستاده تا با و
 قرار کار معاهده و مصاحبه را بنحاه
 بنای دوستی را استوار نمایم و تمام
 این کار بدون آمدن سردار صورت گیرد
 وزیر و سه دار مذکور چنین جواب دادند
 که بوزیر (مختار) بگوی که فردا تو با اکابر
 (انجلس) و سرداران (افغان) که قرار بنجد
 عهده و مصاحبه با آنها کرده اید از عسکر
 خویش بیرون آمده در محلی جمیع آید

یا نزدیک انجمن پوسته قرار که باید و
 شاید خوب است نهاد روزانه و یکم برزگان
 و دو شکر از طرفین بیرون آمده نشینند
 و عهدی که منجوا شده بد پیکوه بشود
 و خلاصه آن عهد نامه امنیت که اول
 دوستی (انجلس) و (افغان) دولتی باشد
 نه شخصی که اگر شخصی خود را دوست
 دولت (انجلس) داند و با (افغان) در
 مقام دشمنی بر آید (انجلس) و پراچا
 کنند مانند آنکه در حق (شجاع) الملک چنین
 قرار دادند که چون با دولت (انجلس)
 دولت است و با (افغان) دشمن باید
 بملکت (انجلس) برود و اگر نزود از
 خطای مالی و جانی هر چه بروی دارد
 آید (انجلس) را در آن باب حرفی نباشد

دَوِیمِ اَنکه «نخلیس» از خاک «افغانستان»
 سیب و ن رفته چنان قطع مراوده
 میابد که تجاروی نیز قدم در آن خاک
 نگذارند سیمِ اَنکه مبلغ هشت لک
 روپیه که معادل یکصد و شصت هزار
 تومان رایج ایرانت «افغانستان»
 «نخلیس» گرفته آنهارا سالما بجلال آباد
 برسانند چهارمِ اَنکه اگر کسی از «افغانستان»
 ملک «نخلیس» رفته او را وظیفه نمهند و
 اگر خواهند بخاک «افغانستان» بنه
 نفرشد پنجمِ اَنکه اگر دولت «ایران»
 باروس بخوانند از ملک «افغانستان»
 گذشته بندگان بروند «نخلیس»
 وجه نقد و نفک داده و «افغانستان»
 مانع شوند بعضی عمو و دیگر نیز جزء عمده

و هنگام عقد این عهد شکرانگیس از
 مقر خویش بیرون آمده و تمامی میما
 آمده و مصمم جنگ ایستاده بودند و
 لشکر افغان نیز بقدر چهل هزار نفر دستا
 بر قبضه شمشیر ابدار از پهن و بیابان
 و با شطراکه یک اشاره سرداران بجای
 از جابدر آینه و وزیر (مختار) باده و انداز
 سرداران (انگیس) از آنجمله دتیر یور و
 و گنخی) در حین عقد این عهد نامه در آن
 و سرداران (افغان) سوای نواب
 (محمد زمان) خان بدینوجب از یکطرف
 شته بودند و وزیر (محمد اکبر) خان و
 سردار سلطان احمد خان و سردار محمد
 (عثمان خان) و نایب (ابن الله) خان
 و (محمد) شاه خان غلجائی و ملا مؤمن غلجائی

و عهد نامه را (وزیر مختار) بر زبان پارسی
 با خط خویش نوشته و مهر کرده تسلیم
 روسای (افغان) داشت و نخواست از
 وزیر محمد اکبر خان چنین خواهش نمود
 که سردار سلطان (احمد خان شکر ایل)
 از بالا حصار بدون آنکه افعی از شکر ^{افغان}
 بدیشان رسد بمکراتها برساند و مرا
 وی آن بود که پس از وصول شکر
 بچاونی سردار سلطان (احمد خان رانیر)
 بچاونی در آورده و با وی رسم دو
 ساز نماید روزانه دیگر سردار مذکور را بخوار
 نفر شکر مکن و سبج شکر (اکلیس) را
 بالا حصار برداشته که بمکراتها
 چون مقابل دروازه شاه شهید کشیده
 شهر کابل واقع است رسیدند آفتاب

بر حد غروب رسید و شکر افغان زنده
 از بیست هزار کس در اطراف شکرکشی
 با سلاح تمام میکشید و آماده هر دو سطر
 بودند سردار سلطان (احمد خان) از آنها
 پرسید که از برای چه آمدید بکشنند از برای
 تماشا با بکلمه شب را در حوالی دروازه
 شاه شهید ببردند و صبحگاهان شش
 از آنکه مردم از جای خویش در حرکت نهند
 سردار سلطان (احمد خان) شکر را بر داشتیم
 روانه چادونی شدند خواست با شکر
 داخل چادونی شود که از ساقه شکر
 بانک بهای هوی برخو است سردار نکو
 از برای تشخیص خبر بساقه شکر برگشت
 دید افراد و اتحاد افغانه بر شکر (کلمه) کش
 تاخته و توپهای چند که بجا بسته و

بجای و تی میزدند و خسته و مجروحی چند
 که بعد از کای توپ بسته و می آوردند
 آنها را بضرب شمشیر آبدار قتل آورده
 و کاورا میکشند و میکشند و پرنده برآوردند
 کور را آتش غضب زبانه کشید بکده و
 از جماعت (افغانها) بضرب شمشیر از
 پای در آورده مابقی از آن تشویش راه
 فرار پیش گرفته بدر رفتند (لکهنی)
 چند کاورا چاوی آوردند و توپها را بچاوی
 کشیدند سردار سلطان (احمد خان) نزد
 اخل چاوی کشته و وزیر (مشار) را ملا
 کرده و با چند نفر از سران سپاه (لکهنی)
 خلوت کرده نشستند و سردار مذکور چنین
 گفتند که ما را از شما تمنائی چند است
 بر آورده خواهد شد اظهار و ابریم والا

پیوده کفن خردند از آتش بد سرد
 گفت شما اظهار آزا در بیغ ندارید هرگاه مرا
 در انجام آن قدرتی باشد من نیز بیغ
 بندارم و چند آنکه خاطر خواه شما هست گوش
 خواهم کرد گفتند یکی آنکه چون بودن ما ^(حکایت)
 در انجمنک از برای لافا غنم فاید های
 کلی دارد بکنده ارد در انجمنک متوقف شدم
 تا هم شما را از شر دشمن ایمن دارم و هم
 از خو استه و سم و رز تو انکس ز بیم
 دو بیم آنکه شکر بان (افغان) که به پیر
 امون شکرگاه ما بنویسند نیز پراکنده
 شوند سیم آنکه نایب (ایمن) خان
 که ما به فتنه و فساد ما بین دو شکر
 با او از مذده و سبک نموده با بسا
 پا خود او را بقتل رساند و در ضمن بر او

این مهمان احسان و انعام چند از برای
 هر یک از شما مقصود است اگر خواهی
 بر شمارم سه دار گفت اکنون از پنجه
 این سخن بگذر تا وزیر محمد اکبر خان را
 دیده این سخن را با و در میان ارم
 و پس از آن جواب آن بگذر ارم این گفت
 و از آنجا نزد وزیر محمد اکبر خان آمده باجر
 باز گفت وزیر گفت چرا کنده اشتی انعام
 و احسانی که در خاطر دار و بر شمار و تناف
 این کار معلوم کرد و سه دار گفت از
 آن ترسیدم که بوعده های داد و دهش
 و بنکونی و بخشش وی نفس سرکش
 فریفته گردد و قطع شود و بقبوی مطرب
 و تکالیف وی نماید و آنچه در حق آن
 جماعت منظور است معمول نذار و وزیر

(۲۲۵)
تاریخ افغانستان

د محمد اکبر خان را اپن سخن سخت مطبوع
آمده در ساعت کس مطلب (محمد شاه خان
فرستاد و صورت حال با وی باز گفت
و هر سه با هم چنان هم عهد شدند که مطالب
و برادر طا هر چند پرند و در باطن بسبب
عهدی که وزیر (محمّد) دوردز پیش با ایشان
کرده بود و اکنون نقض نموده تحریک کار
و سایر روز کار آنها کوشند انگاه انکس
و انجلس را که بدست مسلمانان چنبره
از آن پیش اسیر آمده و در خانه
وزیر محمد اکبر خان حبس بود سروا
سلطان (احمد خان) بهر اهی خویش
نزد وزیر (محمّد) برده گفت اینجه شما
شمارت همه را معمول مبداریم
اندشیمای خویشتن بر شمار که از

احسان و انعام در حق ما چه در خاطر دار
 گفت نخت باید چنین قرار دهید که پادشاهی
 ملک (افغانستان) از بولان چمنه
 با شاه (شجاع) الملك باشد و زارش
 را مینه و ز پر محمد اکبر خان در عهده
 خویش کرد و امیر دوست محمد خان را
 زابل خواجه اوسیم فرستاد و ز پر محمد
 اکبر خان (مختار) است که او را مدخله
 در امور بدید ماند و دیگر اکمه در این
 اوقات دوازده لک روپیه تسلیم
 نموده همه ساله مستراده و لک روپیه
 مینه تحویل خواجیه اوسیم نمود سردار
 سلطان احمد خان بمضمون این تقدیر
 بکبر و دست از آن نیه مدارستوال
 کرد که بقدر چه خواهند داد تا عقد صلح

مسعد بهتر شود و وزیر (محمّد) مبلغ شایسته
 سؤال کرده سردار عزبور وجهی گرفت
 گفت وزیر (محمّد) انکار نموده که اکنون این
 مبلغ بقدر پست دولت رویه حواله
 نهاده نموده که تسلیم سردار کند چون
 بار کبر حاضر گذاشتند حمل و نقل وجه را
 بعهده فرداشت گذاشتند و مرا
 کردند شب و بکر سردار سلطان احمد
 و برادرش (محمد صدیق خان) بصلحت
 و صوابد وزیر (محمد) اکبر خان پست
 شتر اردو کندم بار کرده بچاوی
 برده و آنجا بجهت قحطی که در چادنی بود
 این نعمت را فور عظیم شمرده بجای
 غله رویه بار کرده آوردند و سردار
 سلطان احمد خان و (محمد صدیق خان)

و محتاج را ملاقات نموده عهد جدید تحریری
 را عهد نامه تحریری خوایشن نموده و بر
 و محتاج مشغول بقیامت این عمل ^{بصفحه} نموده
 بر گرفته سطر می چند نگاشت اندکی ملتفت
 شده سلطان (احمد خان) را مخاطب
 کرده که سر و دار این عمل در نظر من زیاده
 خام مینماید بجان کشکو و کلام قیامت
 کنند آنها گفتند اگر عرض اطمینان مانده
 چارتن است قول شما را سند میدهم
 اما (افاغنه) برگردون سند را ما
 قبول نمیکند و وزیر محتاج ناچار شده سطر
 بنوشت و دقیقه تا عمل نموده بر شناس
 این فعل سخن میراند تا عهد نامه با بنجامین
 خواست بدون مهر تسلیم کند آنها باین
 نموده لابد محشوم داشته با باین تسلیم

سلطان احمد خان با وزیر محمد خان گفت ما
 اینکه با ملاقات واقع شد باید یک مجلس با
 وزیر محمد اکبر خان ملاقات نموده که با
 لشاقه از شما سخنان مرا پیرشند
 بیان مودت استحکام باید وزیر محمد خان
 در جواب گفت که ملاقات ظاهری با
 با محمد اکبر خان و شما بدون اطلاع نواب
 محمد زمان خان و سایر رؤسای فاعنه
 که در عهد نامه اول و چهل بود نیز و از
 خرم و احتیاط است مصلحت نیست
 که شما نوشته از ایشان خطاب بمن
 گرفته که اگر شما با محمد اکبر خان ملاقات
 تازه کنید خوب است در عین ملاقات
 آنچه باید گفتگوی دوستی خواهد شد و
 چون افشای این سربرداران بسا

ناگوار بود و مصلحت چنان دیدند که مایه
 سرداران (افغان) این مطلب را با
 سوکند غلیظ و ایوان موکده بنایب (امین
 السیاحان) اظهار کنند و از نوشته پیر
 مختار بجهت ملاقات بکمرند بدین سبب
 نایب (امین السیاحان) ملاقات کرده
 و بعد از شرائط مذکوره مطالبت مکنونه
 خود را اظهار داشته و مخالفت ثمره
 را با (افغان) خاصه با او کشکو کرده و
 نایب (امین السیاحان) بعد از دیدن
 عهده نامه که بچی از شش و طعنه کشیدن
 اوست چنان مضطرب شده که سر بهنه
 بر قدم سرداران (افغان) افتاده چاره
 این کار را متفکر نموده آنها را مافی الضمیر
 تفریر کرده و نوشته بطور خواهمش

دوزیر مختار بحسب ملاقات (محمد اکبر خان از
 وکرمه و برای دوزیر مختار فرستاده که
 فردا در کنار چاونی ملاقات واقع شود
 (کشتار در ملاقات (وزیر مختار
 (و صاحبان (ایلیسن با محمد
 (اکبر خان و سرداران
 (افانجه و کشته شدن
 (وزیر و مختار
 (و رساو
 (قایع)

بعد از آنکه دوزیر محمد اکبر خان رفته ناب
 (اپن الله خان را پیش دوزیر مختار فرستاد
 بجهت مشورت اپن کار با سردار سلطان
 (محمد خان) و محمد شاه خان اجلاس نمود

از ایشان سؤال کرده که خیال شما
 ملاقات فردا چیست آنها گفتند مصلحت
 خیانت که هنگام ملاقات (وزیر پر محار)
 را دستگیر نموده مغلوباً بشهر آورد
 انقدر نگاهداریم تا امیر دوست محمد خان
 و سایر رجال مارا تسلیم کنند آنوقت
 او را با گنیم (محمد شاه خان گفت مگر
 این کار چنانکه باید از پیش زودتر
 صد نفر از کسان شما که در دست
 گرفتارند تمامی مقتول شود چنانکه
 شما گفتید این ماه ملامت مردم بر
 خام کاری ما شود وزیر (محمد اکبر خان
 گفت با فرض این مرحله وقوع باید
 شدن صد نفر و ملامت مردم بر پاهل

اسلام و خلاف احکام حضرت خیر الانام
 (اَلْمُبَشِّرُ وَالْمُنَبِّئُ) چون ابن سخن گشته
 شد هر سه متفق الکلمه از جای برخاستند
 و کمر همت بر میان بستند باد و بخت سوا
 نزد یک بجای دنی رفت (وزیر مختار) پنه
 پروان آمده اقل سلطان (احمد خان)
 مرکب پیش تاخته (وزیر مختار) را اطمینان
 داده که کار در حال نجاتی ساخته شده و
 چون (وزیر مختار) با وزیر (محمد اکبر خان) نزد
 شده (وزیر مختار) اسبی که قیمت آن سه
 هزار روپیه بود بجهت وزیر (محمد اکبر خان)
 هدیه آورده و او را مخاطب داشت که هرگز
 را هوار را بجهت سه دار برسم پیشکش آورده
 (محمد اکبر خان) اظهار خجلت از محبتش
 او نموده و او را از چاه و نی بصحبت دیگر

هر چند وزیر (مختار) بگفت همین مکان
مناسب نشستن و سخن گفتن است (محمد)
اکبر خان برف و تری زمین را عذر
آورده تا در مکان خشکی که فریب بدو
قدم از چا و نی دور بود پسندیده بود
گرفته بر روی آن نشد از طرف (خلیفتان)
(وزیر مختار) (و تر یوز و گنجی) نشسته و
لارنس بالای سر وزیر (مختار) با طباچه
ایستاده و چهار نفر سرباز با تفنگ چاق
کشیده اسبهای ایشانرا نگاه داشته
و دو نفر سوار قدری فاصله با آنها ایستاده
و شانزده نفر سوار بقدریست قدم دو
ایستاده و از طرف افغانه وزیر (محمد)
(اکبر خان) و سردار سلطان (احمد خان) (محمد)
شانزده نفر نشسته و دو دست (محمد خان) برادر

(محمد شاه خان و خدابخش خان) و
 غلام محبی الدین غلجانی استاده بودند
 و چند نفر تفنگدار پیاده اسبهای سردار
 از آنکاهاشته (وزیر مختار) با وزیر
 (محمد اکبر خان) مشغول سؤال و جواب
 شده هر یک اردیگری صدق عهود خود
 را سؤال می نمودند قریب بر بع غت
 (يَقُولُونَ يَا اَنْتُمْ مَا لَبَسَ فِي قُلُوبِهِمْ)
 بطول انجامید ناگاه (محمد شاه خان زبان
 افغانی بمحمد اکبر خان) گفت وقت شکر
 زمان صحبت و درنگ نیست باید دست
 بکار جنگ زد و او قبول کرده فی الفور (محمد)
 (شاه خان) از جای بسته دسی بزیر
 (وزیر مختار) زده و زبان (افغانی) گفت
 انجامای گفتگو نیست نه فایده دارد

نمود (وزیر محنت را از حرکت تعجب کرده
محمد شاه) خان از خوف اینکه مباد الار
طپا پنجه بوزیر (محمد اکبر) خان آشی
رساند بر جبهت و او را گرفت آنجا بام
در آویخته (محمد شاه) خان هر چند تلاش
کرد که طپا پنجه او را بر باد میندازد تا آنکه
لارنس طپا پنجه را خلاص کرده (محمد
شاه خان) فرصت نداده سبلا به
شیده بر پهلوی او کنده داشت لارنس فریاد
کرده که بس است (محمد شاه) خان گفت
پس روانه شو بهما نظور سبلا به بر پهلوی
او بوده از پیش رانده و دوست (محمد
خان) (باتر پور) (غلام محیی الدین) خان
با (مکنجی) در آویخته هر دو حرف خود را
از پیش رانده و پا دکان افغانه چاه

نفر سه باز (انجلس) راهد ف کلوله ساخته
 اسبهای انحصار گرفته برکشند وزیر (محمد)
 خان و سه دار سلطان (احمد خان هر دو با
 وزیر مختار) دُچار شده چون بسیار غنیمت
 و با قوت بود محاربه بطول انجامید ناگاه
 آن شاردده سوار (انجلس) بکبار رو برپا
 (افغان) و امپند و سردار شلیک تفنگ کرده
 دو نفر از پیکار دکانرا مقتول ساخته و یک
 کلوله بیشت (وزیر محمد اکبر خان خورده اما
 زسانپند سردار سلطان (احمد خان دفع
 ایش از اتم دانسته (وزیر مختار) را ناکرده
 مانند شیر شریزه رو با تحف کرده یکی
 از پیشخدمتان (وزیر مختار) راهد ف طلا پنجه
 ساخته با شمشیر احش بر آنها تاخته تمامی
 فزاری و مزاری شدند خون (وزیر مختار)

وزیر محمد اکبر خان با یکدیگر مشغول گشتن و
 کوشش شدند (وزیر مختار) فرصت حتمی
 حاصل کرد که در میان چوب دست پر
 آورده خواست بر پهلوی (محمد اکبر خان)
 زند و او بصورت از دست وی گرفته شد
 خانه انداخته یکدیگر را رها کردند که سلطان
 احمد خان با شمشیر برهنه در رسید (وزیر
 مختار) وحشت کرده روی بسمت پشت
 محمد اکبر خان کرده سلطان (احمد خان)
 بزبان (افغانی) گفت زنده بردن
 این محال است باید کارش را خست
 که (وزیر محمد اکبر خان) با همان طیاره
 دو لوله که یکشب قبل با یک کاسه
 (وزیر مختار) بجهت او از معان فرستاده
 بود بمضمون (کالبا حش عرقه نطفه)

بر مهره پشت او خالی کرده که از صدمه
 کلوله پشت سلطان (احمد خان) کرد و فرما
 برای خدا بر آورد و دو حال آنکه در روز
 مصاحبه با (افغان) از غایت کبر و نخوت
 می گفت خطا نزود و مصاحبه با ما کنید
 زیرا که زمین یکسره ارتوپ دولت
 در تزلزل است و آسمان از صدمت
 کلوله آن در سکنج بلکه خدا از حکم (انجلیس)
 بیرون نیست

(فَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ لَذَةِ الْخُرَافَاتِ وَاسْتَعِظُ
 اَلرَّحْمٰنُ مِنْ ثَقْلِ قَوْلِهِ بَارِئِ اَزْ تَعَاقُبِ
 وِی سلطان (احمد) خان چنان شمشیری
 زد که بر و در افتاد و بر او پرا حاد کرده
 بسمت سواران خود رفتند در پی راه
 و چار تر بپوشیده که (دوست محمد خان)

و را پیرد فرصت نذا رده سلطان (صه)
خان بابک ضربت شمشیر مقشوش
ساخت و ادم فرستاده ربهان پرا
مقشولین بسته بشهر در آور دند و درجه
شوق بازار پیا د نخبند

در میان کفشکوی افغانه با

انگلیسان قرار تجدید

عهد نامه اول

بعد از قتل وزیر محشر چند تن (از انگلیسان)

خان کانلی و لطفیت ابری صاحب منصب

تو پنجاه و قور خا پنخی باشی در شهر کابل

بودند و چند تن از بزرگان (افغان نصرانی)

خان برادر نواب محمد زمان خان پنا

ایمبار کزانی و ستوفی (عبدالزاق)

در جهادنی بودند و سا پر و سائی پس

که در چادونی بودند برای (اخلکیان) کابل
 پیغام فرستاده که سبب اینگونه آسوب
 و فتنه و نقض عهد (افاغنه) چه بود شما از
 ایشان سؤال کنید و ما را آچار
 ناپدید ایشان اینمطلب را بوزیر (محمد اکبر)
 خان (و سردار) سلطان (احمد خان) اطمینان
 داشته آنها در جواب چند تن از بزرگان
 (افاغنه) را فرستاده که در حضور اند و نفر
 مذکور و دو نفر مجوس که گنجی و لانس
 باشد گفتگو نموده مستجمل دارند که نقض
 عهد از جانب ایشان بوده و اول مفتی
 روز پر محرم نموده بعد از انعقاد مجلس
 و کشکومی طرقتن چون (اخلکیان) دو عهد
 نامه محلف خط و مهر (وزیر) محتاج دیدند
 با کمال تعجب از عیان بر خطای فاحش

او کرده کشفد (وزیر مختار) و پوایان شده
 بود این خط شیطان اوست و تفصیل
 را برو ساس خود که در چهار دنی بود
 نگاشته مجدداً متعهد شدند که عهد نامه
 اول را تجدید نمایند و چون ما حاکم پنا
 را بجای (وزیر مختار) نصب کرده بود
 نایب (امین الله) خان پیغام داد که این
 عهد نامه سابق بخط و مهر لار و گنجان
 (وزیر مختار) بود اکنون که ما جارا پنا
 (وزیر مختار) شده باید بخط و مهر او
 و گنجان کشفد ما عهد نامه را بخط و مهر
 (وزیر مختار) تازه پدید میسر و شرط
 با بیکه شما دو نفر مجبوس مارا را کرده
 و مارا سالما وار و جلال آباد نمایند
 نایب (امین الله) خان مطلب انخار (نور محمد)

(اکبر خان) و سایر سه داران اظهار داشته
 آنها قبول کرده بشرط اضافه این عهود که
 نخستین باید تو سخانه خویش را بجا تسلیم
 کنید و افزون ارشش عراده توپ
 با خود حمل نهید و دو مکنه چند انکه روگ
 و اثقال و اموال و خزانه دارید باما
 بکندارید و بکندارید سیم انکه جماعتی از
 برزگان خود را بکندارگان بسیارید
 چهارم انکه هشت لک روپیه بر حسب
 ادعای (افغانه) و ز پر شمار بر دست نهاده
 بود چون او مقبول گشت شما باید این
 او را بکندارید اگر چه این سخنها بر ما جا
 پایتخر صعب بود اما مجال رد کردن و سر
 بر تافن مداشت اینک کام با جبرال
 اَلْفِتْهِنُون از بهر مشورت محاسن کرد

و گفت بر عهد و پیمان جماعت (افاغنه) و توفی
 نباشد اگر بعد از اینهمه تکلیف شاق و پُر
 مشاق خوش بباشند و ما را امان دهند
 سهل باشد اما چون دانسته ایم که پیمان
 ایشان پاینده و استوار نیست چرا باید
 چندین بار کران برکردن دولت گذشت
 یا باید در همین بالا حصار و گاهل توقف
 و رزم داد و اگر نه راه جلال آباد برگزیند
 و هر چه پیش آید کرد و نام دولت پرست
 نکرد اگر چه این سخنان از روی محال
 عقل و حس تدبیر بود و عجیبی نیست که اگر
 کار بد میگویند بگویند ما (افاغنه) چهره شده
 و کار آنها شاعت نمیشد اما چنین بود
 عقل را تباہ کند و روز و شب را سیاه
 سازد شکر (انجلیس) از هول و هرب روز

از شب نیشا خستند و صواب از خطا پند
 استند در پاسخ کفشد مارا در میان
 قوت مقاتلت با (افغان) همت بلکه به قوت
 ما مرد ایشان شواهم بود و آوردشان
 شواهم نمود پس سخت غت خویش
 بکند اششد و دولت برداششد و هم در
 روی سلامت مذپند و خان بذلت پند
 اول کیتن و انس و دوم کیتن درم
 سیم کیتن و ارب برین چهارم کیتن و ب
 را بکروگان نهادند و ایشان را در خانه
 (نواب محمد) زما خانه برده در پهلوی کیتن
 (کاهی و کیتن) ابری جای دادند (نصرت)
 ما کتان مریشان و زخمه اران را بشد
 کابل برده که در پناه کیتن از برزگان
 افغان مداوا کند و پنجاه غزاده توپ

بناهی را تسلیم (افغان) کردند و اطبای
 فواج را نزد مرضی گذاشتند و (افغان)
 مجبوراً پس راندا کرده عهدنامه حد بدخط
 مهر مایا را پارتیخته گرفته اهلکیان در
 روز بیت و دویم سوال سحر راه کرد
 در آن روز بر فی برزک بیارید و از
 پهلوی پروان آمده عازم جلال آباد
 پروان آمدن آنها بجهت حمل و نقل اشیاء
 نماز مغرب بطول انجامید در وسط
 ما رو را (افغان) بنامی بی اعتدالی و
 اندازی ایشان گذاشته چون (کلکیان)
 قدمات خجک را مشاهده کردند لا
 بد فاع برآمده نزاع بطول انجامید
 یک و کر نیز کرده تا یکفرسنگ و نیم از
 بل دور شدند و بسیار از ایشان

نموده خود چند اقل شده (الکلیان)
 از بت خاک حرکت کرده نزد یک خود
 (کابل) سردار مذکور و (محمد) شاه خان فرستاد
 — بر پست هزار سواره و پیاده از (افغان)
 مشایده کرده که اطراف مسالک معابر
 را فرو گرفته ایشانرا منع از جدال قیال
 کردند آنها کفشد چنان ما ابد در جدال
 نیست بکمه بجبهت سیه و سباحه ایشان
 آمده ایم چون سردار سلطان (احمد)
 خان و (محمد شاه) خان گذشته (افغان)
 دست بقتل و عادت (الکلیان) دراز
 کرده از طرفین ناپره جدال اشتغال
 یافت سرداران چون چاره کار
 را از دست رفته دیدند غیرت ملت
 و ابلهت آنها را محسوس شد که قوت

با (افغانه) نموده آنروز جمع کثیری از
 طالبان (انجلیسان) در دست امانی (افغانان)
 قبضه آمده و یک پسر هفت ساله از
 بی بی نام و دختر شش ساله از اندرین
 وزن کوره زنده گرفتار شده و چهار
 عراده توپ نیز از آنجا بدست (افغانه)
 افتاد و در آنروز برف و باران شد
 آمده شکر (انجلیس) از خوردن کابل گشته
 بخوالی (تنگی ترکه) که سه فرسنگی بت
 خاک است منزل کرده و سرداران
 (افغانه) در خوردن کابل به برده
 وزیر محمد اکبر خان پیش (انجلیسان)
 پیغام فرستاد که یک پسر و یک دختر خود
 سال و یکزن از شما بدست (افغانه)
 گرفتار شده از آنجا گرفته ام که افعی

بایشان نرسانند اگر میخواهند عیال
 و اطفال شما از سر (افا غنه) سالم مانده
 بعصمتی و افع نشود یک روز در شکی ترا
 که اطلاق کرده زنان و اطفال خود را
 سپرده که از شر ایشان این باشند
 آنها این پیغام را فوز عظیم شمرده زنان
 و اطفال و شوهران ایشان را با بجزیه
 خود (بمحمد اکبر خان) سپرده سوای بکرن
 که در شکر (اکلمسن) مانده دیگر زنی باقی
 نمانده علی الصباح (اکلمسان) سیج
 راه کرده (افا غنه) مانند خود (کابل) را
 بها و دزه های شکی تر که را فرو گرفته
 پیوسته مشغول جنگ و ستم بودند
 سه فرسنگ در محاذ و مقاتله بودند
 بسیاری از ایشان را مقتول ساخته

نزد یک بغب (الکلبان) خود را به پر
 رسانده و آنچه از شهر را آشکار
 افغانم جانی سلامت برده از برف
 و باران هلاک شده پاره را سوخت
 آتش پاره را بر دآب و در بین
 چنان کار را عدم از وقه و شدت سرما
 بر آتش شک شده بود که لباس سار
 خود را با چمن آتش زده در پناه او کم
 شده و در هر منزل که حرکت میکردند
 قیسی از ایشان بجهت ناخوشی و
 عدم استطاعت بر حرکت در همان
 مکان مانده و چون الکلبان شب را
 در شیرین سیه برده داشتند و مجامع
 فردا دپاری باقی نخواهد ماند مصیبت
 چنان داشتند که همان شب نه و غن

خود را کند داشته بطور فرار ره سپار شوند
 و بقدر پانصد سوار از قطاع الطریق (افغانه)
 که شب کردی میگردند از افرات آنها
 اطلاع یافتند سرداران را استحضار دادند
 (افغانه) شبانه با جماع بر آنها تاخته در
 دو فرسنگی تلافی فستین دست داده و
 چنان جنگ مغلوبه شد که تمام توپخانه
 و قورخانه آنها تبصره (افغانه) افتاده و
 وسایلی از ایشان قبض آمده همچنان
 جنگ مغلوبه بود تا وسط روز دیگر که
 (الکلبان) وارد (چکد لکت) شدند و در
 این محاربه کلوله پای الفرشیتین که
 حوا هم زاده الفرشیتین سابق الد
 که بود خورده در ورود (چکد لکت) (افغانه)
 زیادتی اجماع نموده که کار آنها را بکسر

نام کنند (انگلیسان) کمان و خشت را
 میدا کرده بتن صاحب را پیش (وزیر محمد)
 تکیه خان فرستاد که آنچه بفرماید
 هر چه مافوق طاقت باشد از آنکه
 قاپو جانست در ورود جلال آبگیتیم
 بکنیم که گذارد (افاغنه) بقلع و قمع
 کوشند و این جمع قبل سالاد
 بصلال آباد شوند (وزیر محمد اکبر خان)
 گفت اگر میخواهد از قهر زهراسا
 فاغنه جانی سلامت برده چاره جز
 نیست که تفکهای خود را بریزد و بپوش
 هایت من در آویزد تا از شر و آسیب
 فاغنه که با شما بزرگترین دشمنند این
 شد آنها چون اطمینان درست از
 فاغنه نداشتند چندان اعشا و باخوف

کرده گفتند ما تفنگهای خود را ارد
 بند بهم ولی سر تسلیم باین کار نمی بینم
 که آدم اپنی از جانب شما باید و
 ملاحظه نماید که ما آلات جنگ با تفنگ
 را که کلوله است و بار و دنا چرونا بود
 سازیم و عام را بسوزیم ولی از تخن
 و کدشتن از تفنگ مکد زید که امر است
 محال همانا حکم قضا و مشیت حضرت
 باری عز اسمه با تلافی انبقوم جار
 کشته بود که بحکم را اذاجاء القدر علی
 باید انخا یکین باین کار کرده از فوطا
 تفنگ بی بار و د که آلت معطله است
 اغما د نمایند و خود را عرضه تیغ بوار
 بیت (چو پره شود مرد را روزگار و پنهان
 آن کند کش نباید بکار با جمله آخر کار

با آنجا انجا سپید که با تفنگ چون (بجلاں آباد)
 برسند مبلغ دو لک روپہ بطایفہ جبار
 خیز کہ در چکد لک سکنی دارند بدہد (محمد)
 اکبر خان و سہ داران و بکر گفتہ کہ
 شمارا در اینجا وجہ نقدی مہیا نیست
 سہ نفر از صاحبان معتبر خوش رکہ
 یکی (جَزَّالُ الْفَرُشْتِینِ) (جَزَّالُ
 شِلْتَانِ) یکدست (وَجَزَّالُ الْکُوتُولِ)
 باشند بآبشار بد بعد از ورود بجلاں
 آباد شما سخاوت اہر کار سازی دارند و ما
 صاحب منصبانرا چون سرداران (الکلیس)
 منحصر بہین سہ نفر بود (جَزَّالُ الْکُوتُولِ)
 را نگاہداشتہ و بجای وی خزانہ و
 دولتی را کہ بخشی جانین باشد
 (جَزَّالُ الْفَرُشْتِینِ) (وَجَزَّالُ شِلْتَانِ)

یکدست تین صاحب برداشته نزد
 (محمد اکبر خان) آورد و بدو سپرد و هنگام
 مراجعت بار دوی خود یکی از افغان
 را بضرب کلوه از پای در آورد (اکلیان)
 خواستد کار به شود تبر شد از همان
 ساعت چنان تمززل شدند که سه
 ساعت از شب گذشته پنهان از همه
 کس جمع آوری خود نموده و از آن جا
 پگاه حرکت کرده و روبراه نهادند و در آن
 منزل پکنفر از سپاه هند در آن اردو با
 مانده بود کلا با مجروح و با مقتول کشته
 میزدند با کرمسار اما قبل از وصول به
 آنها بکشتن چکد یک راهی در اینجا بود
 که ناچار باید (اکلیان) از اینجا بگذرند
 (افغان) چهار چتری در حشای قوس

قوم کهن بریده و در آن راه انداخته
 سد و دست خسته بودند چون (اکلمیان)
 با انجار سپیده (افاغنه) با شمشیرهای
 آخته را تاخت تا خسته جنگ مغلوبه شد
 اکلمیان و پند مفری ندارند از اسبها
 خود پیاده گشته از کوه بالا رفتند و مو
 از سی پنجاه راس از اسبهای خوب
 عربی را همراه خود بکوه برده و در تاپچی
 شب را هر اکم کرده پریشان شدند و
 در شب چند نفر از صاحب منصبان که از
 جمله (ماجار کرفیس) و بخشی با کپکراف
 خزانه دار بودند ستکیر گشته و چندان
 فرصه برانها نگذشت که حکم نظامی از پادشاه
 شان بر داشتند شده چنانکه اگر کپکراف
 صاحب منصب سواره از پیاده پشی محبت

هد ف کلونه پیادگان میشت و بهین و ستو
 چند نفر از صاحب منصبان لشکر قتل
 آمدند با هزار گونه تشویش و انقلاب در
 کف رزود بهر خاب فرود آمدند و اینجا
 مشی الیه حد علیانی بود و بدایت حد
 طایفه خوگبانی این طایفه نیز از آمدن
 انگیسان اکامی پاشه پل رود و سرباز
 شکر کرده و با انگیسان بکوشش در آمدند
 چون انگیسان دیدند که سن از پل محال
 ناچار باب زده و از رودخانه گمشده
 طایفه خوگبانی آنها را تعاقب کرده
 تا بکند مک از پی آنها میآهستند بقیه
 صاحب منصبان پیادگان خود را در اینجا
 گذارده و خود بجلال آباد فرار کردند
 از پیادگان انگیس بقدر هزار نفر در

اینجا باقی مانده بود از چم طایفه خوگانی
 خود را بالای تپه کشیده ایستاده بفرستاد
 در آنجا را گرفت و شروع بقتل آنها
 نمود و چند ان کار بر آنها شکست
 که راضی بران شدند که خود یکدیگر
 را بکشند بالا خود ثعلبی را بر سینه
 یکدیگر راست کرده خوب شکن را هدف
 گلوله میا حشند تا آنکه افاغنه خود را بر
 بالای تپه اندک دور رسانده یکدفعه بر آنها
 حمله آوردند و با حدی از آنها ابقا کرده
 بقیه را عرضت تیغ ابدار ساختند بطور
 آنکه از آنجا بانی منانند و سوارانی
 از کندی مکت فرار نموده بودند چهل نفر
 بودند چون در عرض راه بفرجه بگشاید
 بل آنفرجه سه راه بر آنها گرفته دوازده

نفر از آنکس رکشید مابقی فرار کرده
 در سه فرسنگی جلال آباد تقصیه بالاع
 سه دار خراسان و فتح محمد خان
 پس سعادت محمد خان محمدی با جمعی
 سواره نجا میسر شد در عرض راه
 با آنها و چارگشته نجک در کمر شد چهار نفر
 از آنکس که گشته و باقی مقتول شد همچون
 تخمیناً سیصد قدم بجلال آباد مانده بود
 رسیدند پس آقا جان خان مکرری از زیارت
 شاه مردان با دو نفر دیگر مراجعت نمود
 بر آن چهار نفر او ششم سه نفر از ایشان
 کشته که یکی آبکین صاحب بود و پس از آن
 خان نیز مقتول گشته بکشتن از آنها
 که دو اکثر پادشاه بود و رحم کار
 که از شمشیر بر داشته بود خود را بجلال

رسا پند از جمعی معتبران افغان شنید
 شد که بکرات سواره و پیاده تلبوت
 در راه عبور کند مگر آنکه سم اسب و یک
 آدم پیاست در روی جسد کشته شد
 در این باب در مدح وزیر محمد اکبرخان
 نصیده کشته اند که یک بیت آن این
 است

بها از سر سه ان فرنگ و قون در قون
 استخوان نجشی پسن از انجام پن
 فتح و اتمام این کار چنان و خشی از محمد
 کبه خان و قلوب صغیر و کبر و برناو
 بر انماک افتاد و چنان شهدی در
 نادت و چستی و جلادت و زبردستی
 فت که نام وی یافت که نام وی در
 نادت مملکت هندوستان و اقلستان

مانند کرد و زابلستان در ایران و توران بود
و شهر گشت بدانگونه که در بندر معموزه
اسبی در مراهنات اسب تازی بر تمام
اسبان هندوستان مجلی گشته پیشی یافت
و دولیت هزار روپیه بکرو برونی بکمال
آن اسب را بواسطه آن چابکی و تند
محمد اکبر خان نامیدند و بدان نامش
همی خواندند بحجرت از همه حکایتی است که
از قول سردار سلطان احمد خان که
از بدو تا ختم بود شنیده شد که چون کلا
آباد رفتم و افغانستان را بکلی از قشون
انگلس برداختم بعد از سعادت که
پنجاه گذشته بود در یکی از دما غرض
راه که سیرابی نام دارد بقدر ثقت
جانوار بودند و بدیدم جمعیتی بقدر دو

فقه که مثل کوفته با چار دست و
 پاراه میرفتند و از زنانو پیاپن نه نشسته
 و اطفال اشقر به اتخار با سنک چوب
 پرون کرده بکوه سپردند پرسیدیم
 آنها چه کردند گفتند از قشون بکلیس
 هشتاد که کوپد فرار کرده انجندت بران
 بودند حالا از کوه پیاپن آمده اند پیاپن
 سه ما برده و از زنانو افتاده است
 دست و پاراه سپردند آمده اند اینجا از زمان
 و خوراک بخوراهند پسندیم از آباد
 پرون میکنیم که کشت و زرع مارا بخورند
 باز بکوه رفته علف بخورند سه دار کوپد
 خود با جمع دیگر بر بالای سه آنهاست
 تا ختم و پرسیدیم در انجندت در حیل
 چگونه گذران میکردند گفتند ما هر از این

بودیم و بقل شامنه این جبال فرار کرده در
 پیغولها و بهر کمراسبه سپردیم و قوت
 ما منحصراً بود بگوشت آدم که خام ملع میکردیم
 هر یک از ما میبرد فوراً گوشت از قسمت
 کرده میخوردیم تا به نهمین ایل هشتصد کس
 را خوردیم و این دو بیت نفری پامانده ایم
 پس از مدتی از ایل هما تفرقه جو پاشیدیم
 که آنها چه شدند گفتند بفاصله چند
 وقت یکبار و دود و دود بردند تا تمام
 شدند

کتار در میان محاربه لشکر افغانه
 با انگلیسان در حلال آباد اتفاق
 مصاحبه با افغانه و تسلیم نمود
 امیر دوست محمد خان
 بعد از آنکه یک نفر از لشکر انگلیسان از افغانه

بجبت نمونه و رساندن اخبار و اردو جلا
 آباد شد و وزیر محمد اکبر خان بجبت قلع
 و تجمع باقی انگلیسان غرم خوشس رخم
 نموده که دست استقلال ایشان از جلا
 آباد نیند کوتاه سازد زبان و اطفال
 آنها را با ثاق خوشس بلقان که ده فرسنگ
 جلال آباد است آورده و آنها را در قلعه
 محمد شاه خان مشهور بدیع آباد نهاد
 خود باده هزار ارعاکر منصوره و
 نیم فرسنگی جلال آباد شده و از سر
 سپاه انگلستان در جزال سبیل و
 مکر می گزیند با چینه ارلشکر پادشاه
 در جلال آباد بوده چون از ضرب دست
 افغانه در کمال وحشت و دهشت
 بودند و از شنیدن اسم ایشان تا

شیطان از تلاوت قرآن گریزان بلکه
 در تفیقه و نوم خبر و اہمہ از انقوم خیری
 در نظر آتھا جلوہ کر گنشتہ چنان توبہ خباہ
 بر آتھا مستولی شدہ کہ حکایت کنند کہ
 از روستای الکلیس در آن اوان در جلا
 آب و برضی مبتلا شدہ چون مطب طبیب
 رفقہ اورا با فراط خمر مداوا نمود در ہما
 مکان ساکنند چند بخت سکین
 مرص پیاپی نوشیدہ پس از آنکہ سر
 خوش از بادہ کشت پرستاران و
 او را بمنزل بردہ در پین راہ لغرہ نہرو
 و موسی کنان موہ ہمکہ دو پرستار
 از انجزل و لایہ ہی نمود کہ مرا از طرف
 کابل منہ پد و ہر چند انہا دلدار
 دادہ کہ این راہ خانہ است و مادر

جلال آباد بم قلع و اصطراب او
سود مند کشته مولوی در مشنوب
پنکو کشته

باده نے در بر سی شرمیکند یا انجنازا
انجنا شریکند بھر حال بجنه ورود
افا غنه باطراف جلال آباد اکلیمان
اتولا انچه رغبت جلال آباد بود ارشد
وسایر عل پرون کرده و بر اطراف شہ
خندقی عمیق حفر نموده وزان پیش
وزیر محمد اکبر خان پیغام فرستادند کہ پد
برزک شکر مقبول ماکہ شہ علیا حضرت
و کتور با بر اوست در نزد افا غنه است
شما کہ از جلالت خویش باہن شدت
مغزورید اگر جرئت دارید او را دیدار
جک آورده تا غرت شکر الکلمہ را

کسبند افغانه که ایشا زار و دست خویش
 مانند صعو در چکل شاپین دیده بدی
 شبیه وکتور یا را بمیدان برد آورده از
 طاقش جنگ مغلوبه شد و از هر دو شکر
 جمیع کپری مقتول گشته و زخمی بر دست
 سردار سلطان احمد خان آمده بالا حربه
 انگلتره مغلوب گشته در قلعه محصور شدند
 صورت علید حضرت وکتور پانز معنی ندان
 و مدت سه ماه کار محاصره بطول انجامید
 در آن بین از سردان سپاه انگلتره
 کرپیل و نی و کرپیل شش تپیل آمده
 و بر آت فوت سر کرده برزک انجام
 منکری برداشته چون کار ایشان
 از جنبه و بجائی نرسیده حله را بدیده
 نجات یافته پانده خان کاکری پیش

وزیر محمد اکبر خان را بزرگوار و سیم کزف
 ریخته تا او بنه بخلاف ولی نعمت برخواست
 پلید نچه بر پشت وزیر محمد اکبر خان خال
 رده کلوله خط رفته بر کتف او آمده و شش
 را مجروح ساخت و در خلال آن احوال
 است هزار شکر انگلیس ببرداری
 از خبر آن پاکت از هندوستان
 وارد جلال آباد شده سران سپاه
 فاعنه بجهت استعداد زیاد انگلیس
 و زخم شکر وزیر محمد اکبر خان صلحت
 چنان دیدند که از اطراف جلال آباد
 حرکت کرده سپاه بی تازه آماده و مستعد
 نموده پس از آن بخت اقدام کنند
 چون در این راه می تمامی متعش شده
 از جلال آباد به سمت کابل حرکت نموده

عیال و اطفال انگلیسان کہ در لقان
 بود با خود آورده در یتیمین نہ فرسلی
 کابل توقف نمودند در امکان الفرشتین
 از پنجمان در کشت بوز پر محمد اکبر خان
 وصیت کرد کہ نقش اورا بجلال آباد
 رسانند کہ از اینجا بلندن برند و ز محمد
 اکبر خان جو انرد پرا مقصص آن
 دید کہ بر حسب وصیت وی عمل مناسبت
 جہد اورا بر شتر سی سم روانہ جلال
 آباد داشت افغانہ پن راہ کہ از مرده
 ورندہ اٹھ ہنگذشتند جہد اورا از
 بز پر آورده با شمشیر پارہ نمودہ بز رک
 کردند محمد اکبر خان را اپن رقبہ افغانہ
 نا کو ارا آمدہ ثانیاً جمعی را نامور داشت
 کہ اخرا سے بدن و برا بجلال آباد رسانند

و آنها نیز پاریزی جید او را در جلال آباد
 تسلیم انگلیس نمود و چون بجهت زخم
 دست وزیر محمد اکبر خان افغانه را
 کمال افسوس بود شجاع الدوله خان
 برادر شاه دوله خان که اکنون در دارالحکومه
 به نواب محمد زمان خان بقصاص آن
 زخم مصمم قتل شجاع الملک گشته و
 شجاع الملک نیز بعد از آنکه سپاه انگلیس
 مقهور و مغلوب شدند چون بجایب
 انگروه رایت اقتدار افراشته بود و با
 ایشان قدم در انملکت گذاشته خانه افتد
 از خویش را بی که خدا و کشتی اختیار را
 بی نا خدا و پد بضمون (الغریق همیشه)
 بکل حبش (بر دبار می و خود دار پادشاه)
 نجات یافته چنان در نظر ما جلوه داد که در

با وجود خویش موجهی دارد در هفتم
 شهر محرم الحرام (۱۲۵۱) هزار و دویست
 و پنجاه و هشت هجری با سپاه خود
 جلال آباد و پیشاور حرکت نموده در
 سپاه سنگ نزل گرفته عاقل از قتل
 نندل که روز بخش سپاه شده و
 غرض بر سنگ آمده از اردو شبگرد
 آمد و شب را در بالا حصار مانده روزی
 با معدودی قلیل عازم اردوی خود
 شده در راه شجاع الدوله خان بهرا
 اشیک آقا سی جعفر قریاشن که از
 نوکرهای رزک وزیر فتح خان بود با
 چند نفر از پیشخدمتهای خود در کنار
 چمن دروازه لاهوری کابل او را
 کلوله تفنگ ساخته شجاع الملک خود

از سخت روان بریزانده در کف رجونی
 که در آن نزدیکی بود کشیده که شاید از
 دشمن پنهان مانده و جان و می در آن
 باشد ایشک آقا سی مذکور برسد او
 تا حمله با شمشیر بران کارش بساخت
 جواهرالات او را شجاع الدوله خان
 متصرف شده برادر دومی او نیز صاحب
 اختیار شد و بعد از قتل او شاهرزاده
 فتح خبک پسرش که در جود و سخا
 (اَجْوَدُ مِنْ رَبِّهِ بْنِ مَامَةٍ) بود بر خلاف
 پدرش که در بخل و مساک (اَبْجَلُ مِنْ
 مَادِر) بجهت همین صفت بنکو تقوی در کا
 می شده جمعی از افاغنه بر گرد او
 جمع آمده بر مسند سلطت استقرار
 یافت

(سلطانم)
 (کعب بن مامه)
 (یک از شجاع عرب است)
 (دو در الطایفه سنجاق)
 (شیرخانکه مادری)
 (بجذ و ایند فخره)
 (دوازده سال با او)
 (است)

فریدون فرسخ فرشته نبود نایب شک بوغیر شسته
 نبود نایب داد و دهش یافت آن نیکوئی نایب تو داد و
 دهش کن فریدون توئی نایب و از روسا
 افغانه جمعی بروی کر و پند که از آنجه
 امین الله خان لوکرمی بود کاروی در بالا
 حصار بالا گرفته دست اقامت از اولاد او^{حفا}
 سردار پاسبند ه خان شل نواب محمد زان
 خان و نواب جبار خان و نواب عثمان
 خان و شجاع الله و له خان از حکومت
 کوتاه کشته وزیر محمد اکبر خان که وزیر
 در خیال تهیه و تدبیر محاربه دولت انجلیس
 بود چون اقامت از شاهزاده فتح جنگ
 بر نیکو نه و بد دفع دشمن خاکنی راهم از
 محاربه انجلیس داشته با سپاه بکابل
 آمده با شکر شاهزاده فتح جنگ خیدن

خجک نموده بالاخره شکست فاحش پان
 روی داده شد هزاره فتح خجک و خجک
 وی گرفتار آمده او را محبوس داشتند
 از مدتی از مجلس بجلال آباد فرار کرده
 وزیر محمد اکبر خان در آنجا و بدو ن معاند
 بحد کمال رسید چون انگلیسان دهنده
 با سپاه افغان مانند انگشت بر شمشیر
 و مشت بر سندان از در مصاحبت
 و سلامت درآمده جوانمردی و بزرگ
 مشی وزیر محمد اکبر خان را در رساندن
 لغش انفرشتن بجلال آباد رسانده
 مراسلات محبت انفر نگاشته وزیر محمد
 اکبر خان نیز از در صبح برآمده دلارنس
 باریکت ماخا رتور و بی با شاق حاجی
 خان باریکزی که از خوش وندان و

بود بجهت انقاد عمو و مصاحبه روانه جلال
 آباد و اشته و بعد از ملاقات ایشان روزی
 شکر الخلیس را موافق همان عهد نامه و
 که بانواب محمد زمان خان سبه عمو مصاحبه
 بسمه شد الخلیس ان کشتند مشروط باینکه
 مجوسین مارا رها کرده و شکر مارا که
 در قندهار است سالما بجلال آباد روانه
 سازد که روانه هند و ستان سویم و
 ازین زیاده پرده شوکت ما در پیش دول
 خارج در پده نشود و بهین طریق عهد نامه
 از طرفین نوشته و محمو رکشت اسرای خود
 را گرفته امیر دوست محمد خان را رها کرده
 و شکر آنها از جلال آباد حرکت نموده از خاک
 افغانستان خارج شد و در پین راه
 آسیبی از افغاننه بدیشان نرسیده

الا در خیر که ننگان اسخه و دایه زانند
 جهود و به قتل و غارتی کردند اهر و ستم
 خان با کمال احترام دارد کابل شد برسد
 حکومت قرار گرفت و چون از شجاعت و
 جلاوت وزیر محمد اکبر خان دوباره برسند
 حکومت قسار یافت که خود را له نایا

این بود

ایر دوت محمد بعدم خبک بود کرمیت و بز
 ناصرش حق باد
 بشیر داد و محبت
 انجام این شعر را در که زد

بزد رقص و غایات خالق اکبر ایرد و ستم
 دوباره سکه برز و این در اول به
 (۱۲۴۲) هزار و هشتصد و چهل و دو
 مسیحی که مطابق با (۱۲۵۱) هزار و یو
 و پنجاه داشت بحر می بود و آفتد و چون

این قضایای افغانستان متواتر
 متوالیهای هندوستان رسیده
 و او بر حسب قرار و قانون دولتی خود
 از قلعه و لئوم بمجمع محترم کارکنان
 هند شہتی در لندن نگاشته چنانکہ
 بعضی از آن نوجبات در این رسالہ
 ایراد رفته همان مراحلات بدون
 تغییر و تبدیل نظر علیا حضرت ولایت
 رسیده پس از ملاحظہ ملکہ معظمہ طبع
 نموده و اہالی پارلنڈ کہ فی الحقیقہ
 بہت دغدغہ حاکمیت و امور دولت بختیار
 اہانت در فکر چارہ شدہ تا آنکہ
 مراسلہ آخر فرمانفرمای ہندوستان
 بآہالی پارلنڈ رسید کہ آن شکر
 انبوه یکسرہ مقبول گشت و خزائنہ

تمامی منسوب شد اُسرادر اغلال سلاسل
 افغانه گرفتارند عرق چمت انهار
 حرکت آمد و عرق خجلت از منوبان
 شستگان بر چهره ایشان نشست نخواست
 اما وه قصاص و میامی تلافی افغانه
 شوند ولی دپد و دانستند که بالشری
 زراف و بلفی زبازد باز در این هنگام
 ارتکاب چنین عمل آب دریا و نوب
 و افتاب بگزیمودن است بجهت سکا
 خست و تسکین عزت و خجلت اقل
 دولت و ملت شفق شدند که این هنگام
 عفو داغاض گذرانده و لے هنگام
 رصت بهرند پرو حلت که باشد
 که چه بکتن از اهل انکثره در و هر جا
 ند خوشخواهی مقتولین خود را از

افغانه بکنند و آتش بملکت ایشان
 زنند و اینمطلب را تقریر و تحریر نمود
 محله نوشه و بهر رؤسای دولت و ملت
 مهور شد انجمن در اطراف عالم مشهور
 گشت البته مقرون بصدق است بدین
 تصور شایسته کذب چه دولت بهیچ اهل
 که چنان خود را معروف بغیرت جست
 در هر دوروی کره خاک داشته که اگر
 یکی از دول متحابه را بدست بامورین
 و سفیرای ایشان بتک شافی شود
 بدون تحقیق اینر حمله که خطا از جانب
 دول متحابه بامورین ایشان صادر
 اظهار غیرت و تنگ و بنیاد آشوب و خج
 نمایند اگر چه میان آنها و اندولت بجا
 و صحاری فاصله باشد البته با مثل غنّه

که خاک افتاد بر حد ایشان متصل است
 چگونگی از پی این انتقام حرام کهن
 از بنام نخواهند کشید و اگر تأمل شود
 با وجود اظهار حالت خود و اینکه نه بود
 به درین اوان با امیر دوست محمدخان
 منظور پیدا رند از قبیل خواب خو
 ش است

پارو در نکت کند آخر ملک نکر چه فیدش تو اول نجا
 بوزیر آمو چو کمپن آورد نه سپهر خود بر
 آورد به با بجه چون وزیر محمد اکبر
 خان عرصه کابل را از جماعت الحکیمان
 پرداخت و کار انظاره را بکمره خا
 عرصه مبسوط مشتمل بر امور بکه از و
 ناشی گشته بود بدرگاه شاه مغفور

محمد شاه بر نوشته ارسال داشت و بدین
و بدین دولت ابد مدت متوسل گشت چون
عرضه بر آستان معلی سمت وصول یافت
یک قطعه شمشیر مرصع و حلقه های فاخر
و بکمر سرافراز آمد

(در میان شورش و بهر گشتی)
افاغنه قند مار با سپاه ایلیس
(و ستیز و آویزانها)

و این فتنه افاغنه با سپاه ایلیس شما
در کابل نبود بلکه تمام افغانستان از
بی اعتدالی ما مورین افغانستان در فتنه
و افغان آمده اگر چه در بدایت امر خود را
حریف و خاومردند و ایشان نمیدانستند
از بابت اضطراب و تنگی فتنه و جنگی خان
بر پا کرده آری

اَوَّيَّاسَ اَلْاَنَاسُ طَالِ سَانُهُ كَسْنُوْر
 مَغْلُوْبٍ يَصُوْنُ عَلَيَّ الْكَلْبِ وَعَاقِبَتُهَا
 اَتَحَا اَمِيْدَ شَدَّ وَبِيْمَ اَتَحَا نُوْبَ كَسْتِ خَانَمَه
 سِيَاهِ الْاَلَمَاسَانِ رَا اَزْ اَفْغَانِسْتَانِ پَرُو
 لَرُوْنْدَ كِهْ اَكْرَ اَنْدَكْ پاى فُشْرَدَه بُوْدَنْدَ
 مَنَدُوسْتَانِ نَزَرْ نَظَرِ اَفْغَانِسْتَانِ يَكْسِيْتِ
 دُرُ اِچْهَایِ اَتَجْ بَا اَتَمَه سَسِي وَكَاْل
 عَجْمُورَانِ غَرْبِيْنِ وَكَاْل اَقْتَدَ اَكْرَدَه دَمَار
 زَرْ رُوْزْكَارِ الْاَلْخِيْسِ بَرِ آوَرْدَه اَتَمَكْتِ رَا اَزْ
 اَتَمَكْرُوْه پِيْرَدَ اَحْشَنَدَ وَتَفْصِيْلُ قُشْنَه قُشْمَا
 زَرْ بَقْرَ اَرَا سَتِ كِهْ قَبْلُ اَزْ شُوْرشِ كَاْل
 دُرُ كِرِيْمِيْ وَزِيْنِ دَاوَرِ اَخْتَرِ خَانِ عَلَمَزِيْنِ
 چَاْنِ مَقَاتَمَه بَادِ وِلَتِ الْاَلْخِيْسِ نَمُوْدَ وَاَتَمَا
 مَغْلُوْبِ وَمَقْمُورِ سَاخْتِ كِهْ هَبْجِ كُوشِي
 شَبْدَه بُوْدَ بِنَا بَرَا بِيْنِ رَا لَنْ سِيْصَابِ

که حاکم شد مار بود به لحاظ مصاحح ملکی
 کلاشه ان محال و هراوت و زین داور
 ترین را گرفت مقید ابدست که وخن
 هندی سپرده که بغزین رساند
 برزگان غلجانی شد مار که ریشه اعدا
 شان در انتر زین مانند پنج چنار است
 بود از بغل در کمال خشنال در محال موشکی
 ما بین مقر و غزین که و خانرا بر هم زد
 و مجوسین را را نکردند از شل
 انکه چاری و که ولی و که و خان سنا
 فرار برین کرده باز عازم شد مار شد
 هزار مرارت خود را بجا پار خانه رسد
 افغانه اطراف جبار خانه را با
 کرده اور باسی و شش نفر بقیل را
 در آن جن نواب محمد زمان خان محمد

عطا خان و سیدال خان و میر علم خان
 را از کابل با شکر مامور شد و مکرر
 در شد منفا که ده فرسنگی شد و است
 نزول نمودند در خلال این تاج محمد خان
 الکو زالی و قندرخان کاگرمی کلپن
 انجلس را که کلاشر سواره جان باز
 بود در پرون دروازه هرات قبض آورد
 و خندانہ ابوالبجعی او را عارت کرده
 تاج محمد خان بشکر محمد عطا خان ملحق
 شده و قلندر خان بقرہ چا پلامی
 سپاہ انجلس او را تعاقب کرده در
 آن مکان قبض آورده و سر او را در چهار
 سوق شد و او آتشہ در آن بہن شانزہ
 صفدر جبک پیر شجاع الملک کہ مخالف
 انجلس بود بہبانہ شکار از شد و بہمال

و به رفت محمد عطا خان و سایر سپاه
 با و ملحق گشته متفقاً بسمت قندهار حرکت
 نموده در محال خالیشک که دو فرسنگی
 شده است با انگلیسان بمقاله و مقاله پرداخت
 و اهل انگلتره سپاه صفدر خجک را
 منهدم ساختند و او خود را بقره کلک
 رسانید و دو کرات دیگر سپاه انگلتره
 و لشکر افغانه ببرداری شان پرداخت
 کنند و له شاهزاده تیمور و میرزا احمد
 خان وزیر وی با شاهزاده صفدر
 خجک جنگ نموده کرات ثانی شاهزاده
 سکندر تاب مقاومت نیاورده فرار
 بقندهار کرد و میرزا احمد خان بشکر
 صفدر خجک پیوست و این مایه قوت
 ایشان گشته از کلک بجهار شاخه آمده

و پگاه در اینجا متوقف بوده تا آنکه عا^{بن}
 اصفان از اکناف و اطراف مجمع
 با سپاه انگلیس تسخیر پرداخته و ایشانرا
 مغلوب ساخته دولت سرود و دست
 شمشیر از ایشان درین جنگ شکست و
 افغانه برادرین مین سپه^{سلطان}
 خاتم اپنا علیه الصلوة والسلام را غنیمت
 کرده هر یک داخل ملت اسلام است
 و جماعت کشته جانی سلامت بدر
 ده و همه یک را جمل مرکب بر این
 خویش بازداشت مقتول کشته و درین
 فتح شاهزاده صندرخجک شصت
 سال عمرش پیری اعلی و اسبهای زیاده
 بر آن شکر انعام کرد و سپاه انگلیس
 را ازین فتح شکستی در کار و سستی در

کارزار حاصل شده در شهر منادی کردند
 که احدی از خانه سه روز بیرون نیامد
 پس از آن بجهت رشوتی که بعضی از
 خوانین افغانه داده بودند و آنها را
 با خود هم عهد کرده مثل محمد کلان خان
 فوفلزانى و محمد رحم خان نورزانی
 و میر افضل خان فوفلزانى لشکر خود را
 از شهر بپار شاخه فرستادند و خوا
 مذکور در میان سپاه افغانه آشوب
 و فتنه برپا کرده آنها را با طاعت و
 انگیزه شجوف و تهدید می نمودند و شکر افغانه
 از رود از غنچه آب عبور کرده چون
 سپاه انگلیس با آنها نزدیک شد
 ایشان با جمعیت تمام لشکر آمده و
 در شهر کهنه حسین شاهى منزل کرده

(طراف)

(مورچال)

(کودال را کوبند)

(در بجهت گرفتن طلع)

(در اطراف)

(ان)

(کنند)

(طع)

شکر و (مورچال) ساخته در شب شهر
 را بش برده در وازد هرات را آتش زده
 و نفر داخل شهر گشتد بعضی از خوا
 مع انگلیس را منهدم ساخته و بر حی را
 ن آورده و شکر بکه در کلات بود نیز برد
 و آمده سپاه انگلیس از راه پرمال
 نظام پیاده از شهر بمزرعه کهنه رفته و پدید
 رعه کهنه خجک تازه برپا شد افغانه
 صفوف ایشان را برهم زده و پوچخانه آنها
 صرف شده سایر سپاه انگلیس بجا
 مکر مغلوب خود آمده عکرا فاعنه
 ب تفاوت پاورده بهمت شوین
 بت نموده شکر انگلیس شب را در
 زعه بمر برده فردا بمرده رفته افغانه
 نزول ایشان به ده متوحش

کشته از شوپن متفرق شدند شاهزاده
 صفدر خبک و محمد عطا خان کریمست
 خاکریز نموده و از آبخواهر از خوف سپاه
 انگلیس شاهزاده بجال ابوالحسن
 رفته و محمد عطا خان راه قریه بنشیند
 پیش گرفت و کج صاحب که در آنوقت
 در کلات غلجائی بود قلعه کلات
 را خراب کرده بقصد کار پیش راکنش
 صاحب آمده با یکدیگر در دع این قلعه
 و نزاع چنان مصلحت دیدند که فلاح
 سخت و محکم کنند و را را خراب کرده و پنج
 صاحب مصمم این کار شده قلعه حبیب^{الله}
 اخوندزاده الکو را می راکه در قریه
 خواجه ملک واقع شده و قلعه نور محمد
 خان فوغلزانی و قلعه بچه خان با هم

که در دهم بود تمام را و بران نمود و از
 سمت شوپن کنار رود و از غنچه آب را کشته
 در کشت نخود قسعه غفار خان الکو زای
 و قلعه خلیفه رباط و قلعه حضرت صاحب که
 در نهر کار نیز بود منهدم ساخته بشهر
 آمد و محمد عطا خان با لشکر در قریه ابوالحسین
 شب هزارده صفدر خنک ملحق گشته در
 جلال ابن احوال اشتر خان علیزائی نیز
 در زمین داو و با سپاه خود وارد ابوالحسین
 شده بعضی شاهزاده رسانیدند که جمعی
 از انجلیس باغرانه و اسباب از شکا
 پور وارد شال کوت شده و از آنجا
 عازم بقندهارند از جانب شاهزاده
 خان ایچکرائی و محمد صدق خان با میر
 و میر افضل خان ایچکرائی با لشکر مأمور

که در فوشنج بهدستی طواغیت اچکزای
 و کاکری و پترینی غارت کنج و قتل
 نمایند سپاه افغانه در کجلاغ که لها
 زیاد دارد با سپاه اچکلیس منازعه
 نموده و ایشانرا شکست فاش داده
 چنانکه از طرف آنها قریب بمقصد
 نفر مقتول شد و خزانه ایشان منهب
 گشت و از سمت افغانه سی نفر مجروح
 و مقتول گشته و شکر اچکلیس رو
 بکرز بکفاده در قلعه پانده خان
 پترینی سپاه جسته در اینجا احوال و ا^{تعال}
 خود را آتش زده ریخربون پوتم
 بایدهم) قبله شال کوت رفته و
 پس ازین فتح شاهرا ده صفدر
 از محال الوانکس دارد کوه خار که نزدیک

قدم را راست شده و سپاه انگلیس تها
 از سواره و پیاده در چادرانی بودند و لشکر
 شاهزاده محاربه نموده لشکر شاهزاده را
 بکشت و قرار نموده فرار را بحال شوین
 رفته بعد ازین شکست سران افغانه
 از درانی و غیره را صواب دید بر این شد
 که شاهزاده صفدر خبک را بچیک آورد
 محبوس نمایند زیرا که او را دل و زبان
 یکی نیست ظاهرآ با افغانه و با طنا بپایه
 انگلتره سازش دارد چنانکه میر ابو الحسن
 خان بعضی اوقات از طرف روسای
 انگلیس بجهت اتحاد و دوستی بنزد او
 آمده که شاهزاده تمهید میگوید شهر را
 بدون قهر و غلبه بشما خواهم که اشت
 شاهزاده از این خیال افغانه اطلاع

با قشده با سایر سران سپاه افغانه
 شده فراراً قندهار پیش راکن برین
 صاحب و شاهزاده تهور آمده و خوانین
 هر یک بجای خود نشسته تمامی با کلب
 پیغام داد که هرگاه حکومت قندهار را
 شاهزاده صفدر واکذار بدمار ابا شما
 نخبی نیست والا خجک کرده که کار پسر
 شود سپاه اکلنس چون مقدمه کابل
 را شنیده بودند توهم کرده قبول کردند
 حکومت قندهار را بومی سپرده خود جان
 سلامت از آن مملکت بیرون برده احمال کران
 خود را آتش زده کبیار بعضی که صاحب
 خیال بودند از راه شال کوت بشکاور
 رفته و باقی برداری در جستان باقی
 عازم کابل شدند و شاهزاده صفدر خجک

ششماه در قندار حکمرانی مشغول بود تا آنکه
 سه دارکنده نغان حکایت دولت علیه
 ایران وارد آنجا و دگشته باشا هزاره
 صفه رنجک در حد و د نهر کار نر محالیه
 و رنجک نموده و ش هزاره شکست فاش
 یافته اسیر و د سگپر کشته مقید ادرانجا
 فرستاد و از کابل بلود هیانه رفت و
 سردار کنده نغان حکمران و سردار قندهار
 شد

(در بیان محاربه افانغه بالشکر)
 (انگیس در غزنین و آنچه در)

(آن پین اتفاق افتاده)
 و چون روسای انگیستان که حیلۀ نفاق
 را سه شت آب و کل خویش دانسته
 در بیشتر ممالک متصرفی خود بواسطه این صفت

ند موم صاحب قدرت و اختیار شد
 چنانکه ارسیر و اجبار را روپا واضح و آشکار
 خواستند افغانه را نیز بد نظر حق مطلع
 خویش کرد بالاخره باراجهای هندوستان
 کردند همانرا با سرداران افغانان
 مرعی دارند و زبان حال افغانه چنان
 مضمون کو پا بود

برو این دام بر مرغ دگر نه بازای مگر
 حمیه کردند و یاد اشش ثرو پر خدعه
 و ز پند درنگروا و مکر الله و الله خبر الی
 کرچن (مکر و چیل با مکار و دغل بسیار)
 وجدل صفتی است پسندیده چنانکه
 سرور اولیا ایرمومنان علی بن ابیطالب
 صلوات الله علیه فرموده دَاكْحَبْ نَقْدَةً
 مع القصه در چن کبر و دار افغانه در کابل

غلجانی ساکن حد و دغزین خواستند
 درین غزوه کابل شرکب بوده روسا
 افغانه ایش زامانغ شده که مارا بامد
 شما حاجتی نیست اگر در چال و جباه بپسند
 در فکر قلع و قمع انگلیسان محال وحد
 و دخوا بوده قرار این غزوه را
 در حوالی غسنه نه بگذارید و آنها بکابل
 بغرت در سیم شوال (۱۲۵۷) هزار
 دولت و پنجاه و هفت هجری بغزم جاد
 انگلیسان ساکن غزین مصمم شده در
 شرقی غزین زیارتگاه مشهور برنات
 بلول دانا را متصرف شده پنجه اشکر
 انگلیس بسر کرد کی در کیشل پامرج در شهر محصور
 و هجده روز محاصره اشکر انگلتره بلول
 اینجا پس چون قلعه غزین در محال استحکام

بود و خندق وی در نهایت عمق و پیوسته
 آب در وی جریان داشته یورش بر
 افغانه دشوار سپنود در کمال جرات و
 ده بوده که از فضل الهی برودت هوا
 شد که تمام آب خندق منجمد گشته و با
 در تمام محاربه افغانه بجای مثل
 دایره در عرب که **إِنَّ لِلَّهِ جُنُودًا مِّنَ الْعِزَّةِ**
إِنَّ لِلَّهِ جُنُودًا مِّنَ الْكِبَرِ (اگر کرد) سرانجام
 تمام محاربه با ایشان سرما و برف و باران
 نیزهتی بنزد کردند مانند این است
 که روس بعد از شکست علیحضرت
 ناپلئون امپراطور اعظم فرانسه در
 مسکو مفاد این کلام را مثال کرده که یک
 از سرداران معتبره و ران جنگ سرما
 با جمله چون انجاد خندق مشهور است

پرون و درون شد افغانه خارج شد
 غزم پورش کرده و مسلمانان درون
 پیغام فرستادند که شما بی محابا به پورش
 اقدام نموده مانپز در بروج شهر برآید
 بار پها نهای یکباره شمارا بروج و بار
 غروج خواهم داد و ایشان بموعده
 شخص از خندق گذشته به دستهای
 شهر بر یکی از بروج برآمده و اول کسکه بر
 فیه از آنحصار برآمده دو نفر از سرکرد
 کان غلبانے سردار خان و بجا دل خان
 بود سایر افغانه نیز بر اثر و عاقبتشان
 رفته انگلیسان اطلاع باقیه دست با
 استعمال آلات حرب کشاده افغانه و
 شهر شده پکشانه روز بین الفریقین نابره
 جدال اشتعال داشت و در روز اول

بجاول خان مقبول گشته بالاخره شکر
 انگلزه منہزم شدہ بارک پناہ جشد و
 چون ارک غزنین در کمال استحکام و بلند
 واقع شدہ و ما بتحاج انگلیسان آمادہ
 بود سرمایہ مدت مدت محاصره بطول انجام
 چون نورور سلطانی در آمدہ انگلیسان
 صد تومان برای افغانہ فرستادہ کہ
 ایشانرا با خود ہم دست نمودہ آنها در ہم
 و دینار را گرفتہ صرف محاربہ و کارزار
 ایشان کردہ تا آنکہ شمس الدین خان
 پسر امیر محمد خان بن سردار پابندہ
 خان از کابل بامداد افغانہ وارد غزنین
 شدہ انگلیسان نزد و پیغام فرستادہ بآ
 مصاحبہ نمودہ و او اول شرط العقاد
 مصاحبہ تسلیم نمودن انگلیسان صد ہزار

روپه بود و آنها ناچار تسلیم کرده و
بعد از دادن ششواہ اول محاذلہ سپاہ
افغانہ شد و چنان جلالت کردہ کہ سوا
ہزار و ہفتاد نفر از روسای آنها کہ مقتول
تمامی را مقتول نمودند

در بیان محاذلہ و کارزار افغانہ با انگلیس

در ہماریکار و سایر وقایع

کشمیر و بہرات

و غیرہ

و چون سنک و غزت افغانہ در کابل بختش

آمدہ (متوکلّا علی اللہ) از توپ و تفنگ و

نظام و جنگ آنها با کی نگردہ دفعہ اپنیل

کوہ افکن را بسلاہہ و پندہ خنودی

خدا و رسول و (بہبودی) کار خود را در

(سطر ۵)

(بہبودی)

(حربہ البتیمہ)

(بختگر)

(سطر اشد)

(ویشدستی)

(نزع به است بشبه)

(به بهبودش)

(کوچکتر)

استعمال بهبودی (پشدستی) نموده چنان
 شکستی که مذکور شد در هر دقه و هر دفعه
 با کلیان داده ساپراکنه افغانستان
 نیندوانشد فتح و طفر بسته سپاه و لشکر
 نیت دکمین قلیله غلبت قله کثیره باذن
 الله و سائق نیز استیلا می خود را در محارب
 با سپاه انجلس مکرر مشاهده کرده بودند
 چنانکه در حکومت سردار محمد عظیم خان در
 کشمیر رنجیت سنگ پادشاه پنجاب
 با عانت الکلیان با شصت هزار لشکر
 اشخانه فراوان بتیغ کشمیر آمده و
 سردار محمد عظیم خان با دوازده هزار
 لشکر بمقابل ایشان پروت شده و
 کشمیر را جرح شمشیر آلت حرب بنموده بفضل
 الهی نیز بار شده باران شد بد بارید

که توپ را حرکت ممکن نبود و سردار
 کور با شکر بر آنها تاخته پیشرا پشاز از
 شیخ کنه را بسته و این فتحی بزرگ بود
 چنانکه در تمام افغانستان و هندوستان
 مشهور و معروفست و همچنین دو سال
 قبل از آنکه انگلیسین شجاع الملک را در
 سیترا با افغانه دست آورید کنند
 پست هزار شکر هندی برادر
 هری سنگ حکم فرما فرمای هندوستان
 مامور با افغانستان شده وزیر محمد اکبر
 خان باشش هزار شکر افغان با آنها
 او شیخ و برایشان فاتی کشته نزدیک
 بدو هزار تن از آشوم قبیل آمده و هری
 سنگ مقبول و باقی نهم شده
 چون این قوچات قدیم وجد بد نظر

سا بر افغانه جلوه کرشته هر طایفه و
بر نبرد ایشان رده و از پیش برده از
انجمله در چهار یکار دو هزار شکر الکلیس
بر داری پانچجرتوقف بوده مردم آن
حدود از کوهستانی و غیره از دحام و
بالقوم بپنرو بند و برخواستند اول
آب را بر ایشان قطع کرده آنها از شدت
غلبان عطش از چهار یکار ناچار روی کابل
مخاندند مردم چهار یکار آنها را متعاقب
کرده تمامی را سوا سی پانچجرتدار سپا
و نشی همپین پر بندی بقتل آوردند و
در خطه هرات نیز سپاه الکلیس را زبانی
و دست داد ولی در مقابل زبان بایر
افغانستان سود بود از آنکه مأمورین
انگلیس به جهت شدت عمده که کار بحدوث

قبل از تصرف او اهل حد و دافغانستان
 پیشدستی کرده پارتیج و نات صاحب را
 با پست نفر سوار بهرات فرستاده ^{شماره}
 کامران میرزای درانی و بار محمد خان ^{الکون}
 معاهده چند کرده هقصد تومان زیرسکو
 بجهت تعمیر برج و باره هرات که بضرب
 توب و چناره سپاه ایران در چن محاصره
 پادشاه مغفور محمد شاه غازی و بران
 شده صرف نموده بار محمد خان بعد
 از اخذ رزغند را ایش ترا خواسته را
 مامورین الکله را بملک خود بکمره سد
 و ساخت الکلیس نیز بان زبان سایه
 افغانستان هرات را دارالامان
 دانستند

الْمُسْتَجِيرُ بِعَمْرِ وَعَنْدَ كَرْبِهِ كَالْمُسْتَجِيرِ مِنَ الرَّمْضَاءِ بِاللَّيْلِ

الرمض
 محرم که شدت ناپید
 اقیاب است بر

بی این ساخته برزک و محاربه سخت که قیام
 افغانه و شکر اکلته اتفاق افتاده بجا
 چند از غریب امور و عجایب روزگار
 یکی آنکه اسباب طف و فزوری بر خصم
 از قبیل تو پخانه و تورخانه و خزانه و
 نقد و اقسام سپاهی از سواره و پیاده
 تمام دارد و وی اخلیس حیا و آئوده
 بوده و افغانه بجز از اسلحه ناقص سوار
 از سایر لوازم جنگ بی بهره و عاریت
 بودند و جهت دگر و فز و کثرت شکار
 بمضمون آنکه شه چو پر شد بزند پیل را
 ناچار از شکست دشمن و طف بر خصم است
 با وجود این امر است آن شکست برزک و
 هزینت فاحش بر آنها بر آنها رو
 داده تا اهل بصیرت و خیرت بر احکام

قضا و قدر عبرت نمایند و در حس
 عقیدت خویش بر گریزند (وَ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ
 عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا الْاَافِينَ) بر افراد
 طرفه آنکه از بد و پلین خواهی ایرج و تور
 تا کنون یکی از دهران ایران از طواف
 افغان پیوسته صفها در پده و شکر
 شسته گذشته از اخبار یک در تواریخ^{ضبط}
 شکت صوفی اسلام از نواب شاهزاده
 محمد ولی میرزا و الی مملکت خراسان
 با آنکه ارا سکی و هزبت وزیر
 فتح خان از ذوالفقار خان سردار
 با آن از دحام و جمعیت دوشاد^{ست}
 بر این ادعا و از پنجاهت شجاعت
 فرسان ایران با اهل انگلستان در
 شخص و معلوم و معین و مفهوم است

که آنجا به پنخواری زبون افغانه شده
 و افغان همیشه از دست اهل ایران در
 نیرد افغان بوده و هست و اینجمنی
 در بیهابت وضوح است که تا کار موقوف
 بخوف و زجا و مربوط با سید و بهم با
 بزودی از پیش نخواهد رفت چنانکه
 بنای تمام ادیان و ملل و شدایع
 و نخل بر این است بلی شکر ایران
 از پادشاه و کسیکه پادشاهش بزرگی
 شکر و کشور اختیار میکند خائف و
 امیدوار است و اما لی انگلستان
 از زمینان چند که در (پرنمیت) متش
 ند چشم امید دارند و اینجمنی کمال صو
 دارد که امید واری مردم بر یک تن
 پادوشن بنکو تر کار از پیش برد تا بر آ

متعد و قایمی که بعد از دفع سپاه
انگلیس در افغانستان

واقع شده

بعد از قلع و قمع سپاه انگلیس از
افغانستان و مراجعت امیر دوست محمد خان
از هندوستان بکابل دیگر باره امیر
افغانستان منظم شد و امیر دوست محمد
خان در حکومت کابل استقلال یافت
سردار و کمند خان بفرمان شاهنشاهی
ایران و استظهار کارپردازان دولت
دیگر باره راه قندهار گرفت و حبيب
فرمان قضا جربان عبا سقینان جوار
که در آن اوان والی کرمان وستان
بود جماعتی با او همراه کرده تا بشه مار

رسید و در حکومت خویش استقرأ
 یافت و شکر نعمت و سابق خدمت
 شاهنشاه ایران بود و چون شاهنشاه
 جهانگیر ناصرالدین الله حافظ حوز و پیشانی
 و وارث تاج و تخت کیان السلطان
 ناصرالدین شاه خلد الله سلطته و ابدا
 الله مملکت مالک شحت و تاج و صاحب
 تاج و خراج گشت امیر و مستمدرخان
 و کهنه سخاں پهنخان با نظار عقیدت و
 تقدیم خدمت استوار بودند و همه ساله
 فرستادگان ایشان حاضر درگاه شد
 حامل عریضه و پیشکش میشدند و مورد
 رعایت و ملاحظت میشدند و مقرربود
 که حکام کابل و قندهار و هرات در حکومت
 یکدیگر مداخلت نکنند چنانکه سردار کهنه

بحبت سابقه عداوت که با ظهیرالدوله
 بار محمد خان داشت در ایام حکومت
 ظهیرالدوله سپید محمد خان شکر بخت
 کشیده تا پل مالان آمده فراه و بکوی
 را که دو بلوک مخصوص هرات است
 تصرف کرده او کپاسی دولت علیه بنابر
 فرار دادی که میان سرداران
 افغانه بناده بودند چند قوج پاده و
 توب خانه با سواره خراسان بدفع
 فتنه او مامور شده و او بعد از استماع
 ماموریت شکر ظفر اثر مراجعت بقصد
 کرده ادعان بر عصیان خود نمودگان
 افغانستان بدینگونه میرفت تا سردار
 کهنه لمان تبارنج روزه شنبه
 شهر ذی حجه الحرام ۱۲۸۱ هـ هزار و

دولیت و بشاد و یک ازین سرای خان
 گذشت سردار رحمہ النخان برادر صلی
 و بطنی سردار کمند النخان و محمد صدق
 خان و محمد عمر خان و سلطان علیخان
 مظفرالدوله پسران سردار کمند النخان
 درچین وفات او در قشدر حاضر بودند
 روز اول محمد صدیق خان را که اولاد
 اکبر بود داعیه حکومت قشدر بر اقامه
 و کان خود را مسلح و مکمل کرده سردار
 رحمہ النخان که خود را بعد از کمند النخان
 سردار قشدر و رئیس طایفه و بزرگ
 افغانه و قبله قبیله بدانت بجهت
 این خیال خام که از محمد صدیق خان
 شایده کرده بکان خویش فرمان داد
 که با سلاح و اسباب حرب آماده باشند

و بعد از دفن نقش سه دار کنند نشان
 تمامی مراجعت کرده و در همان سرای
 او مجلس فاشحه برپا نموده و ساعت
 ساعت اسباب نزاع فراهم آمده
 تا روز دویسم اشتداد پیدا کرد و بعد
 مجلس فاشحه را در دو جای قرار دادند
 اگر چه مصلحان چندان پیش و بعضی از
 علما و قضات خواستند التیام
 میان آنها داده رفع نزاع کنند لیکن
 سودی نداده روزانه سپهر محمد صدیقی
 خان در بعضی بر جای ارک بنائی
 ساختن شکر و مور حال نهاد و توپها
 چند در پیدان ارک پراست و خبر
 خوانان وی از علما و قضات چون
 دانستند اینگونه خلاف در سلسله

تفرقه و سبب روال ملک از طایفه
 بود از آنکه سالها بنعت و دولت
 سردار کهندن خان و سردار رحمدل خان
 پرورش یافته بودند نزد یک و
 شده در کمال اصرار او را از خیالات
 واهی و حرکات ناهنجار ممانعت
 نمودند اگرچه بظاهر قبول نمود ولی سود
 و حاصل در باطن بخشود که بیاد
 مزین کرچه بر مر او وزد که این سخن
 بشن باد با سپهسالار گفت تا آنکه جمعی
 از کسان سردار رحمدل خان بصله
 و مشورت پچی خان فو فلزانی شباه
 بر برج بزرگ که در میان سرای بزرگ
 کهندن خان بود آتش و آژامه
 پس از آن جماعتی از اکابر و اعیان

و واسطه اصلاح ذات البین گشته بد آن
 قدر از رفع منازعت نهادند که سردار
 خان برج بزرگ را که مسخر ساخته و کد
 و سردار محمد علم خان پسر سردار
 خان با فوج و لشکر جدید که رسیده در
 شهر توقف نماید و غلام محیی الدین خان
 برادر محمد صدیق خان نیز با فوج
 که از راه میرسد در پیون شهر افت
 نموده تا آنکه معلوم شود قدر این
 دو سردار چگونه خواهد شد و بد عهد
 نامه بهر اکابر و قضات مهور و مسجل
 و قرار دادند که هر یک ازین دو سردار
 خلاف نمایند و نقص عهد کنند و باز
 کشد در خارج شهر مجادله نمایند و
 در شهر نجک و جدال بالمره موقوف

باشد و هر که برخلاف این کند اکابر علما
 اعیان باو می مخالفت نمایند تا آنکه فوج
 غلام محبی الدین خان رسیده و بدون
 حکم روانه شهر شدند که بمحمد صدیق ملحق
 شوند غلام محبی الدین خان لابد و ناچار
 بفوج خود ملحق گردید و با یکدیگر داخل ارک
 شدند محمد صدیق خان بعد از ورود و دو
 ازارک بسپهون آمده در شهر جای
 گرفت و افراد فوج مذکور و صاحب منصبان
 بنای شکر و جای خنک بر بام و دیوار
 خانه سردار رحمدل خان و سلطان
 علیخان مظفر الدوله نهادند و حکم ساختند
 و چون فوجهای سردار رحمدلخان در
 بیرون شهر چادر زده بودند شیپورهای
 باش زده و فوج بهمان شیپور روانه

شهر شده در خانهای شهر مشغول جای
 گرفتن شدند هنوز درست جای گرفته
 ناپره جنگ فیما بین سردار احمد خان و
 محمد صدیق خان اشتعال یافت سردار
 و سردار زادگان قندهار نیز دو دسته
 بجای طر فین بنای مجاوله گذارده خان
 شورشی برپا می شد که چهار صد نفر
 و مجروح گشتند و از معارف غلام
 محمد خان پسر پیر افضل خان تیزور
 آن جنگ هدف کلوله آمد علی النخعیست
 و هشت ساعت این شورش بطول
 انجامید پس از آن جمعی از اکابر و
 علما و سادات شهر در میان افتاده
 اظفار ناپره جدال را بآب مو اعط و
 و نصیاح نموده از یکدیگر جدا ساختند و

بدو سه روز فاصله غلام محبی الدین
 و سلطان نعلینان مظفرالدوله نزد سردار
 رحمدخان رفته و طیفه خدمت بعمل آورد
 و اکثر خواہن باو خود گرفتار و جود و
 نایب عدول اسم اتحاد باو
 نموده بہ پرامون سردار رحمدخان
 درآمدند و با وی شفق شدند علما و سادات
 و اکابر و اعیان آن بلد نیز بہ این معنی متحد
 شدند کہ محمد صدیق خان پوستہ نشا
 ف دو فتنہ است و اینہما آشوب از
 و برپاست و مجملہ بر آن دعوی نوشته
 و تمام مسجل و مہمور و اششد و بر آن
 حکم نمودند کہ حکومت قدما روزیست
 اکابر و توابع اند پارہا برقا عہدہ آن
 دو دمان شدادار بہر دار رحمدخان

و محمد صدیق خان بهیچوجه شایسته این
 منفی نیست و باید با عیال و اطفال بکر
 لک رودوسی نیز محال توقف در شهر
 نیافته بکر شک رفت در خال این
 احوال سردار زاده های قندهار بر
 اینمنفی اجماع نمودند که هر یک از
 اینجمع را سبقتا از دیوان کنندگان
 مرسوم و از اعمال قندهار پول معین
 بود اکنون در دفتر سردار رحمدل خان
 علاوه بر آن مجری کرد و چون سردار
 مذکور از حال مثال قندهار استحضاری
 بطور محال نداشت و باز باقی کنندگان
 از شهر و بلوک قندهار از بابت مالیات
 سالی پانزده لک روپیه بود که هر یک
 روپیه قندهار یک هزار و چهار پول است

و یک لک صد هزار است و پانزده
 روپیه بحساب پول ایران یکصد و
 پنجاه هزار تومان است و این زمان
 و سردار محمد نخان را بکمان انکه منال
 انجا پست و دو لک روپیه است بنابر
 این بھر یک از آنکه دو چند آن
 که قبل از آن داشتند غایت نمود
 چون مدتی گذشت و سردار محمد نخان
 بنال و پوانی مددگار رسیدگی کرد تا
 که دوسوی دخل قندار خرج از برای
 خود آماده داشته چون چاره خویش
 منحصر دیده از آنچه قبول نموده بود دخل
 کرده بار دوس و سردار زادگان مذکور را
 که باید نشست و داخل را بنجارج سجد
 آنچه دخل از خرج نقصان یافت درین

دارندگان مرسوم علی السویه تقسیم داشت
 سه داران قدما چون اکاسی برین
 قضیه یافتند متفق الکلمه گشته که ما
 و باری از آنچه مقرر شده نقصان
 نخواهیم نمود آنچه سه دار احمدخان
 اصرار کرده و از درپورش درآید
 که شما اجلاس نموده بحساب منال
 قدما برسید و آنچه حاصل منال
 اینجا است در میان خویش قسمت نماید
 همه کفشد کار ما بحساب نیست آنچه در
 دفترخانه محوی گشته تمام باید برسد
 اینمقی رفته رفته موجب اختلاف مردم
 گشته غوغائی از میان برخو است
 برخو است و ما به نفاق آنجمع شده ایم
 انحال سلطان خان پیشخدمت گشته

بردن مجده حکومت و ریاست سردار
 رحمدل خان نزد امیر دوست محمد خان
 بکابل رفته بود بازگشت نموده امیر دوست محمد خان
 شرحی ببرد از رحمدل خان و
 اکابر و اعیان قندهار نوشته بود
 که اینک مرا غیبت قندهار است که
 تمیشت و اصلاح قباپن خواپن قندهار
 با سردار رحمدل خان و کوشمال بعضی
 از مفیدین داده معاودت غایم و سحر
 تمامی ضبط و تصرف قندهار را تمام
 سردار رحمدل خان از پنجه سخت انداخته
 شده بکابل و عشا پر خویش را فرام
 ساخته با همه گفت که امیر دوست محمد خان
 عربت قندهار نموده و قندهار و فو و فو
 صاحبان باقی است اگر وی بد بخال

برین حوالی آزد و فشه سخت برپاسزد
 و پکسره اکا برو معارف انخد و در اتمام
 کند بترانست که اجماع نموده خلاف و
 نفاق را از سپان برداشته از در
 یکانی و اشاق در آئیم و ما به النزاع که کسر
 منال فته ما راست و کفاف جواب
 و مرسوم شما ما بکنند با هم نشسته و بطور
 شوری و مصلحت پنی کسر منال را بر یک
 بقدر مواجب و مرسوم قبول نماید تا رفع
 این که ورت بشود سه داران و ورا
 زادگان قبول نموده متفرق شده
 و هر روز بنوعی اظهار خلاف نسبت
 بسردار رحمدل خان مینمودند و میرا
 خان که پرشش غلام محمد خان را بجهت
 رحمدل خان کشته بودند و در باطن محال

اتفاق با سردار مزبور داشت غلام
 محیی الدین خانرا نخر یک بفساد پس نمود
 سردار رحمدل خان را نیز از غلام محیی
 الدین خان متوهم می ساخت و در حالت
 اوقات میرافضل خان در مقام مشورت
 با سردار رحمدل خان میگفت که اصلاح
 خود سری و رفع بی اعتنائی این خاندا
 را نسبت بتو مقدر کسی غیر ابرو
 محمد خان نیست که وی بزرگ عشیره و
 رئیس طایفه است باید چند روز
 از کابل با این صوت پیاد و پس از
 اصلاح امور معاودت نماید تا کار
 اینچندان مجدداً بخواری کشد
 اینحال احمد خان امیر آخور از کابل
 از نزد امیر دوست محمد خان بجهت

تغزیت و تنیت بقصد ما را نزد سردار
 رحمدن خان آمده و گمنون خاطر شدن
 بود که چگونگی تفاق و وفاق سلبه
 را ملاحظه نموده امیر دوست محمد خان را
 من بد تا وی نیز صلاح کار خود در حق
 بصوب قندهار و عدم تخیر آن ملک را
 بعقل و رای خود سنجیده از آثار
 معموله ارد چون اقوم را مخالف مکه
 به دار رحمدن خان چنین گفت که امیر
 دوست محمد خان عریضت آن دارد که
 بد نظرف آمده اصلاح خاند آن نموده
 معاودت نماید سردار رحمدن خان در
 یافت نمود که چنان امیر دوست محمد خان
 چیت بکن بد پکار نگزیده صد و خانرا
 بهر اهی احمد خان امیر آخور بکابل فرستاد

که با میرد و ستمحمد خان اظهار دارد که جث
 بزحمت و حرکت شما بنفشه بد بنصوب
 بنت و آمدن یکی از پسران شما دفع
 این جنه فی ف در اگانی است و
 بصد و خان در باطل سپه دکه اگر امیر
 خان فی الحقیقه خیال استیلائی قضا
 دارد اخبار کن تا مهابی محاصره شوم
 صد و خان و احمد خان امیر اخور دیکفر
 شکی کابل هسکا ینکه امیر و ستمحمد خان
 بغیریت قضا حرکت کرده بود بار
 دوی وی رسیده و امیر و ستمحمد خان
 بزروسیم صد و خان را با خود بار کرده
 او را از حضرت انصاف داد و صد و
 بعد از ملاقات به دار رحمت خان
 اظهار داشت که مقصود امیر و ستمحمد خان

تصرف قدما نیست بلکه مراد وی
اصلاح امور خاندانست سه دایره
خان سؤال نمود که اگر چنان وی این
پس اینهمه شکر از برای چیست که با
خوبش حرکت داده گفت غریبت تسخیر
هرات دارد و همه روزه نفاق و شقاق
سردار زاد های قدما در تراب بود
و سه دار محمد خان از نزاع آنها
بهمه کرده با پدر دو ستیجده خان نوشت
که شیر علیخانرا که در کلات غلجاست
بشدت روانه دارد که ما به تو هم مردم
از نازعه و مجادله کرد و خوشدستان
و علام مجبی الدین خان برانهمی آگاه
گشته از کمال تو هم سلطان غلجیان
مظفر الدوله را با خود متفق ساخته

میر و ار رحمد خان کشف که ما دست
 از تقاق کشیده راه و فاق پو هم کن
 دست از آمدن امیر دوست محمد خان
 و بروی بشد مار بد ار چون درین
 باب اسکا ح نمودند سر و ار رحمد خان
 گفت میر افضل خان با امیر دوست محمد خان
 در باطن متحد است و او شهر را از دست
 خواهد داد اگر او با شما متفق شود با
 از این شهر بود من ترک این عمل
 خواهم نمود هر سه نفر شب را بمنزل
 امیر فضل خان رفتند هر چه کشف چه
 کشف هیچ در گرفت تا آنکه (شیر علی خان)
 پسر امیر دوست (محمد) خان با فوج
 و سواره که داشت بشد مار آمده در
 غریب شد مار در دامن کوه کنار چادر

زده با شکر خویش اقامت نمود هر
 افضل خان بچال اکمه شیر علی خان
 و اما دوست در چادر وی رفته بود
 حکومت قندهار در سرداشت و همین
 اندیشه شادمانیها می نمود و آنگاه نقاشی
 وی بر همه معلوم شد و دانستند
 که وی که ماهی همه مفاسد بوده و سردار
 زادگان غالباً با شیر علیخان مشغول
 مراوده بودند و یکدیگر را صاحبها می نمود
 و از او پیر و دستمزد خان پیوسته میاها
 هر امیر از برای آنها میر سپید و خندان
 در قندهار مقرر ساخته بودند که این شکر
 که بدینصوب می آمد حسب احکام دولت
 بهیچیکس نامور بخت و تسخیرات
 را باغواهی دولت انجلیس در چال

ولی پس از تصرف قندهار رزاکه
 آمدن امیر دوست محمد خان بر سر
 قندهار ورشن جناب مستر موره وزیر
 محار دولت انجلس از دولت علیه
 ایران بسبب تشاری که خود موسس
 آن گشته بود چنانچه در اجار نامه
 تألیف بدایع کار دولت علیه بدان
 ناطق است چنان مطابقی اتفاق
 افتد که همه کس باندک باطل در پا
 اینمغنی نسیمود که بر باد داشتن این
 که ورت فیما بین دولتین محض بهانه
 جوی بوده از آنکه عهد نامه دوپین
 از قراریکه جناب شبل صاحب یقین
 عهد و وشه ایط آن نموده بود برخلاف
 این مغنی بود چنانکه سابقا ذکر یافت که

سه داران افغانستان پهبک ^{خیار} را
 آن ینت که از حد خویش تن تجاوز ^{نشد}
 و اگر هر یک را اندیشه ستیج ^ک ملک دیگر
 در دل آید دولت علیه ایران حق آن
 دارند که شکر بدفع این اجحاف مامور
 نمایند و همین معنی مایه روشن نواب
 شاهزاده ^م سام السلطنه سلطان
 مراد میرزا والی مملکت خراسان ^{شکر} با
 بصوب هراب کشت و ^{نصب} ^ن
 احوال در صد کتاب مشروح ^ا ذکر
 یافت تا آنکه در شهر ربیع الاول ^{۱۲۱۲}
 هزار و دویست و هشتاد و دو بحر
 این دوست محمد خان بسی فو ^ن
 مدبار رسیده تمام سردار زادگان
 با استقبال رشد روزانه دیگر نجای

قند بار رسیده سردار رحمدل خان
 و سلطان نعلیان مظفرالدوله و برادر استیلا
 نموده بشرقی قند بار نزول نموده اردو
 خویش برپا داشت و در همان شب
 از سر هسکا زابا قرا دی چند بدر
 واز با تعیین نموده صبحگاهان کس فرستاده
 مطالبه کلید در واز با نمود و به دار
 رحمدل خان و سلطان نعلیان پنجم داد که
 خانه های ارک را اشکبه نموده که منجوا
 در اینجا مسکن سازم سردار رحمدل خان
 و سلطان نعلیان درین باب اظهار
 اکراه نموده گفتند رهبری ازین اصلاح
 که فیما بین خاندان نمودی و خنی ازین
 نظم که بکارها نهادی همه دو سردار
 خانگهای ارک را لابد و ناچار خالی نمود

بتصرف وی دادند و امیر دوستمحمد خان
 بشهر اندر آمد و در ارک جایی گرفت
 سردار رحمدل خان که کار را از دست
 رفته دید با وی پیغام داد که بجزعه
 قریب پیش آمدی و شخص عهد کرد
 اینک مرا با مظفر الدوله غنیمت زیارت
 بیت الله الحرام است رخصت و
 دستوری ده تا بهیچ راه نایم در
 اول کار امیر دوستمحمد خان بر
 این معنی انکار داشت پس از
 سه چهار روز شوم کشته افواج خود
 را فشنگ و کلوله و تفنگ داده مهیا
 جنگ نموده و سردار رحمدل خان پیغام
 داد باید تا منکام طر با سلطان
 غلیخان از شهر بیرون رفته از

پی کار خود بروی او پز چون در باطن
 مهای رفتن بود بد بون تامل و
 در شک اشک حرکت نموده در حين
 حرکت وی ایرود و ستمحمد خان چون
 و بد او بدون اگر اه راه خروج پیش
 حرکت از حرکت خویش ناوم کشته
 سلطان محمد خان برادر ابا حافظ (جی)
 و سید بجاء الدین و کلام الله مجید
 محض اطمینان خاطر و در نزد
 او فرستاد که از بن عربت دست
 بردار و آسوده باش که با مال و
 جان تو کاری نیست سردار مذکور
 بظا هر بنای توقف نهاد و در باطن
 اتمام کار ایرود و ستمحمد خان بود
 پس خود سردار محمد علم خان را مامور

(سطر هفتم است)
 (جی)
 (بزرگان هندی)
 (صاحب)
 (گویند)

بغزیت شکار ارشد مار بیرون
 رفت تا بر حد بلوچی منتظر خبر محمد
 از ایشان باشد و خود با چند نفر از
 سردار زادگان شد مار هم عهد
 و منقش شده که از شهر شد مار بیرون
 تا حته و اطراف شهر را معشوش ساخت
 عرضه بر اید و دست محمد خان شک و
 با وی بنیاد مخالفت و جنگ نمایند
 اید مذکور بر این معنی آگاه گشته چند نفر از
 خواهن این آثار را گرفته بدیخت خوشدل
 خان و سلاطین علی خان چند و قبل
 و سردار رحمدل خان با چهار نفر از
 پسران خود بعد از ایشان از شد
 فرار نموده در عرض راه یکصد شش
 نفر شتر و سی اس قاطر را میروند

محمد خان بغارت برده و به حد علیان
 در آمده خوشدستان و سلطان علیان
 بحاکمیت جمعی از طایفه اچکزانی که از
 کوچک راکه واقعت در بهانه فوج و
 قندهار محکم نموده مشخص شدند
 و دست محمد خان سردار سلطان احمد
 خان و محمد اعظم خان بر خود را به
 فوج پیاده و سوار هزار سوار بر اثر
 بفرستاد و محمد اعظم خان از راه فوج
 غزنیته محاذات آنها نموده و سلطان علیان
 و خوشدل خان چون تاب مقاومت
 نداشتند از فوج شنج بشالوت و از
 اینجا بمسوپکت بجد و دوشکی شناسند
 و پنهان سردار سلطان احمد خان
 و محمد اعظم خان از تعاقب ایشان

پناختند و امیر دوست محمد خان شیر
 علیخان را با مور ساخت که طرف کلا
 علیخان بر سه سردار رحمد خان تبار
 و او در پانزده فرسنگی سقانی ساخته
 سه دارند کور ازین قضیه آگاهی
 یافتند از اینجا حرکت نموده بسرحد کا
 کری رفت و محمد اعظم خان بجایه در
 فوشنج با شکر خود بماند بواسطه
 انجمیت در اینجا غله لم باب شده چنان
 بطرف شهر روانه شد جمعی از سربازان
 او بنا خوشیهایی مختلف تلف شدند
 و او بکالت پریشان معاودت نمود
 و غلام بنی خان پسر نایب تیمور قلین
 و بنحو خان بارکزامی را با دولت نفر
 سوار روانه شورایک نموده که انحال

را از خوشدل خان و سلطان نعلبن
 مخفی قتل من بد چون مراجعت محمد اعظم
 خان و بودن غلام نبی خان و بنجو خان
 در شور ایک بسمع خوشدل خان و سلطان
 علی خان رسید از طرف نوشکی
 ایک بجبت دستبرد بر کماشتگان
 محمد اعظم خان آمدند و در شور ایک
 با آنها در آواشتمه اسباب غلام نبی خان
 و بنجو خان را بتصرف خویش آورده
 و چند نفر را مقتول و جمعی را مجروح
 ساخته غلام نبی خان و بنجو خان فرار
 بشهر قندهار نزد امیر دوست محمد خان
 آمدند و شور ایک را خوشدل خان و سلطان
 علیخان تصرف نمودند و بکر باره امیر
 دوست محمد خان محمد اسلم خان پسر

خود را باد و هزار کس بدفع آنها ماور
داشت چون محمد سلم خان قرب
شور ایک رسد سلطان نعلین خان و خوشدل خان
از سور ایک از راه ریک صوب کر
میر و قلعه بلخان در نزد محمد عمر خان
شناختند و چون هنگام تا سبک
بود بسیاری از همرازان و عیال و
اموال ایشان در ریک نارسیده
بلخان تلف شدند و قتیکه بلخان
رسیدند محمد شریف خان پسر
دوست محمد خان با پنج هزار کس قرب
بود که بحاصره بلخان پردازد چون محمد
عمر خان ملحق شدند در همان روز با
جود خشکی راه آنها را جنگی سخت با
پسر ایردو و محمد خان در پیرون قلعه

دست داد آتا محمد عمر خان از سورت
 که داشت دوزخ از وقت در عرض نهم
 ذخیره گذاشت اکثر اموال و عیال سلطان
 علیخان بدست پیرامرد و مستمجد خان
 افتاده اهل قلعه ناچار از در صلح درآمده
 خوشه سخان و محمد عمر خان با محمد شرف
 خان عازم قندمار نزد امیر دوست
 محمد خان شدند و سلطان علیخان
 مسجوبه تن با پن کار در نداده غلام
 سیستان گشت و با عیال رو به بدست
 علیه ایران آورده بتاریخ هفدهم جماد
 الاولی (۱۲۷۲) هزار و دویست
 و هشتاد و دو هجری سده دار رحمدل
 خان قبل از پروان شدن خود از شهر
 قندمار از بلوچی سردار محمد علم خانزادگان

بسا و کردا نند و محمد صدیق خان که سمت
 چاکری اعلی حضرت سلطان عبد المجید
 خوند کار روم داشت چنانکه سال قبل
 قریب بستم هزار تومان پیشگی برای
 برای سلطان فرستاده یک طغرافون
 و یک قبضه شمشیر مرصع و یک قطعه نشان
 سه فوار آمده بود و بجهت حضوت
 با سرداران مشد بار توقف در آنجا
 و دینز بنقوانت خواست از راه
 بسمت کراچی رفته و آنجا بدر بانشسته
 با سلا ببول رود و سردار محمد علم خان در
 حدود پس بیلا و بکراچی نارسیده ویر
 اطلاعات کرد و آنچه باید از خبر خواهی
 و بوضیحت بر شمرد که صبح غریب غایت
 و با یکدست شده ملک موروث را بدست

آرند جواب درستی نشینده تا پوس
 کشته مراجعت نمود پسر حد بلوچی رسیده
 خبر پرون شدن سردار رحمدل خان
 را شنیده بر پدی نزد وی فرستاد
 تا تکلیف خویش بداند پس سردار رحمدل
 خان بد مضمون مراسله بوی نگاه
 که مائتمام سرداران قشدر نوکرو
 چاکر دولت علیه ایرانیم انیک از راه
 لاش (و جوین) (و پیر حیدر) بدار اخلافه
 در نزد اولیای دولت علیه رفته
 چون تو را قبل از ورود ما تقبل
 آستان خواهد دست داد ^{تفصیل} بهمن
 معروض دار که خواستیم از ایرود
 محمد خان بدون تصدیع اولیای دولت
 اشقام سیات اعمال او را از سر

و اتمام خود بکشم شو انستیم اکنون مؤف
 بجایت شکر دولت علیه اراست
 بر صورت که مصلحت و صلاح بدانند
 فخر نند و البته ش شاه حجه ملک
 موروث مار از خبک امیر دوست
 محمد خان که غاصب است پرون
 آورده جمعی از چاکران خود آسوده
 خواهند داشت تا اینکه سردار
 محمد علم خان عازم دارالخلافه گشته
 و پس از طی طریق و ورود در آن
 بتقیب شده سپه آسمان کراکت و
 مشمول عواطف پنهان شاهنشاهی
 آمد و سردار محمد خان چون برحد
 کاگری رسید از راه فوشنج بکدنی
 آمده خواست روی بدرگاه جهان پناه

آرودر که فی خبرهای متواتر از ثقات
 رسید که امیر دوست محمد خان شرف
 بموت است بجهت اینخبر در که فی توقف
 موده غلام محمد خان پسر خود را در
 ظاهر برای اسپر خاص حرکت عیال
 از قندهار و در باطن از برای جای
 و تحقیق اخبار روانه شد مار نمود غلام
 محمد خان بشهر رفته احوال امیر دوست
 محمد خان را پریشان یافته مراجعت نموده
 و پرا خبر داد که امیر دوست محمد خان شرف
 بموت است و مصلحت آنست که بشهر
 آمده خجک و جدال باشیم در بیت
 و هشتم رمضان سهوار رحمدل خان
 داخل قندهار شده چند روز بعد امیر دوست
 محمد خان صحت یافته سهوار مدکور رخت

عیال را خواست که یکماه مهلت داده
 و شتر خود را قدیمی بجال آورده عام
 دولت علیه ایران شود امیر دوست
 محمد خان رحمت داده مشروط باینکه
 سه روز پیشتر در شهر توقف ننماید چون
 مراکت خود و همراهان وی ارجح راه پنا
 سوده و حالات حرکت در آنها نبود ناچار
 چاچار و عرضجات باولپای دولت علیه
 فرستاد و دستور العمل ایاب و دواب
 بخواست اولپای دولت علیه دستور
 العمل ویرانگاشته و ارسال داشتند
 در آن اوان محمد صدیقی خان بجبت
 انکه او را راه بدولت علیه روم نداده
 بودند بقتلدار برگشته بود و از انجا که
 شک آمد نوشتجات را در گرفتار از

چا پار دولتی گرفته محصل اطاعت و اخلاص
 با میر دوست محمد خان از برای او
 فرستاد امیر نیکور از حقیقت اینحال گاه
 یافته و بجنال اینمعنی افتاد که چاکران
 ارادت شعار ایندولت پایدار را برپا
 و پریشان احوال سازد که یکی از حکمه
 میر ابو احسن حکیم باشی قندمار بود حکم داد
 تا تا مایملک و بر اینها و غارت بردند
 و سردار رحمدل خان در خفته کسین
 او تا حوالی خاش روانه داشته ویرا
 بد اینجار رساندند پس از که قماری چای
 و استحضار امیر دوست محمد خان از جناب
 اولیای دولتی علیه ایران غلام حیدر خان
 و بعد خود را در قندمار کشته سردار
 رحمدل خان و خوشدل خان و میر افضل خان

و غلام محبی الدین خان را حبس نظر نمود
 ۱۳ سیزدهم شه محرم الحرام ۱۲۲۲ (س)
 هزار و دویست و هشتاد و سه بهی در
 رشن کابل با سرداران مجوس پیچید
 و محمد صدیق خان چانکه مدکور شد بکر
 آمده از آنجا بخیال تصرف فراه افتاده
 و محمد عمر خان که از قندهار فرار کرده بود
 و متوسل بنواب اشرف و الاحام سلطه
 سلطان مراد میرزا شد و بکرم وی حاکم
 گشت و چندان در آنجا مکث نموده سودا
 تصرف فراه در سر وی افتاد با شکری
 سعد و دبدب ساری محمد صدیق خان
 راه فراه پیش گرفت جلال الدین خان
 بن خان بن محمد اکبر خان بن ایردوشت
 محمد خان نیر از بن قیصت اکاهی بافته

و از راه پسه ون تاشه بدون انکه
 زمان گیر و دار و خجک و بیکارشان بطول
 انجامه هر دو دستگیر جلال الدین خان
 شدند و تا کنون که ماه رجب المرجب
 (۱۲۶۳) یک هزار و دو سست و هشتاد و
 از هجرت حضرت ختمی مآب ص و مطهر
 پلان پل ترکی و موافق مرث ماه
 (۱۸۵۷) هزار و هشتصد و پنجاه و
 عیسوی است حالت بلاد افغانستان
 چنین است که رشته تحریر در آمدیم
 اینک همت بلند و خاطر حمد مطا هر چنان
 ش به شاه دین پناه خلد الله ملکه
 مقصور بر آنست که بحکم قرار و عهد
 که فیما بین سه ان و سرداران طواف



۱۳۲۲

۱۳۲۲

در خرد

در خرد

۱۳۲۲

در خرد



در خرد

در خرد

در خرد

در خرد

در خرد

السلام
على من لا ينال
السلام الا بالرضا

يا مومنان
انتم خير
الاولاد
انتم خير
الاولاد
انتم خير
الاولاد



The Open School

P.O. BOX 53573

CHICAGO, IL 60653-0398